آتشی از عشق و انتقام | تینا72 کاربر انجمن نودهشتیا

...دلم تنگاست

دلم برای کسی تنگ است

که طلوع عشق رابه قلبم هدیه میکند

دلم برای کسی تنگ است

که بازیبایی کلامش مرادرعشقش غرق کرد

دلم برای کسی تنگ است

که تمام وجودم اوراتمنامیکند

دلم برای کسی تنگ است

که تنم آغوشش رامی طلبد

دلم برای کسی تنگ است

که باتمام وجود دوستم داشت

دلم برای کسی تنگ است

که قلبم برای داشتنش سالهاصبرکرد

....دلم برای کسی تنگ است

سها

صبر کن با توم _

بذار توضیح بدم_

چیو توضیح بدی من خودم دیدمت با همین چشمام تو پیش اون دختره نشسته بودی-

من احمقو بگو این همه بهت اعتماد کردم برو گمشو نمیخوام ببینمت

چرا نمیذاری حرفمو بزنم ها؟_

خفـــــه شو میفهمی-

گفت :ببین من هالو نیستم که بهم فحش بدی حالیت شد؟؟؟؟

ازت متنفرم خیلی پستی-

وقتی به خودم اومدم که یه طرف صورتم میسوخت اشک تو چشمام جمع شد خیلی نامردی ولی اون رفته بود.

.....من دوستش داشتم ولی اون

اسم من سها سال سوم دبیرستان الانم داشتم از امتحان بر میگشتم

که دیدم فرشاد کنار یه دختر نشسته و بگو بخند میکنه

حالم بد بود به طرف خونه میرفتم که سیما رو دیدم سیما هم کلاسی دوست صمیمی منه

دختر خیلی خوبی بود در همه حال کنارم بود

وقتی دیدم گفت: وای سها کی این بلا رو سرت آورده ؟؟

اشکامو پاک کردم و زمزمه کردم: فرشاد

غمگین نگاهم کرد و گفت ببین سها خودتم میدونی ادم خوبی نبود پس فراموشش کن باشه؟ یه اوهومی گفتم و بدون

توجه به لحن دلسوزش رفتم به طرف خونه خیلی خسته بودم و حالم مساعد نبود

زنگ در رو زدم بابا اومد در باز کرد با دیدن قیافم تعجب کرد نمیخواستم چیزی بفهمه واسه همین خودمو

خوشحال نشون دادمو خندیدم و گفتم

سلـام بر بابایی خودم-

سلام دخترم خوبی؟_

مرسی خوبم خوب بابای کدبانو نهار چی داریم؟-

ماکارونی_

وای مرسی بدون عوض کردن لباسم خوردم البته فقط چند قاشق به جاش غصه میخوردم بعد غذا رفتم - تو اتاقم

و زدم زیر گریه دلم تنگ بود گوشیمو روشن کردم و آهنگ هواتو کردم از محمد علیزاده گذاشتم

هواتو کردم من حیرون تو این روزا هواتو کردم

دلم میخوادت میخوام بیام تو اسمون دورت بگردم

هوایی میشم همون روزا که میبینم هوامو داری

می خوام بدونم تا کی میخوایی ببینی و به روم نیاری

دلمو دست تو دادم من دلتنگ احساسی

نمیذاری که تنها شم تو رومن خیلی حساسی

دلمو دست تو دادم دلمو آسمونی کن

.....همیشه مهربون بودی دوباره مهربونی کن

دیگه تحمل نداشتم آهنگو قطع کردم به خودم اومدم اشکامو پاک کردم

رفتم جلوی آیینه گفتم سها تو بزرگ شدی قوی باش آیناز صالحی به خودم لبخندی زدم

قیافمو نگاه کردم یه صورت گرد و سفید داشتم و موهای مشکی بلند که توش رگه هایی از زیتونی بود

چشمایی آبی به رنگ دریا بینی متناسب و لبای قلوه ایی صورتی داشتم در کل

خوب بودم

بابا محمودم مرد خوبی بود خیلی دوستش دارم چشمامو از اون به ارث بردم

بابام چهل و دو سالشه الان کار نداره ولی در کل قبلا واسه کسی به اسم شایان کار میکرد

ولی هیچ وقت نگفت کارش چیه مرموز بود کاراش ولی بعدنا اخراج شد

.....بیخیال ماجرا شدم یه تاب صورتی و شلوار مشکی پوشیدم و روی تختم خوابیدم

آراد

وای آراد جون امشب خیلی خوب بود_

به زور یه لبخندی زدم وقتی پیاده شد اخم کردم و قبل اینکه چیزی بگه گفتم من دیگه بهت علاقه ای ندارم

ماتش برد پوزخندی زدم و فراریمو روشن کردم و گازشو گرفتم و رفتم

وقتی رسیدم ویلام پیاده شدم تشنم بود به یکی خدمتکارا گفتم برام آب بیارن

رفتم توی اتاقم خدمتکار آبو آورد وقتی خواستم برم حموم فهمیدم که دیروز خدمتکار شخصیمو اخراج کردم

مش رحمانو صدا زدو زودتر یه خدمتکار خوب برام جور کنه

اعصابم خوراب بود حتی نیلوفرم جای بابام

شایان) رو نمیدونست من با تمام دختر شرکای بابام دوست بودم بلکه خبری ازش پیدا کنم هنوزم ازش) نفرت دارم که چطوری

خواهر 5 سالمو مامانمو کشت باید انتقام زجر هاشونو ازشون بگیرم به

خودم نگاه کردم اسم من آراد پوردادیان هست 29 ساله و مغـــــرور

قد190 قیافه جذابی داشتم رنگ چشمام میشی بود و موهای قهوه ای خوشرنگی داشتم صورتمم برنز بود

:عاشق این شعر بودم

(فروغ فرخزاد)

اینها همه آتش عشق به تو است ای جانم

من که بـــلبل گشـــته ام ، گـل یافتم

چون که گـــل یـافتم ، آموخـتم سخـن

ور نـــه آن گنجـــشـکم که بـــاید باشـم

فکر من همه آنست که گل شد یـــــارم

گل همـــه در فکر خودســت کـه کیست در یـــادم؟

خنده ام می گیـرد وقتی که به یادم مـــی آیـــد

پاسخ بدهـم به این سوال که،کِی هست،در یـــادم؟

یاد یاران نـرود هیــچگاه از یـــادم

طوفـــان شـده اسـت ایــن دل ویــرانــم

گفتم، از یـاد برود هر آنـــکــه از دیـــده رود

رفــت از دیـــده و مانـد در سیــنه ، ای وایـــم

مجنون،مـی دانی که چرا باید بروی از یـــادها؟

چون که آمد عـشق در پیـــکر بی ســامانـم

حافظ ، تو کــه خود مــیدانی که چـرا؟

من آمـــدم و تـــو نـــیز مانـدی در کــارم

طاها ، عجبا ،این کیست که در آیینه توســت؟

!سوخته دلی؟،پـــــر بـــال شـــکسته؟،من در او حـــیرانم

.....خسته بودم یه قرص آرام بخش خوردم و روی تختم خوابیم

سها

وقتی چشمامو باز کردم و به اطرافم نگاه کردم مغزم شروع به فعالت کرد وای نـــــه فردا آخرین

امتحانم زیست یا خدا ساعت9 شب سریع باند شدم رفتم ببینم بابام چرا بیدارم نکرده که دیدم خونه نیست گوشیمو نگاه کردم اوه اوه

تماس از دست رفته از سیما و یه پیام خوندمش 20

نوشته بود هووووی مردی ؟؟؟چرا جواب نمیدی

شروع کردم به درس خوندن دیدم اصلا فایده نداره فوری زنگ زدم سیما تا برداشت با هول گفتم سیم سیم دستم به

دامنت فردا برنامه تقلبو ردیف کن خواهششششش

صدای خندش اومد هههه بازم درس نخوندی گفتم خفه بابا

: گفت

باشی قبول توم باید برسونی تک خنده ی مسخره ای کردمو

:گفتم

من من گورم کجا بود که کفن داشته باشم

باشه بابا فهمیدم از این عرضه نداری_

..وقتی که قطع کردیم با لبخند به صفحه گوشیم زل زدم و تو دل گفتم خوش به حال سیما

بابا با چهره ناراحتی اومدو بی حرف رفت بخوابه با تعجب نگاش کردم

ولی ازش سوالی نکردم وقتی رفت یاد مامانم افتادم اون موقع حامله بود قرار بود داداش دار شم اسمشم مهراب

باشه ولی به طرز عجیب کشته شد بابام خیلی حالش بد بود

مشخص بود یه چیزایی هست که بهم نگفته

یه دفعه یاد فرشاد افتادم بازم اشکام جای شد همون جا روی مبل خوابیدم

صبح از خواب بیدارشدم اوهههههه فقط نیم ساعت وقت داشتیم

سریع حاضر شدم بابام مثل من هول بود سریع حاضر شدم و با سیما تا مدرسه دویدیم

سرجلسه خانوم محبوبی مراقب بود و اخماش جوری تو هم بود که تابلو بود دعواش شده

.....ریز ریز خندیدم که دیدم سیما یه چشمک زد و

یهو مثلا خواست بلند شه بعد خودشو زد به غش خانوم محبوبی خیلی حول شده بود فوری دوید بیرون ما هم

فوری از روی هم نوشتیم بچه ها ماتشون برده بود بعد چند دقیقه خانوم محبوبی همراه یه لیوان آب قند اومد داد

سیما هم خوردش برگمونو دادیمو باهم اومدیم بیرون توی سالن از خنده مرده بودیم خیلی جالب بود از در که بیرون اومدیم یه پیرمردی که قیافه مهربونی داشت اومد سمتمون و

گفت دنبال خدمتکار میکرده حقوقشم خوبه سیما یه نوچ نوچی کردی ورفت ولی من موندم پیرمرد لبخندی زد و

گفت اگه میخواد فردا ساعت 6 صبح اونجا باشی وقتی پیرمرده رفت سیما گفت دیوونه شدی چرا قبول کردی ها؟

گفتم: بفهم پول نداریم سیما

غمگین شد راه افتادیم سمت خونه دو کوچه فاصلمون بود تصمیم داشتم شب هر جوری شده بابارو راضی کنم

وقتی رسیدم سیما یه نفس راحت کشید و گفت

آخیش بالاخره راحت شدیما لبخندی زورکی زدم_

گفتم آره بعد ازش خداحافظی کردم تا رسیدم بدون نهار بااینکه بابا کلیییییی اسرار کرد ولی قبول نکردم و خوابیدم -

با احساس تشنگی از خواب بیدار شدم ساعتو نگاه کردم

شب رو نشون میداد تصمیم گرفتم عادی باشم رفتم تو آشپز خونه بابا تو فکر بود حواسش به من نبود 9 دیدم بابا خودش غذا خورده اینو از ظرفای تازه کثیف شده فهمیدم غذامو خوردم رفتم پیشش لبخندی زد و گفت :

دختر گل بابا چطوره؟

خندیدمو یه ب**و*سش کردم و گفتم عالی هستم پاپی

صد دفعه بهت گفتم بهم نگو پاپی آروم خندیدمو گفتم چشم سرورم اطاعت -

بعدش کمی خودمو مظلوم کردم و گفتم بابا جون منو سیما میخواییم یه کار کنیم بابا عصبی شد وگفت بیخود کردی

مگه بابات مرده که اینجوری میگی خیلی ناراحت شدم گفتم بابا خودتم میدونی بهت پول نمیدن بابا جون خواهش

_ میکنم ما نیاز داریم رو زمین زانو زدم گریه میکردم اشک میریختم

بابا همین یه بار خواهش میکنم

داد زد تو غلط میکنی

نه دارم کار خوبی منم صبحا میریم شب و بعد از ظهرم میریم خونه سیما بابا دیگه چی بگم کم التماس نکردم من

برای سال بعد پول میخواییم بابایی خواهش میکنم

باید فکر کنم_

چه فکری فردا باید 6صبح اونجا باشم

پس مدرست چی؟_

یه کاریش میکنم خدا بزرگه_

قول بده اگه کارت خوب نبود دیگه نری باشه؟_

چشم قول میدم حالا میذاری برم؟_آره برو

خوشحال رفتم و با سرعت رفتم به اتاقم

خودم خوب میدونستم خیلیییی خوابالوم زود چمدونمو آوردی لباسامو توش چیدم غیر از لباسای مجلسیم که کوچیک شده بودن ما خیلی وقت بود با خانواده پدرم ارتباط نداشتیم چون یه بار که پول نداشتیم ازشون

خواهش کرد بهمون قرض بدن ولی اونا بابامو انداختن بیرون خیلی نامرد بودن اوه یک ساعت گذشت یادم افتاد

زنگ بزنم پیر مرده زنگ زدم گفت اسمش مش رحمان گفتم قبول فردا

.....صبح میام قبول کرد خسته بود من اصلا کلا خستم و همیشه میگم حالم بده همه رو عاصی کردم 6

صبح که بیدار شدم ساعت5 بود اه اه حوصله نداشتما ولی رفتم صورتمو شستم رفتم جلوی آیینه یکم کرم زدم یکم رژگونه آجری و برق لب زدم موهامو کج توی صورتم ریختم یه شلوار جین مشکی با مانتو طوسی و یه

شال مشکی وکیف طوسی ست شدساعت 30=5بود از در که رفتم بیرون دیدم سیما با ماشینی که باباش بهش هدیه داده بود سویچ ماشینو بهم دادو گفت مواظب ماشینم باشیا خودذت که مهم نیستی

ایش بروبابا تا نزدم تو سرت با خنده ازم خدا حافظی کرد و رفت و منم سوار ماشین شدم و راه افتادم - ماشینش

آلبالویی بود توی راه دعا دعا میکردم پلیس بهم گیر نده که خداروشکر نداد رفتم به آدرسی که داده 206 بود که یه ویلای شیک و خیلی خیلی خوشگل

عجب ویلایی ها چه حالی به حولی بشه زنگو که زدم یه زنی از تو آیفون-گفت کیه؟؟

سلام خانوم واسه کار اومدم در باز شد

گفتم ایووووول چه زن پولداریه که صاحب این خونه و زندگیه وقتی رفتم جلوتر انگار بهشت جلوی چشمام بودکلی درخت های بزرگو تنومند گل های زیبا از همه ی رنگ ها و یه استخر بزرگ که انقدر تمیز بود وسوسه

شدم یواش یواش سمت خونه راه افتادم یه زنی اومد سمتمو گفت بیا دنبالم وارد ویلا که شدیم داشتم از زیبایی این خونه به وجد میومد رنگ دکور پذیرایی ست سفید و مشکی بود تعارفم کرد بشینم روی مبل وقتی نشتم خونه

رو ارزیابی کردم یه دست مبلمان به رنگ سفید یه تلویزیون مشکی یه گلیم فرش از مخلوط رنگ سفیدو مشکی

خواستم سمت دیگه ای برم که در باز و یه پسر تقریبا 28 ساله اومد تو از همون اول محو زیباییش شدم اما اون به قدر جدی و عصبی بود که سرمو انداختم پایین بهش سلام کردم عصبی گفت پانزده دقیقه تاخیر گفتم ساعت شیش اینجا باش الان شیش و ربع

....ببخشید ولی تراف -

ساکت شو دیگه تکرار نشه-

آقای محترم درست صحبت کن اصلا به حرفم توجهی نکرد(اه اه عجب جایی اومدم فکردم زنه نه این -
(پسره که دهنش هنوز بوی شیر میده خدمتکارم میخواد حالا خودم انگار خیلی بزرگم شدم خدمتکار این

بهت بگم از الان نمیشی لم بدیو فیلم ببینی مهمونی نیومدی .فوضولی تو کارام موقوف.هرکاری میگم -
باید انجام بدی بدون چون و چرا حالا فهمیدی؟

.....اوهوم فقط حقو -

یک میلیون

(ای بابا اگه گذاشت دوکلمه حرف بزنم)

ولی حقوقش عالی بودا با این حال گفتم همین؟؟؟

از سرتم زیاده-

دیگه داشت زیاده روی میکرد:هوی حرف دهنتو بفهم وای انگار بد جور بهش بر خورده بود -

اومد جلومو مچ دستم رو گرفت و تا تونست فشار داد از درد نزدیک بود جیغ بزنم

با کی بودی تا اینجا جنازت نکردم گمشو برو لباساتو جمع کن بیار تو اتاقت و باعصبانیت رفت -
وسایلام توی ماشین بود با کمک یه زن مهربونی که اسمش هما بود زن مش رحمان وسایلامو بردم توی اتاقی که ست بنفش

و مشکی بود این طرف چرا تو کل خونش از رنگ مشکی استفاده میکنه اه اه عجب گند اخلاقم بود عین هرکول بود خداییش یه تونیک آبی و شلوار جین آبی هم پوشیم و همون شالم رو سرم بود رفتم .....پایین

ببخشید من باید چی صداتون کنم پوزخندی زدو گفت-

اسمم آراد بهم میگی اقا آراد فهمیدی؟

آره-

باید بگی چشم_

ولی من نمیگم-

عصبانی شد و اومد جلو شالمو تو دستاش گرفت و گفت

اگه از دستوراتم اطاعت نکنی زمین و زمانو بهم میریزم داد زد فهمیدی؟؟؟_

ترسیدم ولی گفتم هوی دستتو بکش توم فهمیدی؟؟

دیدم دستشو برد سمت کریستال و محکم کوبونش زمین از ترس

زبونم لال شده بود شد هراز تیکه آب دهنمو قورت دادم با یه پوزخند گفت بدتر ازیناشم میبینی و بهم تنه زد و رفت

بعد اینکه رفت دیدم هما خانوم داره نگام میکنه لبخند زد و گفت دخترم ناراحت نشو با همه اینطوریه گفتم

هما جون؟-

جانم دخترم_

میشه قوانین آقا آراد و بگید-

آره عزیزم فقط بیا تو آشپز خونه تا غذام نسوزه چشمی گفتم و باهم رفتیم پایین گفت آقا بعضی اوقات _ وقتی از شرکت میاد باید براش شربت ببری بعد نهارشو بدی و بعد که خوابید ساعت شیش غروب بیدارش کنی و حموم و

براش آماده کنی بعد آقا میرن بیرون شامو ساعت نه میخورن ساعت ده هم میوه باید براش ببری حالا فهمیدی ؟اها صبحا هم باید شیش بیدارش کنی و بعد صبحونش بامنه فقط تو باید ببریش گفتم واااااای چه زیاد راستی

جانم ؟_

وظیفه مش رحمون چیه؟ -

خرید خونه و حیاط بیرونی_

اها خوب فهمیدم هما جونی-

یه مردی از پله ها اومد پایین یا خدا این یکی چهار برار آراد بود یه لبخندی زد وگفت

به به آراد جان چه خدمتکار جیگری آورده نه هما خانوم؟_

بله مبارک صاحابش اما تو چرا هول میزنی آقا نعیم و یه چشم غره رفت_

ایش این از اونیکی بدتر چه اسمی مسخره ای هم داره نعیم اصلا از نگاهاش خوشم نمیومد یه جورایی بود

بعد رفتن نعیم رفتم توی حیاط پیش گلا که یه زیر زمین توجه مو جلب کرد رفتم دستگیرشو کشیدم پایین بر خلاف

فکرم باز بود تا خواستم برم تو نمیدونم یه خدمتکار از کجا پیداش شد فوری اومدم بیرون اینم که نشد رفتم توی

اتاقم نگاهی به اتاق انداختم یه تخت بفش و مشکی بود پرده ها از جنس حریر بنفش بود یه میز ارایش مشکی

هم بود دوتا در هم وجود داشت که یکیش دستشویی و اونیکی حموم بود اونم چه حمومی یه وان مستطیل شکل

بود و چقدر که ناز بود هوس حموم به سرم زد لباسامو دراوردم روانو باز کردم و رفتم توش ای جونم عجب

کیفی میده ها تا به حال اینطور حمومی ندیده بودم هه سه برابر اتاقم بود بعد حموم اومدم بیرون یه بلوز کاراملی

رنگ پوشیدم با یه شلوار تنگ طوسی خواستم برم پایین که چشمم به لوازم آزایشم افتاد یه ریمل سرمه ای زدم

ویه رژلب صورتی یه رژ گونه صورتی هم زدم خوب شده بودم رفتم پیش هما خانومو گفتم هما جون تلفن هست

گفت آره دختر و واسم آورد یه زنگ به بابام زدم

الو_

سلاااااام بابایی خوبی ؟-

قربون برم دخترم مرسی تو خوبی بابا؟_

میسی منم خوبم-

الان کجایی از کارت راضی هستی ؟_

آره بابایی تو تنهایی؟-

نه دوستم پیشمه_

واااای چه خوب خوشحالم کردی-

قربون دخترم بشم من_

خدانکنه بابا جون من باید برم کاری نداری؟ خداحافظ-

صدای ماشین میومد نگاه کردم فراری آراد بود ایول چه ماشی از تمیزی برق میزد حواسم به شربت نبود فوری

.....رفتم واسه درست کردنش

شربتو درست کردم ازدر اومدتو با اخم زل زد بهم و یه پوزخند زد بعد رفت تو اتاقو گفت بیا دنبالم

اههههه چه اعصابی از آدم خورد میکنه ها تیپشو نگاه کردم یه کت اسپرت سفید بایه شلوار جین مشکی اوه اوه

بلا گرفته چه ستی هم کرده به حرف خودم ریز خندیدم که دیدم داره با حالت مسخره نگاهم میکنه خودمو جدی نشون دادم گفتم

کارم داشتین؟-

شیش_

بله؟-

با حرص گفت شیش_

ها؟؟؟؟؟-

خداروشکر خنگم که هستی میگم شیش بیدارم کن حالا فهمیدی یا بازم باید بگم؟_

.....خو عین آدم حرف بزن نه-

اومد جلو انگشتامو تو دستش گرفتو گفت چی گفتی ؟؟؟؟

انگشتام داشت له میشد ولی جیغ نزدم توی گلوم خفش کردم داد زدم هووووووی وحشی ولم کن بدتر عصبی شد

چشمای میشی رنگش روشن شده بود گفت وحشی جد و آبادت گمشو برو توی اتاقت با گریه رفتم توی اتاقم.....حالم ازش بهم میخوره بیخیال

رفتم پیش هما جون گفتم سلام هما جون بعد داستانو براش گفتم ناراحت گفت این عادته اقا آراده گفتم که با همه

همینطوره حالا اشکاتو پاک کن دختر خوب که گریه نمیکنه میکنه؟

خندیدمو گفتم معلومه که نه من قویم اونم خندید رفتم توی اتاقم جا دستاش رو انگشتام مونده بود لعنت بهت آراد

ساعت5:55 بود حوصله دعوا نداشتم رفتمرفتم بیدارش کردم گفتم آقا آراد آقا آراد

باشه لال شو رفتم در اتاق که بلند گفتم بمیری الهی خیز برداشت سمتم سریع رفتم تو اتاقم از پشت در _ گفت نشونت میدم دختره ی احمق بعد اینکه رفت رنگ زدم سیما و کلی خوش و بش کردیم بعد گفت یه پسری به اسم

امیر علی اومده خواستگاریش خیلی خوشحال شدم بعد گفت راستی آنی فرشاد خودکشی کرده ترسیدم گفتم ..... چرا گفت سر یه دختره شیره مالیده ولی بابا دختر از اون هفت خط ها بوداینم گیرش انداخته

زمزمه کردم حقش بود بعد سیما کسی نبود تصمیم گرفتم برم زیر زمین هوا سرد بود اواخر شهریور ماه بود یه دختر دیدم بازش که کردم صفحه اولش نوشته بود:

گاهی آنقدر دلتنگ کسی میشوی که اگر خودش بفهمد

از نبودنش خجالت میکشد

هشت سال بیشتر نداشتم همش مقصر پدرم بود اون لعنتی مادرمو خواهر کوچیکمو خیلی آزار داد اون فقط پنج سالش بود که با کمر بند میزدش مادر

تلفن زنگ خورد فوری دفترو بستم رفتم تو

بفرمایید؟-

ساعت هشت مهمون دارم آماده باشید.....بوق آزاد_

نوچ نوچ عجب بچه پررویی ه نذاشت منم حتی یک کلمه حرف بزنم از خود راضی مغرووووووور

رفتم به هما خانوم گفتم

احتمالا شیداست_

قراره نامزد آقا اراد بشه البته فقط به خاطر پول پوزخندی زدم و رفتم آماده شدم میخواستم خوشتیپ باشم کت

نقره ای آستین سه ربع که روش یه کمر بند مشکی که حالت قلب بود و آستیناش و یقه اش نگین کار شده بود یه شلواز جین مشکی هم که بهش میومد پوشیدم و فقط یه برق لب زدم چون دیگه نیازی نبود چون مطمئن بودم

آراد خان دست از سرم بر نمیداره موهامو با کیلیبس بستم یه شال نقره ای پوشیدم رفتم پایین زنگ زده شد درو باز کردم آراد وارد شد یه پیرهن سرمه ای با شلوار جین آبی تیره پوشیده بود بعدش یه پسری اومدتو از

نگاهاش وحشت کردم بعد یه دختر لوند ولاغر شلوار جین مشکی پوشیده بود با کفش قرمز پاشنه

سانتی و یه مانتو کوتاه تنگ قرمز چشمای سبز خوشگلی داشت ولی قیافش زیر این همه آرایش 14 مشخص نبود بازوی آراد

..... رو گرفته بود

وای بدبخت به من

پسره اومد جلو یه چشمک زد و گفت سلام خانوم زیبا

سلام-

شیدا با اخم اومد جلوی من با غیظ و روبه آراد گفت

ایشون کی باشن؟_

با دیدن قیافه آراد لال شدم به قدری ترسناک بود

خدمتکارم_

شیدا خندیدو گفت اها همون کلفت_

وقتی نشستن گفتم ببخشید چی میل دارید؟

آراد گفت :قهوه تلخ باشه چشمی گفتم و رفتم

وقتی درست شد براشون بردم اول برم جلوی آراد وقتی برداشت خواستم بچرخم روبه شیدا تعارف کنم که لبام به

ته ریشش بر خورد کرد عین برق گرفته ها صاف وایسادم آراد با عصبانیت نگام کرد خداروشکر شیدا و پسره

که فهمیدم اسمش محسن حواسشون نبود بردم به شیدا تعرف کردم حواسش نبود محسن گفت

شیدا جان سها منتظر ها_

شیدا با کلی عشوه قوه رو برداشت فوری منو هما رفتیم برای تداریکات شام شمامو که خوردن همه خواستن

برن پارچ نوشابه رو برداشتم شیدا زد زیر پام که افتادم و شیشه شکست و رفت توی دستم

شیدا با پوز خند گفت

اوه چه دستو پا چلفتی اشک تو چشمام جمع شد محسن اومد دستمو بگیره که با گریه گفتم: بروووووو

هما خانوم

اومد زد توی صورتشو گفت خدا مرگم بده چی شدی دخترم و آرادم بی حرکت وایساده بود انتضار داشتم

....کمکم کنه ولی

به زحمت بلند شدم به اتاقم رفتم و آهنگ غم دنیاست از محمد علیزاده گذاشتم

غم دنیاست وقتی عشقت دور از اینجاست

غم دنیاست دل آدم بشه حساس

وقتی عشقت تو دلش نباشه احساس

غم دنیاست مونده و ترکت کنه

هیچ کسم نباشه که درکت کنه

غم دنیاست لحظه ی خداحافظی

بفهمی که دیگه بهش نمیرسی

غم دنیاست مونده و ترکت کنه

هیچ کسم نباشه که درکت کنه

غم دنیاست لحظه ی خداحافظی

بفهمی که دیگه بهش نمیرسی

غم دنیاست وقتی عشقت بد شه خیلی

وقتی که به تو نداشته باشه میلی

وقتی خوابشو ببینی ولی

هیچ وقت نتونی پیشش بشینی

غم دنیاست مونده و ترکت کنه

هیچ کسم نباشه که درکت کنه

غم دنیاست لحظه ی خداحافظی

بفهمی که دیگه بهش نمیرسی

.....اهی کشیدم خیلی خسته بودم یکم روی تخت دراز شدم

وقتی رفتن آراد اومد توی اتاقم و گفت بیا کارت دارم منم با این حال که مثلا میخواد عذر خواهی کنه رفتم تو ولی اومد و عصبی گفت اون چه کاری بود که کردی؟؟

چی؟؟؟-

قهوه رو میگم_

اها از قصد نکردم-

اااااا که نکردی فک کردی منم مثل خودت خنگم نظرت چیه امتحان کنیم عزیزم؟؟؟؟_

به جون خودم از قصد نبود قدم قدم اومد جلو نگاهی به دور اتاق انداختم اها پیداش کردم یه چاقو بود - گفتم:جرءت داری بیا خودمو میکشم لبخندی زدو گفت اصلا مهم نیست عزیزم ای وای حالا چه غلطی کنم بازم اومد جلو

اصلا میخوایی خودم بیام امتحان کنم بکشمت ها من تو کشتن حرف ندارم_

بروبابا روانی-

عزیـــــــــزم قرارمون این نبودا آخ کوچولو انقدر حرص نخور جوش میزنی روی بینیتو نگاه کن _ چقدر جوش زده چقدر بدشکل شدی دیگه کسی نگاهت نمیکنه ها منم دارم به زور تحملت میکنم

خفه شو پسره پرووو-

آی آی داری اخلاقمو سگ میکنیا میدونستی خیلیییی بدبختی_

بازم میگم تو سگی بیش نیستی بدبختم خودتی و شکلت -

اومد جلو و گفت به مولا اگه یک کلمه دیگه بگی خودم با همین چاقو میکشمت_

خیله خب اه-

زیادی دیگه داری زر میزنی اگه از اول باید عین یه کلفت رفتار میکردم الان هوا برت نمیداشت_

واااای خدای من توم که چقدر مهربونی-

اومد چونمو توی دستاش گرفت و فشار داد

دیوانـــــــه-

اومد بزنه تو گوشم چشمامو بستم یه دفعه در باز شد و هما خانوم اومد با وحشت مارو نگاه کرد

آقا خدا مرگم بده این چه کاریه آخه آنی اشتباه کرد غلط کرد_

این دفعه خدا به دادت رسید و الا الان اینا جنازه ای بیشتر نبودی_

با اینکه خیلی ترسیده بود ولی مثل همیشه این زبون لال شده ام روشن شد و گفتم:مثلا میخوای چی کار کنی جوجه -

به من میگی جوجه؟؟ هه اخه اگه من جوجه بودم الان عین چی نمیترسیدی خانوم به اصطلاح شجاع _ حالا هم برو حوصله ندارم

ایشی گفتم و رفتم سمت اتاقم این آدم چقدر پرووو و از خودراضی بود چشمامو بستم چون خسته بودم ..... خوابم برد

شب با صدای در بیدار شدم خیلی ترسیده بودم یعنی کی میتونه باشه ساعت سه صبح نهههه یعنی دزد؟؟؟ فوری پاشدمو ورفتم توی اتاق آراد زدم به بازوش و گفتم

آراد آراد پاشو-

چیه چی شده؟؟؟_

فکر کنم دزد اومده پاشو-

سریع پاشد در کمدشو باز کرد و تفنگشو برداشت و رفت پایین

ها؟ الان چی شد؟ اون ... اون تفنگ داره؟ جای سوزن انداختن نبود فوری رفتم پایین دیدم آراد تفنگشو گذاشته بالای سردزد و دزد داشت التماسش میکرد

آراد ولش کن-

تو ساکت شو_

آراد حماقت نکن -

میگم خفـــــــــه شو _

ترسیدم

اینجا چی کار میکنی ؟ باتوم؟_

من کاری نکردم_

میل خودته مرگ واست خوبه_

آراد با یه تیر زد وسط مغز دزده لال شدم همه جارو خون گرفته بود پلک نمیزدم فقط جیغ میکشیدم - هما خانوم و مش رحما ن با دیدن صحنه وحشت کردم

.....مش رحمان:آقا این چه

آراد:گمشیییید

هما و مش رحمان از ترس فرار کردن جیغ میزدم تند تند نفس میکشیدم و زمزمه میکردم کشتش کشتش

تو روانی آخه احمق چرا کشتیش باتوم چرا جواب نمیدی واسه چی خونسردی؟؟؟-

یکی زد تو دهنم مزه شوری خون رو حس کردم این دومین بار بود بهم سیلی میزد

آروم آروم گریه میکردم آراد رفت کلاه طرفو برداشت با دیدن سرش که در اثر گلوله متلاشی شده بود - جیغ بلندی کشیدم تا حالا از نزدیک اینجور چیزایی ندیده بودم آراد اومد طرفم

بسه دیگه کم آبغوره بگیر_

نعیییییم بیا ینجا_

بله قربان_

اینو ببر_

نعیمم خونسرد تر از همیشه اومد و کشون کشون بردش آراد منو فرستاد توی اتاقم هنوزم ترسیده بودم - .....گوشه اتاقم کز کرده بودم و تا صبح نخوابیدم

ساعت شیش رفتم آراد رو بیدار کنم رفتم صداش زدم بدون اینکه بذارم صورتمو ببینه بعدش رفتم تو اتاقم

چشمام از شدت گریه پف کرده بود جای بریدگی لبمو آزاد گذاشتم شاید از کارش عذر خواهی کنه یه شال صورتی

و پیراهن مردونه صورتیم پوشیدمو ورفتم صبحونشو ببرم براش وارد اتاقش که شدم نگاهی به لبم انداخت ولی

بعد بی تفاوت شد نگاهی عصبی بهش کردمو گفتم ببخشید زدم لب و لوچتونو ناقص کردم بازم خونسرد گفت: خواهش میکنم ولی توزیادی ترسیدی مگه چی کار کردم؟ فقط یه آدم کشتم

تویه روانی به تمام معنایی-

عصبی میز صبحونه رو کوبوند با سقف دیوار همه چی خورد شد از سقف اتاق چای قطره قطره میچکید روی سرم داد زد

خوب کردم به توچه تو کی من هستی؟_

اولا تو عددی نیستی اون بیچاره رو گفتم-

هه بیچاره؟د آخه احمق اگه نکشته بودمش میومد میکشتت اسلحه داشت اونم دوتا بفـــــــهم

حالام برو وانو آماده کن یا اینکه تفنگ میخوایی؟_

ترسیدم رفتم فوری وانو آماده کردم بعد بهش گفتم:آمادست

همش تقصیر توهه دیرم شد برو برام لباس آماده کن_

بروبابا-

چی گفتی ؟ _

هیچی ...هیچی-

رفتم توی کمدشو نگاه کردم کلی بلوز و پیرهن و کت رسمی و کت اسپرت داشت براش یه کت اسپرت بنفش

پرنگ و یه شلوار سفید براش گذاشتم و رفتم بیرون وقتی حاضر شد خیلی جیگر شده بود

شب میام البته با بیتا_

بیتا؟-

به تو مربوط نیست_

(دوست دارم بزنم مغزشو داغون کنما)

با خودم گفتم امروزم حتما مثل اون سری یکی مثل بیتا خانوم میاد تصمیم گرفتم یه لباس مناسب بپوشم

ولی من که چیزی نداشتم تصمیم گرفتم اول برم حموم ساعت بود رفتم توی وان و آروم چشمامو بستم احساس آرامش میکردم بعد اینکه اومدم بیرون موهامو باز گذاشتم به کارای شخصیم رسیدم بعد رفتم که حاضر شم با خودم فکر کدم منکه وقت دارم میرم یکمم موهامو مرتب کنم یه رژ لب نارنجی و رژ گونه آجری زدم همراه یه ریمل سرمه ای یه مانتو مشکی تا زیر زانو پوشیدم که روش یه کمر بند میخورد یه یه جین آبی و کیف مشکی پوشیدم چقدر خوبه که آدم پولدار باشه ها رفتم پیش هما خانوم

هماجون؟-

جانم دخترم؟_

کاری نداری میخوام یه سر تا بیرون برم؟

نه دخترم برو واااای سها تو چه ناز شدی_

مرسی هما جونم چشماتون ناز میبینه من دیگه برم فعلا خداحافظ-

خدا به همراهت_

داشتم مغزه هارو نگاه میکردم که چشمم به یه پیراهن قرمز و مشکی خورد تا بالای زانو بود دور آستیناش و پایینش چین میخورد جلوی سینه هاشم سنگ دوزی شده بود ساده بود ولی قشنگ

وقتی رفتم تو چشمم به بلوز ناز دیگه خورد گلبهی رنگ بود آستین سه ربع بود و یقه اشم شل بود سربازوهام مشخص بود روش هم طرح یه دختر ناز بود از جنس مخمل خریدمش

اومدم بیرون ماشین گرفتم

سوار شده راننده یه آهنگ باحال گذاشته بود فکر کنم خیلی خوشحاله

یه صبح دیگه یه صدایی توی گوشم میگه

ثانیه های تو داره میره

امروزو زتندگی کن فردا خیلی دیره

نم نم بارون میزنه به کوچه و خیابون

یکی میخنده یکی غمگین زندگی اینه

همه ی قشنگیش همینه

خورشیدو نوروابرای دورو

هرچی تو زمین و آسمون بهم انگیزه میده

رها کن دیروزو زندگی کن امروزو

هرروز یه زندگی دوبارس یه شروع جدید

دوست دارم زندیگی رو خوب یا بد اسمون یا سخت نا امید نمیشم

چون دوست دارم زندگی رو

چشماتو وا کن یه نگاه به خودتو ودنیا کن

اگه یه هدف تو دلت باشه

یه دنیا میتونه تو دستای تو باشه

اینجا مسیرم بود دیگه نمیشد آهنگو گوش بدم واقعا به آدم امید میداد پیاده شدم مسیر آرایشگاهو در پیش گرفتم

دم آرایشگر کلی ازم تعریف کرد اومدم بیرون یه ماشینی هی برام بوق میزد محل ندادم بلند خندیدو گفت خانومی الان که فصل هلو نیست تو اینجا چیکار میکنی و خودشم باز خندید

بیا دیگه ناز نکن_

دهنتو ببند لطفا

بروبابا لیاقت نداری و رفت

وقتی رسیدم ساعت8 بود اوه اوه دیر شد رفتم لباسو پوشیدم و نشستم جلوی آیینه کرم زدم با یه رژ لب و ریمل بیشتر از این دیگه نمیخواستم رفتم پایین کمک هما جونم که زنگ به صدا درومد.....

آراد با چهرهی خشنی وارد شد ای بابا این که بیستو چهار ساعته خدا بد جوری عصبیه و بعدشم بیتا خانووووم با چشمای مشکی صورت برنز ودماغ عملی و لبای پروتزی وارد شد با صدای تق تق کفشاش روی مغزم رژه میرفت از همون اول مانتو شو پرت کرد سمتم بیشعـــــــــور با یه تاب بندی نشته بود

بیتا اومد سمتم و گفت: کلفت انقدر به خودش نمرسه که تو رسیدی ببینم تو واسه کی تور پهن کردی و خندید آراد با چهره ترسناک نگاهم میکرد

عجب گیری کردما بابا به جون خودم انقدر دیگه آرایش نکرده بودم خب بعد رفتم قهوه هارو براشون بردم بیتا از وجود من زیاد نگران نبود معلوم بود آرادو دوست نداره و فقط واسه ثروتش رفتم تو آشپزخونه نشستم خیلی خسته بودم سرمو گذاشتم روی میز چشمامم بستم واااااای این قیافه آراد یعنی شب ..... بدبخت شدی سها

حالا چه غلطی کنم بابا خیر سرم مگه چیکار کرده بودم که آراد و بیتا پروو اونجوری بهم حرف زد ایییش مردشور همتونو ببیرن هم آراد هم شیدا هم بیتا

هماخانوم گفت برو صداشون کن واسه شام صداشون زدم اومدن نشستن سر میز منتظر بودم با داد آراد به خودم لرزیدم

پس چرا هیچ غلطی نمیکنی؟_

گفتم بذار فعلا جلوی بیتا جوابشو نمیدم بعدا به حساب هم میرسیم

براشون غذا کشیدم یهو زنگ درو زدن با تعجب رفتم درو باز کردم یه دختر شیطون که میشد اینو از توی چشماش فهمید گفت:

سلام بر اهل خونه همایی کوجایی؟_

چشمش به که خورد اول با تعجب بعد با خوشحالی نگم کرد وگفت: حدس میزنم خدمتکار مخصوص آراد باشی آره؟

-بله

اوو حالا راحت باش بابا_

یه نگاه به آراد کردم عادی بود

تعجب نکن من ترانه برادر زاده هما هستم_

-خوشبختم ترانه جون

اها حالا شد_

بعد از شام که با کمنک ترانه و هما و من جمع شد رفتیم کلی حرف زدیم وقتی خواست بره گفتم زود بیایا من اینجا حوصلم سر میره خندیدو گفت:

چشم عزیزم و خداحافظیم با هما کرد و رفت بعد رفتن ترانه هما گفت آیناز جان بیا این ظرفو ببر به به عجب میوه هایی خوشگل بود و به طور زیبایی پوستشونو گرفته بود بردم براشون ولی بیتا گفت داداشم اومده دنبالم باید برم با تعجب گفتم چیییییی؟ مگه دادشت میدونه اومدی خونه ی مرد غریبه؟

وا کدوم مرد غریبه ؛آرادها_

بحرحال-

وقتی رفت آراد گفت: بیا اتاقم

یا امام هشتم باز شروع شد تا پامو گذاشتم توی اتاق یه دادی کشید چهار که هیچ ده ستون بدنم لرزید

چه غلطی کردی واسه کی آرایش میکنی اینجا خونه منه این کثیف بازیاتو بذار واسه جا دیگه_

اونوقت اون دختره ی عتیقه اینجا چه غلطی میکرد؟-

به تو هیچ ربطی نداره اعصابمو داغون نکن_

فکر کردی الان یکی مثل محسن میاد؟ آره چطوره بگم داداش بیتا میومد با میرفتین بالا و حال میکردین هاااا؟!

منم داد زدم : اون دهنتو ببند همه مث خودت نیستن اومد سمتم موهامو گرفت توی دستاش و محکم کشید آآآآآی مامان ولم کم قلدر وحشی

بدتر کشیدش از روی عصبانیت تند تند نفس میکشید

باشه تو راست میگی حالا بذار برم هولم داد برو گمشو ریختتو نبینم رفتم توی اتاقام انقدر گریه کردم تا - اینکه.....

خوابم برد بابام بین جنگل ها داشت میدوید داد میزد سهاا دخترم کمکم کن ولی من هیچ کاری نکردم تا اینکه از لبه ی پرتگاه پایین افتاد با وحشت از خواب بیدار شدم خیلی ترسیده بودم چند دقیقه ی بعد آروم شدم رفتم آراد بیدار کنم گفت باشه وقتی رفت صورتشو بشوره منم رفتم صبحونشو براش بردم وقتی اومد بیرون دیدم لباس تنش نیست نوچ نوچ عجب بازوهایی داشتا محوش شدم که گفت کجایی دختر گفتم ها؟ خندیدو گفت هیچی این اولین بار بود میخندید عجب چال گونه نازی داشتا

میشه امروز با دوستم برم بیرون ساعت 5 زود میاما میشه؟ میشه؟-

آره برو ولی زود برگرد_

چشم-

لباس پوشید و رفت منم رفتم تا زنگ بزنم سیما

زنگ زدم سیما کلی باهم حرف زدیم و آخرم بهش گفتم سیم سیم

هان_

بی تربیت این چه طرز حرف زدنه-

وا مگه چی گفتم_

برو بابا -

باشه میگم میایی امروز بریم بیرون

اره فقط میگم میشه امیرم بیاد؟_

من آخرش ندیدم تو بهش بگی امیر علی آره عزیزم-

اهو عزیزم چی شده جنابالی تغییر کردی_

حالا یه چیزی گفتم دیگه چته -

نوچ نوچ گفتما ابراز احساسات به تو نیومده برو برو _

باشی بای بای -

باااای_

ساعت چهار بود رفتم آماده شم یه مانتو آبی روشن با یه جین آبی تیره هم پوشیدم فقط یه برق لب زدم چون دوست ندارم جلوی امیر علی اونجوری باشم یه شال و کیف مشکی هم پوشیدم سیما یه تک به گوشیم زد رفتم پایین بلـــه فراری امیرعلی چه ناز بود رفتم سوار شدم به هر دوشون سلام دادم امیر علی بچه ی شیطونی بود کلی سربه سر سیما میذاشت سیما دختر نازی بود چشماش قهوه ای روشن بود با پوستی سفید تنها بهترین عضو توی صورتش معصومیت خاصش بود ولی در عین حال شیطون بود این عجیب و الخلقه هستشا امیرم چشمای سبزی داشت با بینی و لب های متناسب که صورت مردونه اش میومد اول رفتیم توی شهر یه دور دوری زدیم وکلی بهمون خوش گذشت

خوب خانوما کجا میرن تا من ببرمتون_

نظرسهی مهم نیست_

لطف داری-

خنده ای کرد و گفت:بریم پاساژا من خرید دارم

به روی چشـــم_

با لبخند نگاشون میکردم چقدر به هم میانا

قرار بود امیر و سیما باهم عقد کنن البته فعلا تاریخش مشخص نبود ولی بابت این قضیه خیلی خوشحال بودم سیما کلی خرید کرد منم مجبور کرد لباس بخرم شاید نیاز شد

چشمم به یه لباس مشکی بلند افتاد دامنش چین دار بود ویه تور اکلیلی هم روش میخورد که جلب توجه میکرد یه کمر بند از جنس نگین هم روش میخورد و بالا تنه اش هم سنگ کاری شده بود یه تور از جنس حریر هم روش میخوردبا گفتن قیمتش برق از سرم پرید هشت صد هزار تومن اون روزم صد تومنشو خرج کردم خیر سرم الان فقط صد تومنم میمونه امیر که تعللمو دیدم خواست حساب کنه که نذاشتم خودم حساب کردم به جهنمو ضرر اینم روش عیبی نداره ولی قشنگه ها

خانوما کجا بریم؟_

والا نظر من مهم نیست-

سیما و امیر باهم زدن زیر خنده

رستوران_

نظرتو چیه سها؟_

موافقم-

رفتیم رستوران منو رو نگاه کردیم اونا جوجه سفارش دادن منم چون عاشق پاستا بودم سفارش پاستا دادم سر شام سیما همش از لباسم تعریف میکرد و امیرم مسخرش میکرد خود سیما یه لباس عروسکی طوسی .....ناز که تا روی زانو بود خریده بود ولی من با لباس های کوتاه میونه خوبی نداشتم

وقتی داشتیم شام میخوردیم سیما گفت: چه خبر از آراد جونتون؟

یه وحشیه که نگو اخلاقای مبارکشو که میگفتم امیر و سیما از خنده غش میکردنمنم هی میگفتم بسه - دیگه ابرو برامون نذاشتین مرض ساعتو نگاه کردم ساعت هفت و نیم بود اوه اوه دیر شد بچه ها من باید هشت خونه باشم سیما و امیرم فوری بلند شدن بریم نشستیم تو ماشین امیر خواست آهنگ شاد بذاره

امیر جون غمگین بذار هوس کردم_

چشممم_

آهنگ سرزنش از محمد علیزاده

نه قحطی گرگی نبود از تو چرا

انگار چشمام کور شده بود هیچکشو غیر تو ندید

تو اومدی تو زندگیم شدی یه مشکل جدید

من بدترین و بهترین روزای عمرم با تو بود

تصورم خوب بود ازت اما چه سود اما چه سود

یه اشتباه چی داشت واسم خود خوری و هی سرزنش

از این ببعد من این دلو دست کسی نمیدمش

نه قحطی چیزی بود فهمیدم اینو این دفعه

که تو وجودت این روزا پیدا نمیشه عاطفه

قحطی چی بود واسم یه دل که زود دل نبره

دل پر احساس من بدرد تو نمیخوره

همه ساکت بودن و توی فکر بودن از جمله خود من خودمو که حتی آیندمو نمیدونستم

من بدترین و بهترین روزای عمرم با تو بود

تصورم خوب بود ازت اما چه سود اما چه سود

یه اشتباه چی داشت واسم خود خوری و هی سرزنش

از این ببعد من این دلو دست کسی نمیدمش

عجیب دلم گرفته بود آهنگ های علیزاده محشر بودن ادم میرفت توی اوج سیما و امیر بد جور توی خودشون بودن دقیق ساعت هشت در خونه بود بهشون قول دادم که بعد بازم میام که بریم بیرون هردو خوشحال شدن چون امروز به هممون خوش گذشته بود فقط اگه اقا آراد خان بازم برام زهرش نکنه وقتی وارد خونه شدم آراد جلوی تلوزیون نشته بود و بد حور تو فکر بود جای تعجب داشت که اینجا نشسته .....

آراد

ساعت هشت بود ولی این دختره ی چشم سفید هنوز نیومده بود خودشم از حرفش خندش گرفت یاد شایان افتاد هر روز از نعیم خبر میگرفت ولی دریغ از یه اتفاق این روزا شرکت هم پیشرفت کرده بود ول.... در باز شد و اون عتیقه چشم آبی وارد شد یه جوری با اقتدار اومد تو و پشت چشم نازک کرد که انگار خانوم مارپل خوبه حالا کوزتی بیش نیستا

سلام _

فقط سرمو تکون دادم

بهم خیره شده بود اعصابمو داغون کردا این اصلا وجودش نحسه شیدا با سرو صدا وارد شد با لحن لوسی گفت آراد جونی چرا تو فکری یه نگاه بد به آیناز انداخت و بازوم رو توی دستش گرفت و منم مجبور کرد که همراهش تویزیون ببینم اونم چه فیلم چرتی

آیناز عین بت زهر مار وایساده بود و نگاهم میکرد هوی کوزت چرا ماتت برده اصلا حواسم نبود کوزت رو از کجام دراوردم آیناز عصبانی شد و شیدا هم یهو محکم زد زیر خنده نوچ نوچ بلدم نیست بخنده عین هیولا میخنده بابا ما زن ظریف میخواییم جرمه؟ دوباره به زمین خیره شدم داشتم میگفتم با اینکه قرار داد های آنچنانی نبسه بودم ولی قطعاتم به خوبی فروش میرفت باز شیدا گفت

آراد امشب خستم اینجا بخوابم؟؟_

الکی گفتم:نه جا نداریم نگاهی به ایناز کردم اوه مای گاد اینم عین اژدها بود خب کلفتت رو زمین بخوابه میـــــــــشه؟؟؟

اره بخواب-

.....و رفتم تو اتاقم حوصله این دوتا عتیقه رو دیگه نداشتم الان گیس همو میکشنن

سها

پسره ی احمق من رو زمین بخوابم؟؟؟؟ به شیدا یه چشم غره رفتم رفت توی اتاقم دو دقیقه بعد با صدای جیغ جیغوش اومد بیرونو همون لباس گلبهی که خیلی ناز بود دستش بود

آنیییی جون اینو میدی بهم؟؟_

اییش دختره ی نچشب

خیر-

خواهش دیگه_

پس خودت روی مبل بخواب با غیظ قبول کرد هرچند دلم نمیومد اونو بدم بهش صبح خیلی کسل بود - حتی صورتمم نشستم رفتم آرادو بیدار کنم

این تاب چیه تنت؟_

با خونسردی گفتم: چی میگی تاب چیه؟

یهو به خودم نگاه کردم الهی که زنده به گور شی آنی همه چیم مشخص بود جیغی کشیدم و فوری اومد بیرون آراد هم میخندید پسره ی.... ای خدا من آخرش از دست این دوت..... نگا این یکیو شیدا خانوم آب دهنش راه افتاده

....رفتم پیش هما یک ساعت بعد شیدا خانوم صبحونه کوفت کرد و بعد رفت

آراد

داشتم ماشینو پارک میکردم وارد که شدم دیدم آنی و هما سرگرم صحبتن با کلمه اول آنی حواسم به کل جمع شد

آره یه مدت بابام واسه شایان کار میکرد ولی من نمیدونستم چه کاری ولی همیشه مشکوک بود ولی _ هما جون الان اخراج شده اسمشم محموده

خیلیل خوشحال شدم باید دست به کار شم

آنی-

اااا سلام کی اومدین؟_

الان بیا کارت دارم-

رسیدیم گفتم راستی میگم آدرس خونتو بده

چرا؟؟_

زمانی که شاید دیر بیایی یا هرچی نیازه-

باشه روی کاغذ نوشت و دستم داد و رفت_

خیلی خوب بود یعنی عالی بود شب زنگ زدم نعیم برام بیارنش پس این چشمای آبی خوشرنگو از باباش به ارث برده نیم ساعت بعد نعیم زنگ زد گفت باباش فرار کرده فکر کرده از افراد شایانیم عصبانی کلی بهش فحش دادم زدم هر چی تو اتاق بود شکستم

آنی با وحشت داخل شد و گفت چی شد؟؟؟

برو بیروووون از ترس رفت بیرون فردا صبح شرکت نرفتم نعیم ساعت پنج صبح زنگ زد و گفت - پیداش کردن ولی تو جاده چالوس اما قربان... حرفشو قطع کردم و خوشحالی بدون اینکه بدونم انجا چی شده رفتم بیرون

سها

وا این چش شده عیت جت از خونه زد بیرون تازه خواستم بیدارش کنما

یه اس ام اس برام اومد از فرشاد بود وای خدای من مگه اون خودکشی نکرده یعنی هنوز زندست؟؟ با دستای لرزون باز کردم نوشته بود

مرا اندکی دوست بدار

اما

.....طولانی

.....قلبم فرو ریخت

فرشاد لعنت به تو چشمامو بستم گوشیم زنگ خورد اسم فرشاد خودنمایی میکرد نمیدونم چرا یه حسی میگفت شاید فرشاد نباشه برش داشتم کسی حرف نمیزد

سها_

خودش بود وای خدا

سها جان به خدا منت پشیمون شدم آنی_

خفه شو چی چیو پشیمون شدم ا.وه تبریک مگم پدر شدنت مبارک -

تو از کجا فهمیدی؟_

هه اونم میخواستی مخفی کنی آره مهم نیست فقط گمشو اسمتم نشنوم و قطعش کردم رفتم پیش هما جون-.....

داشت میگفت که غذارو برای آراد ببرم یه یهو در اتاق آراد باز شد و سریع رفت بیرون نه به صبحش نه به الانش بعد ناهار حوصلم بد جوری سر رفته بود یاد دفتر تو زیر زمین افتادم رفتم که بخونمش بازش کردم

زنگیم جهنم شده بود بابام هرشب با یه زن میومد خونه و مالدرم هم زار زار گریه میکرد خواهرم : داشت جون میداد همه درها قفل بود گریه میکردم خواهرم خون زیادی ازش رفته بود بابام به خاطر اینکه گرسنش بوده و چیزی واسه خوردن نداشتیم کلی کتکش زده مامانم میزد توی سر خودش و میگفت خدایا بچم داره میمیره کمکم کن منم خلیل ترسیده بود فقط هشت سالم بود و اون پنج سالش انقدری ازش خون رفت تا آخرش مرد بالاسرش اشک میریختم مامانم با چاقو رگ خودشو زد بابام با سرعت اومد پایین به وضوح ترس و توی چشماش دیدم در خونه باز کرد و با زنه فرار کردن خواست برم سمت در .....که محکم هولم داد خودشون خارج شدن و در رومون بستن

دیگه طاقت خوندن نداشتم اشکام بی وقفه صورتوم طی میکردن رفتم بالا یک ساعت بعد سیما اومد پیشمون کلی خوش گذشت هما خانوم چهل و سه سالش بود ومش رحمان هم پنجاه و دو سال داشت نمیدونم چرا یهو دلم شور افتاد توی خودم بودم سیما که حالمو دید و رفت ولی ماشینشو برام گذاشت باهاش برم بیرون بعد رفتنش گوشیم زنگ خورد

بله؟-

صدای تیر اندازی بود بند دلم پاره شد صدای بابام بود

سها کمکم کن چالوس .....بوق آزاد_

ساکت بودم در عین حال هول تو اون موقع فرشادم هی زنگ میزد گوشیمو جا گذاشتم سوار دویست و شیش سیما شدم با وحشت گریه میکردم و میروندم

جیغ میزدم: خداااا بابامو ازم نگیر وای قبلشم آراد با عجله رفت آدرس خونه یعنی ممکنه؟؟ وای نه با سرعت صدو وپنجاه میروندم باید دور میزدم اصلا حواسم به کامیونی که داشت میومد نبود که با صدای بدی به کامیون برخورد کردم و تا کمر رفتم توی جدول حالم خیلی بد بود نای ناله نداشتم انگار چشمام .....کور شده بود چون خیلی میسوخت کم کم دیگه هیچ صدایی نیومدو

آراد

وقتی رسیدیم همه جا صدای تیر اندازی بود با شهاب و نعیم و سبحان رفتیم واسه شروع عملیات سبحانو فرستادم تا از محمود محافظت کنه افراد شایان بود همون لحظه یه تیر خورد توی قلب محمود و سبحان ....زخمی شد

خیلی وقته خبری از سها نیست وقتی باباش با گوشی گفت :سها چالوس وقتی سیما گفت ماشینشو داده .....دست سها پس الان کجاس سیما و امیر خیلی نگرانش بودن منو مقصر میدونستن مثل همیشه

دیگه سرنخی نداشتیم چون محمود مرده بود حتی حوصله خدمتکارم نداشتم و همش آرام بخش میخوردم .....اینم از زندگی من لعنتی کارم شده بود دادو فریاد همه میخواستن آرومم کن ولی اصلا ممکن نبود

.....دو ماه بعد

سها

چشمام رو باز کردم خیلی درد میکرد امیر و سیما رو دیدم که گریه میکردن آروم گفتم

من کجام؟؟؟-

یه زنی که لباس سفید پوشیده بود اومد گفت: خانوم گل خوبی؟کم کم داشتیم نا امید میشدیما سرمم رو چک کرد ورفت وقتی رفت سیما گفت :الهی من بمیرم تو رو این وضعیت نبینم خوبی عزیزدلم؟؟؟

خیلی خستم سیما-

عیب نداره گلم مرخص میشی یه نگاه به لباس مشکی تنشوون کردم بابام جیغ زدم سیـــــــــــما تو رو _ به جون مامان بابا چش شده گریه میکردم سما آجی گلم تورو خدا بگو چی شده ها این تن بمیره بگووووو

سها آروم باش توروخدا_

چی میگی بد بخت شدم امیر یه چیزی زمزمه میکرد -

سها آینه رو نگاه کن_

یعنی چی این چه حرفی که تو میزینی هاااا -

سهـــــا با داد امیر ساکت شدم_

برو خودتو تو آینه ببین با شک رفتم سمت آیینه_

نه این منم؟؟؟-

رنگ چشمام عسلی شده بود تمام صورتم باند پیچی شده بود زدم آیینه رو شکشتم همه پرستارو اومدن تو سعی داشتن آرومم کن ولی نمیتونستم خدایا من چرا انقدر بدبختم انقدر جیغ زدم که حالم بد شد نشستم رو زمین

مراسم بابام چی شد؟-

سیما:گفتیم بذاری خوب شی بعد باشه میخوام برم خونه باشه برو باند صورتتو در بیار پرستاره به آرومی داشت بازش میکرد ولی نمیدونم درد داشت یا نه فقط تو یه فکر بودم بابام.....آراد.....انتقام

بعد اینکه باند صورتمو باز کرد داشتیم همراه سیما و امیر میرفتیم که یه پسری اومد وکارتشو داد سرگرد مهران میخواست چندتا سوال کنه سیما آدرس خونه داد گفت بعدا بیاد آلان حالم خوب نیست باز خوبه اینا درکم میکنن

توی ماشین بودیم خیلیل ساکت بودم همش اشک میریختم

سیما؟-

جونم عزیزم؟ _

آیینه داری؟؟-

آره گلم صبرکن-

وقتی داد خودمو نگاه کردم با صدای بلند زدم گریه من این صورتمو نمیخوام من خودمو میخوام زندگی قبلیمو میخوام چه اتفاق بدی ولی خبر نداشتم بدبختیام دردسرام بیشتر میشه ومن شکسته تر از همیشه ..... لعنتی همه چیمو از دست دادم کل صورتمو

وقتی رسیدیم خونه همه بودن اینا برام ارزش ندا یادمه فامیلامون چطوری بابامو خوار و پست میکردن بی توجه به همشون لباسامو عوض کردم همه چیم مشکی بود شده بودم عین ارواح ها رفتم پایین همه

کنار بابام گریه میکردن ناراحت بودم گریه میکردم جیغ میزدم ای خدا چرا سرنوشت من اینطوریه ها؟ همش تقصیر من بود من بودم که با آراد اشناش کردم خدایا غلط کردم بابامو بهم بر گردون من اشتباه کردم میزدم تو سر خودم بگو همش خواب بگـــــــــــــــــــو

چشمام درد میکرد عمم اومد گفت :سها جان

خفه شو وقتی بابام گفت بهم پول قرض بدین دادین؟ آره نامردا ؟ چیکارش کردین پرتش کردین بیرون - حالا شما هم برین بیرون حالا که بابام مرده دنبال چی هستی؟ اگه بهش پول دده بودین هیچی وقت نمیمرد

سیما اومد آرومم کنه دستشو پس زدم

ببین خانوم صالحی غریبه از شما بهتره یه تا موی غریبه رو به صدتای شما نمیدم حالا هم برو بیرون - وقتی که عمه رفت بقیه عمو ها و عمه ها هم رفتن رفتم پیش بابا و با عجز گفتم: دیدی همه تنهات گذاشتن ولی من فقط عمه رو بیرون کردم فقط خونواده امیرعلی و سیما بودن

..... بابایی به درک که رفتن خودم پیشتم خودم همیشه کنارتم نمیدونم چی شد چه از حال رفتم-

صدای جیغ سیما و شنیدم پلکامو باز کردم ساعت نه شب بود سیمارو کنارم دیدم

سها خوبی عزیزم؟_

آره ولی بدنم خلی درد میکنه-

عیب نداره گلم دوروز که بیهوشی _

دو روز؟واقعا؟-

اهوم_

این چیه؟-

ساک لباسات از خونه آراد آوردم بازم یاد آراد افتادم و آتش انتقام تو وجودم شعله ورتر میشد وقتی سیما رفت پایین ساکو بردم تو بالکن نفت ریختم روش آتیشش زدم به آتیش خیره شدم تا اینکه صدای داد امیرو و جیغ سیمارو شنیدم

دیوونه شدی ؟ این چه کاریه آخه هاا؟_

برین بیرون-

آروم باش باشه؟_

خیلی خب-

امیر گفت: فردا قرار سرگرد مهمران بیاد آماده باش باشه

دو روز گذشت ولی خبری از سرگرد نشد امشب قرار بود واسه بابام مراسم بگیرم خیلی افسرده و ناراحت بودم اگه سیما و امیر نبودن واقعا از بین میرفتم یه سارافون مشکی و یه شلوار تنگ مشکی و یه شال مشکی ساده هم پوشیدم خواستم برم پایین که سما اومد و گفت:شدی عین ارواح بیا اینجا ببینم

نمیخوام-

چی چیو نمیخوای بس کن دیگه سها_

یه مداد تو چشمای عسلیم کشید آهی کشیدم ای کاش چشمام همون آبی بود تنها یادگار بابام یه رژ گلبهی هم برام زد خواست رژگونه هم بزنه که نذاشتم و بی حوصله رفتم پایین فرشاد و دیدم داشت غمگین نگام میکرد ولی من دیگه ازش متنفر بودم بین همه پلیسه رو دیدم اومد حلو گفت :سلام

سلام میشه زود سوالاتونو زود بپرسید-

اون شماره ای که اون سری تماس گرفت چند بود؟

نمیدونم-

یه اصلاعاتی درباره شایان گرفت و رفت ولی خیلی مشکوک میزد جدیدا همه برام مشکوک بودن نمی دونم چرا.....

بعد اینکه پلیس رفت خیلی خسته بودم

از سرگرد مهران شنیدم که شایان پدر آراد هه پس بگو پدر و پسر دستشون تو یه کاسه است حالم از همشون بهم میخوره خواستم بخوابم برقو خاموش کردم هرکاری میکردم خوابم نمیبرد شنیدم عمه داره میره دوتا تقه به در اتاقم زده شد خودمو به خواب زدم سیما اومد تو و صدام زد:

سها سها با توم بیدار شو وقتی دید بی نتیجه اس رفت بیرون چشمامو باز کردم و به گذشته هام فکر کردم گذشته هایی که پاشونو توی صفحه ی ذهنم جا گذاشته اند

انقدر فکر کردم نفهمیدم کی خوابم برد

با احساس تابیدن نور تو چشمام بیدار شدم سیما رو دیدم که با لبخند بهم نگاه میکرد پاشو دختر خودتو جمع کن برو حموم خفه نشدی آخه منکه لباس ندارم باید برم بخرم سیما گفت باشه باشه بریم ناهار بخوربم بعد بریم

وا مگه ساعت چنده؟_

بله اختیار دارین ساعت 3 ظهر خانوما؟-

خب حالا هرچی_

نهاو خوردیم با سیما رفتیم بیرون همش لباس مشکی خریدم یه نگاه به سما کردم بد جور خوده بود تو کرک و پرش خانـــــم فکر کرده الان صورتی و قرمز بر میدارم برگشتیم رفتم حموم اومدم بیرون به ..... خاطر امیرم یه شال انداختم رو سرم رفتم جلوی تلویزیون نشستم همه بودن

یاد بابای بیچارم افتادم هر چند خبر نداشتم چه چیزایی در آینده میشنوم بلد شدم با قدم هیی مصمم راه افتادم سمت حموم هر لحظه تپش قلبم....ذهنم...جونم بیشتر میشد چاقو رو روی رگم قرار دادم تمام بدنمو لرزه احاطه کرده بود اومدم رگمو بزنم ولی نه....زدم زیر گریه صدام توی حموم انعکاس پیدا کرده بود سیما با وحشت اومد تو

روانی دیوانه مگه مرض داری خواست بیاد سمتم امیر نذاشت_

سیما جان آروم باش_

آروم باشم نمیبینی این احمق چی کار میخواست بکنه؟_

میدونم میدونم سها برو بیرون زود_

آروم آزوم میرفتم که با داد امیر به خودم اومدم

مگه با تو نیستـــــــم_

رفتم بیرون امیر یقرص آروم بخش بهم داد ر فتن بیرون منم خوابیدم

یک ماه گذشت چهلم بابا تموم شده بود

دیگه تنها بود همیشه اغلب اوقات توی خودم بودم زندگیم شده بود جهنم همش پنجره زل میزدم و بیرونو !نگاه میکردم من کسی نداشتم جز سیما

یه روز سیما بردم بیرون و گفت مدام برام لباس رنگی میخرید و میگفت شگون نداره

مگه چه خبره؟-

بعدا میگم و یه خنده ای کرد وقتی لباس خریدیم رفتیم توی کافی شاپ که یهو سیما بی پروا گفت : ف _ ر د ا ن ا م ز د ی م

چـــــــی؟؟؟نامزدی؟ ای جونم مبارکه-

همه نگاهمون میکردن

هوی ابرومونو بردی_

وای سیم سیم منکه لباس ندارم یاد لباس مشکی افتادم که سوزونمدش

غمت نباشه تا منو داری غم نداری الان میریم میخریم رفتیم توی پاساژا همش تو فکر بود آگه سیما _ .....ازدواج کنه من چی کار کنم ؟؟؟یه چیزی توی سرم فریاد میزد تو فقط یه قصد داری انتقام انتقام

کجایی دختر ؟_

هوم؟-

تو باغ نیستیا!! میگم این خوبه چطوره؟یه لباس بلند آبی آسمونی از کمر به پایین حالت کلوش میشد و _ دور گردنی بود و بالاتنه اش از نگین های آبی بود و روش یه کت حریر میخورد ساده بود ولی قشنگ بود رفتم پروش کردم خیلی به پوشت سفیدم میومد سیما هم تایید کرد خریدیمش و اومدیم بیرون بعد امیر اومد دنبالمون اون دوتا از هیجان بحث شامو هم از یاد بردن منم گرسنـــــــــــه عین یه گرگ ولی حوصله نداشتم رسوندنم خونه بازم منو و خونه ی خودم منو تنهاییام به خونه نگاه کردم به خودم نگاه کردم هرروز تنها تر شکسته تر ولی مجبورم ساعت 9 بود حوصله شام نداشتم رفتم رو مبل با خاطرات گذشته روزای قبل زنگیم خوابم برد..... صبح با صدای زنگ گوشیم بیدار شدم

بله؟

زهر مار پاشو دیگه_

باش-

بیرونو ببین _

باز اومدی در خونه؟ -

نه خبرم اومده_

هان؟؟؟؟-

زهر مار برو نگاه کن_

باشه-

یه وری بخواب جاشه_

باز تو شروع کردی-

....نه باب_

قطعش کردم پرده رو زدم کنار با دیدن فضای برفی بیرون خیلی ذوق زده شدم سعتو دیدم اه وقت برف باز یناداشتم رفتم حاضر شدم سیما و امیر اومدن دنبالم رفتیم آرایشگاه گفتم غلیظ آرایشم نکنه وقتی زیر

دست آرایشگر بودم یادآراد افتادم اون پدرمو ازم گرفت باید بعد نامزدی باید دست به کار شم آرایشم که تموم شد خودمو نگاه کردم وای چه ناز شده بودم سایه ی طلایی و نقره ای برام زده بود یه ریمل سرمه ای یه رژ لب صورتی و رژ گونه قرمز برام زده بود سیمارو هم دیدم با لباس یاسی رنگ که سرتا پاش نگین کاری شده بود و دنباله دار بود با اون آرایش ملایم ناز شده بود وقتی امیر علی هم اومد نگاش کردم وا این چه جیگر شده یه کت و شلوار سرمه ای باپیرهن سفید و کراوات نقره ای خلی بهم میومدمن هر چی اسرار کردن باهاشون برم قبول نکردم و با تاکسی رفتم رسیم اونجا مادر سیما از کنارم جم نخورد بهد که سیما و امیر اومد دی جی آهنگ گذاشت و گلی رقصیدن خیلی یه پسری از دور اومد و گفت:
سلام

شما؟-

نشناختی ؟سرگرد مهرانم_

اها ببخشید یادم رفته بود با مهربونی گفت: دشمت شرمنده پسر خوبی بود و باحال

همه داشتن میرقصدین و شادی میکردن سما بلند و گفت بچه ها به افتخار دوست گلم سهی جون یعنی همون سها همه دست و جیغ زدن مهران با لبخند نگام میکرد

من....من .....خب چیزه-

همه یک صدا داد زدن:سهی باید برقصه اگه برقصه نترسه سهی باید برقصه اگه برقصه نترسه

ای بابا باشه باشه آروم باشید میام_

با سیما رفتیم وسط دستشو گرفتمو با حرص گفتم: اگه حرف نزنی نمیگن لالی

هه هه والا فعلا تو لالی نه من _

خفه بابا-

هوی من بابات نیستم_

امیر نشته بود داشتیم میرقصیدیم

خسته شدم-

آره جون عمت_

ای بابا امیـــــــــــــــر بیا زنتو جمع کن-

امیر تند تند اومد وگفت: جانم مشکل چیه؟

چیه نه کیه؟ مشکل زنته بیا ببرش زودتر

ای بابا تو برو بشین رفتم نشستم همش تو فکر اجرای نقشه بودم آخرای نامزدی بود خواستم با آژانس _ برگردم که سرگرد مهران گفت:شما چرا؟ خودم میرسونمتون

نه اصلا زحمتتون میشه

این چه حرفیه بریم_

با سیما خداحافظی کردم وقتی رسیدم گفت: خب خانومی رسیدیم خیلی تعجب کردم ولی به روم نیاوردم

ممنون-

خواهش عزیـ.... یعنی خانوم صالحی_

(اها حالا شد باید عین آدم باهاش برخورد کرد با چشم غره ام از رو رفت پسره ی سیریش)

خداحافظ

خدا به همراتون _

درو باز کردم و وارد خونه شدم خودمو پرت کردم رو مبل خیششش هیچ جا خونه آدم نیشه هاا

تا خواستم بلند شم زنگو زدم واای یعنی کیه

رفتم سمت آیفون

کیه؟-

منم خره-

اوا تویی بیشعور قلبم افتاد کف پام-

بهله-

چی میخوایی؟ -

وا اومدیم پیشت

بیخود-

آیناز میریما-

صد دفعه گفتم من آیناز نیستم-

چه غلطی کنم تو شناسمم اسمم هم سها هم آیناز

هچی درو باز کن-

باششش

درو زدم اومدن تو

سلاااااام

سلام سها خانوم

سلام شماها؟ اینجا

.....امیر گفت شاید امشب حالت خوب-

عزیـــــزم-

یه نیشکون از سیما گرفت سیما گفت:آره دیگه با خنده گفتم :چی آره؟

امیرجان من حالم خوبه نکش سیمارو

ها باشه باشه

خب کاری ندارین؟

نه میریم بخوابیم فقط آب بیار برامون

من؟-

پس کیییی؟باشه برو گمشو-

بریم امیر جون

.....رفتم واسه اینکه آب بیارم براشون

آبو دادم بهشون

شب بخیر دوستان

:هر دو باهم گفتن

شب بخیر-

رفتم تو اتاقم و تا صبح راحت خوابیدم

صبح ساعت10 بیدار شدم

ای خدا ایناهنوز خوابن

معلومه دیگه احتماااا شب شیطونی کردن دیگه خودمم ریز ریز خندیدم یعنی پروو به من میگن هاااا مهم نیست که چون خوابن

صبحونه درست کردم از آشپزخونه داد زدم :پاشیـــــــــــــن دیگه اهههه

دقیقه بعد اومدن عین چی خوابشون میومد5

بسه کم بخوابین-

میبینی که بیداریم-

خب بابا-

صبحونه رو که خوردیم

بریم بیرون؟؟-

شما برین-

پس تو چی من کار دارم نمیام

-!!!!!!!!

برین دیگه-

...باشه میریم ولی-

بس کن دیگههههه-

خب حالا-

وقتی رفتن حوصلم سر رفته بود دوست نداشتم بشم مزاحمشون خودم حاضم شدم به سیما اس دادم میایین برای ناهار؟

چند دقیقه بعد جواب داد

نه شرمنده-

جواب دادم

خواهش گلم خوش بگذره-

رفتم آماده شدم اول قدم بزنم بعد برم پیتزا بخرم بخورم

زدم بیرون توی راه بودم توی فکر آراد بودم اصلا حواسم به خیابون نبود با صدای جیغ لاستیک ماشینی به خودم اومدم

آراد بود آره خودش بود

هوووی حواست کجاس دیوونه-

ببخشید-

این اینجا چه غلطی میکنهسره ی قاتل حقه باز ازش متنفرممم) کمی آروم شد خواستم برم که گفت:) خانوم

بله؟-

یه در خواست کنم قبول میکنین؟-

بفرمایید-

.....آخه

من عجله دارم آقا-

....تو-

...شما-

آه بله خب شما میشه خدمتکارم بشی؟-

بلـــــــــــــــــــــه؟؟-

ببینید من میدونم درخواستم نا به جا بود ولی باور کنید من نیاز دارمممم-

...آخه-

خواهش میکنم-

(فکر بدی نیست این بهترین نقشه برای وارد شدن به خونه ی آراد)-

باید فکر کنم

باشه این کارت من اسمم آراد پوردادیان-

باشه فعلا... و رد شدم توی دلم یه عروسی بود من پدری در بیارم از این رفتم یه پیتزا گرفتم و رفتم - خونه

زنگ شدم سیما

جانم-

سلام سیما-

سلام کاری داری؟-

آره از اینجا برین خونه هر کی دوست دارین دیگه لازم نیست بیایین انجا-

چرا-

اووووووم ..چون ...چیزه اها میخوام برم خونه دوستم-

مطمنی ؟-

بله بله-

باشه پس فعلا بای بای-

بای-

با خیلی راحت غذامو خوردم بیکار بودم نشتسم فیلم دیدن وسطاش بود که خوابم برد

یه چشممو باز کردم پاشدم ساعت11 شبو نشون میدا تا فهمیدم اوضاع از چه قراره ر اگه بیدار شم - ....دیگه خوابم نمیره فوری خودم روی مبل پرت کردم و بازم غـــــرق در خواب

با صدای زنگ گوشیم پاشدم

اهههههه وای ساعت چند بید 5؟؟؟-

واااای سریع رفتم صورتمو شستم کلی خرت و پرت الکی ریختم تو ساکم عجله عجله آماده شدم آخه بگو نونت نبود آبت نبود دیر کردنت چی بود دختـــــــــــر

بدو بدو رفتم سمت خیابون تازه یادم اومد کلا همه چیو آدرس و شماره آرادو گوشیم جا گذاشتم دوباره باسرعت جت رفتم سمت خونه واااای خدا منو بکشه تا رفتم گفتم بهتره اول زنگ بزنم از خونه زدم بیرون

بله؟-

...سلام من همونی هستم که دیروز گفتین که-

بله یادمه سلام-

(لال شی الهی که نمیذاری حرف بزنم)

دارم میام خوبه؟؟-

ای کاش زود تر خبر میدادین من باید برم ولی خب مهم نیست باشه-

اهوم-

قطع کرد

گمشو پسره ی بیشعور-

.....سوار تاکسی شدم

رسیدم پولو حساب کردمو زنگو زدم

بله؟-

برای کار اومدم-

در باز شد توجهی به حیاط نکردم من فقط واسه یه چیز اومدم

انتقام

هما خانوم اومد

سلام دخترم بیا ببرمت پیش آقا-

سلام مرسی-

رفتیم تا رسیدیم با اتاق همیشگی وارد شدم

سلام-

برگشت مثل همیشه جدی

سلام-

خب-

پوزخندی زد و گفت بشین ازم نترس -

برو بابا دلت خوشه)چپ چپ نگاش کرده)

نشستم اول از همه مثل اونسری قوانینو گفت

حقوق؟-

میلیون خوبه؟ 2-

کمه-

شنیدم که زمزمه کرد ای خدا چرا من گیر یه مش خدمتکار سمج افتادم

بله؟-

هیچی-

چیشد اضافه میشه-

تو فعلا کار کن-

باشه داشتیم تو سالن قدم میزدیم-

خب برو اتاقت-

راه افتادم سمت اتاق قبلیم

کجا؟-

اتاقم دیگه-

مگه میدونی؟-

واااای سوتی دادم

منکه بلد نبودم

.....خب چیزه من-

خیلی فوضولی-

خب میدونید -

هون اتاق سمت چپی

اهوم باشه واااای مامانم اینا عجب ادمی این وجود نحس ایش رفتم-

لباسامو عوض کردمو برگشتم پایین پیش هما

آقا رفت؟-

آره دخترم رفت خوب از خودت بگو دخترم چی کار ها میکنی چند سالته اسمت چیه؟-

وااااای یعنی خاک بر سرت سها اسمو چیکار میکنی

از دهنم در رفت

آنی هستم-

چه اسم نازی منم هما هستم-

خوشبختم هما جان خیلی قیافه نازی داری-

.....مرسی دخترم نازی از خودته کلی باهم حرف زدیمو خندیدمیتا وقتی آقا تشریف فرما شد-

یه نگاهی بهم کرد و رفت بالا

آنی جان-

بله بیا اینارو واسه آقا ببر گرسنشه غذارو بردم بالا-

سلام-

(سرشو تکون داد (یعنی خاک عالم توی سرت کنن

بفرمایین داشت غذا میخورد که نفس تنگی امد سراغم تند تند سرفه کردم آرد گفت:چیه چته؟

نفس...تنگی...دارم-

مرض داری نمیگی-

رفت پنجره رو باز کرد

خوبی؟-

اهوم

خب زودتر میگفتی -

باشه حالا توم

چی؟-

میگم خب باشه-

اعصابمو خورد نکن دختر-

دوست دارم-

بهتره خفه شی گمشیم بیرون

نمیرم-

.....داد زد گمشو میگم با گریه رفتم بیرون خودمو روی تخت اتاق پرت کردم و زار زار گریه کردم

خسته بودم از خودم از زندگی آهنگ زانیار (امید دارم یه روز)گذاشتمو غمگین به پنجره خیره شدم

شدم غرق توی زندگی ساده

با یه قلب خالی از تو که تنهاییش زیاده

شدم غرق میون خاطرات باتو همیشگی نشدی اما

همیشه یادمه نگاتو

خودت نشونم دادی مسیر آرزو هارو

حالا آرزو میکنم همو روزارو

امید دارم یه روز

میریسه که بالاخره یه جایی چشم تو چشات میندازم

امید دارم هنوز دوباره میایی و کنارتو راحت خوشبختیو میسازم...میسازم

هرروزی که میشه دیروز دلتنگ تر میشمو

باز غرق میشم تو خیالو خواب

هربار که میزنه بارون میبندم چترمو

به خیالت خیس میشم از قطره های آب

امید دارم یه روز

میریسه که بالاخره یه جایی چشم تو چشات میندازم

امید دارم هنوز دوباره میایی و کنارتو راحت خوشبختیو میسازم...میسازم

هرروزی که میشه دیروز دلتنگ تر میشمو

باز غرق میشم تو خیالو خواب

هربار که میزنه بارون میبندم چترمو

به خیالت خیس میشم از قطره های آب

آوم آروم اشک میریختم گذشتم... اذیتم میکرد بابام...شایان ...آراد....فرشاد

و الان مهران.. وآراد

گوشیم زنگ خور مهران بود

بله؟-

سلام عزیزم-

سلام مهران خوبی؟-

مرسی تو خوبی؟-

ممنونم خوبم-

سها جون-

بله؟-

امروز بریم بیرون؟؟-

آره بریم-

خوبه؟5-

میشه 6باشه؟-

چرا که نه گلم-

پس تا عصر

....باشه به به این آدرس خیابون-

اوکی بای-

بـــــــــای-

رفتم حموم توی وان آرامش گرفتم این اولین بار بود باهاش میرفتم بیرون از حموم که اومدم بیرون رفتم اتاق آراد

آقا_

نخییر خوابش سنگینه

آقـــا_

ها بابا باشه-

دیرتون میشه ها

اه برو دیگه-

به درک-

چی؟-

جوابشو ندادم و رفتم بیرون پسرهی....ای خداااااا چی بگم من به این خودمم رفتم آماده شدم صدای ماشین آراد خبر از این بود که رفته منمم بی سر و صدا رفتم به آدرسی که مهران گفته بود

رفتیم بیرون بستنی خوردیم از خودم گفتم از شناسنام از شایان اونم از خودش خونادش گفت از زنگیش گفت از کارش دیر وقت بود -شم بریم رستوران

نه باید برم خلیلی دیر شده -

باشه خانوم رسوندم در خونه سیما دوست نداشتم بیاد درخونه آراد اونجا پیادم کرد-

مرسی مهران-

خواهش عزیزم-

بای

بای-

وقتی که رفت یه تاکسی به مقصد خونه آراد گرفتم

فوری رفتم تویه خونه خیلی خسته بودم ولی چاره چیه وارد که شدم هما رو دیدم

وا دختر تو کجایی؟؟-

کلی کار داشتیما آقا مهمون دارن آلان میانا

ببخشید حالا مهمون کی هست؟-

شیدا و آقا محسن-

(یا قمر بنی هاشم اینا بازم اومدن)

اوکی اوکی الان میرم حاظر شم رفتم توی اتاقم یه تونیک صورتی و زرد که روش الفبای انگلیسی - داشت با ساپورت پوشیدم یکمم برق لب زدم حوصله شرو ور شیدارو نداشتم رفتم پایین یکم حالو مرتب کردم که زنگو زدن اول آراد اومد تو نگاش افتاد بهم خونسرد بود بعدش شیدا خانوم اومد تو

آراد چرا کلفتات انقدر خوشگل میکنن مخصوصا این چشم زنبوری-

جانم؟با کی بود؟-

با تو آرااااد این چرا اینطوریه کلفتت-

کلفت خودتی و عمت-

خفـــــــــــه با داد آراد هردو ساکت شدیم-

دختره ی پرووو کثافتمحسن اومد تو وگفت:وای آبجی من شیدا جان این چه حرفیه که تو میزنی شیدا پشت چشم نازک کرد

با حرص گفتم :بفرمایید بشینید

رفتم سمت آشپزخونه که با صدای آراد متوقف شدم

کجا؟-

قوه تلخ بیارم دیگه-

تو از کجا میدونی؟؟؟-

..ای واااااای سها الهی تریلی700 چرخ از روت رد شه اینم دومین سوتی که دادی اومدم درستش کنم

...اووووم چیزه آخه خودمم دوست دارم-

خفه برو بیار-

درست صبحبت کن-

.....شیدا گفت:آراد این دختـ

لطفا تو یکی دیگه واقعا لال شو خب؟؟؟؟-

هوی پرووو هرزه درست صبحت کن-

هرزه قیافته بیشعور و فوری رفتم سمت آپشپز خونه خیلی ناراحت بود اشک تو چشمام حقله زد با _ خشم و نفرت زمزمه کردم آراد... ازت متنفرم...منتظرم باش...

قهوه رو که بردم شیدا گفت قهوه این خوردن نداره بیا بریم

ببین هرکی قیافتو ببینه وحشت میکنه یکی زد تو گوشم-

نه زیادی تو گوشی خورده بودم خیلی زیاد

منم یکی زدم تو گوشش آراد گفت جرعت پیدا کردی و یه داد بلندی سر داد

آره تحمل هیچکدومتونو ندارم میفهمی؟-

پس بهتره گمشی بیرون-

خودتم میدونی رفتار این از همه بدتر-

تو برو وسایلتو جمع کن-

ن م ی ر م -

بـــــــــرو-

نمیخوام-

پس حرف اضافه نباشه -

محسن داشت شیدارو متقتعد میکرد که برن اونام با قهر رفتن بدون خداحافظی چیزی اصلا به درک جهنم

منم بدو رفتم سمت اتاقم از ریزش آشکام جلو گیری کردم

خسته تر از اونی بودم که بخوام بلند شم ولی بدجور تشنم بود تا خواستم برم پایین آراد در اتاقو باز کرد ای خدا اگه من از دست این آخر نرفتم سینه قبرستون حالا ببین سها خانوم

چیه؟-

با بی تفاوتی تمام نگام کرد اومد جلو رفتم عقب بازم اومد جلو بازم رفتم عقب بازم.. ای زهرمارو جلو - عقب منم وقت گیر آوردم یهو خیز برداشت سمتم و منو انداخت روی کولش

وایـــــــــــــی روانی نکن بذارم زمین-

خفه شو-

بردم ته باغ یه خدا اینجا کجاست

امشب خیلی اذیتم کردی عزیزم به نظرت وقت تلافی نیست؟-

...نه نه-

بله-

اومد سمتم کوبوندم به دیوار

آخ-

مرض-

بیتربیت-

همینی که هست نذار بدترش کنم-

ازت بدم میاد-

بهتر-

دهنمو بست وای خدا نه من نفس تنگی دارمداشتم گریه میکردم

تورو خدا ولم کن-

خنده ی بلندی سر داد دستمو گرفته بود تقلا میکردم ولی فایده نداشت تقلا میکردم ولی اون لذت میبرد(بذار پدرتو در میارم پسره ی نفهم)بعد 15 دقیقه بازم کرد عین یه جنازه افتاده بودم کف باغ تند تند نفس میکشیدم داشتم میمردم هق هق میکردم با چهره ی خشنی گفت :

ای کاش میمردی-

آره ای کاش میمردم و از دست تو راحت میشدم-

بدون جواب رفت سمت ویلا

منم بعد 20 دقیقه رفتم تو ویلا دیگه خوابم نبرد فکرای جور واجور دست از سرم بر نمیداشت تا اینکه

رفتم تو آشپزخونه یه کمی روغن(یعنی یه کاسه پر)برداشتم همراه چندتا سنگ که سر آدمارو خوب بشکنه نقشم بیست بود رفتم سر وقت اتاق آراد.

کف اتاقشو چرب کردم آخی خوابیده ولی یه خوابی نشون تو یکی بدم رفتم طرفش بالشتشو آروم از زیر سرش کشیدم تکون خورد یا امام هشتم آخه بگو تو عرضه نداری این کارا واسه چیه آرو بالشتو برداشتم زیر ملحفه ش سنگ ریختم و گذاشتم کنار سرش و آروم رفتم اتاقم ساعت 6 بود رفتم برای بیدار کردنش چهره خوابالویی هم برای خودم درست کردم ورفتم تو اتاق

آراد-

باشه برو-

دیرها شیشو پنج دقیقه اس-

با یکم خودشو کشید و گفت: خفه میشی

یا نه بلند شد نشست ولی خسته بود یهو خودشو پرت کرد رو بالشت

وای خدا عجب غلطی کردم الان میمیره

صدای دادش کل ویلا رو خراب کرد

آیـــــــــــــــ ـی-

چشمامو بسته بود بازش کرم با چشم های برزخی آراد مواجه شدم بلند شد اومد سمت تا پاشو گذاشت زمین با یه حرکت نقش زمین شد نتونستم خندمو کنترل کنم و وزدم زیر خنده آراد خون جلوی چشماشو گرفته بود و.....

اومد سمتم منم که ترسو از اون جیغا که گوش فلکو کر میکرد کشیدم داشتم با خوسحالی از در خارج میشدم که پام

سرخورد و نقش زمین شدم آرادم نا غافل افتاد روم هر دو نفس نفس میزدیم وای چه چشمایی چه بوی عطری لا مصب هنوز که خوباه بوی عطر میده یواش دستشو گذاشت رو پهلوام خشکم زد وا این چه کاریه یهو یه نیشکون محکم ازم گرفت

:آی وحشی چته نگاه کن جای دست دیروزتو نشونش دادم اول تعجب کرد ولی بعد گفت-

دستم درد نکنه خوب کردم-

الهی جفت دستات بشکنه-

عین گاو نگام میکرد انگار منم پارچه ی قرمز بودم با خشونت به سمتم اومد مو هامو توی دستش گرفت :و گفت

چی گفتی؟؟-

هیچیـــــــــــی ولم کن کشتیم-

جهنم ای کاش بمیری-

خودت بمیری بیشعور-

محم هولم دادسرم خورد به میز

اخ_

هما خانوم اومد سمتم واییییی چیشده دخترم

نعیم از صدای ما به سرعت اومد و با دل سوزی نگام کرد حالم بهم خورد

رفتم تو دشتشویی عق زدم ای خدا دارم میمیرم سرم خراش برداشته بود

صدای هما خانومو میشنیدم

دخترمو چی کار کردی؟-

میگی چی کار کنم امروزو دیروز پدرمو در آورد انتظار داری چی کار کنم-

راستی هما امیروز شیدا با خانوادش میان

اقا حال سها به شما فکر مهمونی-

سها به من ربطی نداره-

بغض گلومو گرفت خیلی حس بدی بود

حالم بد بود بدتر شد دلم هوای بابامو کرده بود

قراره امشب بیان پس هرچی ساده تر بهتر دیگه حوصله جر و بحث هاشونو ندارم چون بد جور ازش بدم میاد

.....خدایا آراد و بکش الهی آمین

ساعت 3 بود صدای هما میومد

سها سها پاشو غذای آرادو ببر بیدار شدم رفتم دستشویی بعد اومدم بیرون قیافه جدی به خودم گرفتم - غذارو گذاشتم جلوش آروم بود نگام کرد

-مرسـ...

کاری ندارین؟-

چیزی نگفت هه پس بالاخره خواست تشکر کنه خوب کردم پسره ی پرووو

....گوشیم زنگ خورد سیما بود خدایا کی به این بگه

سلام سیما خوبی؟؟؟-

سلام مرسی تو چطوری خوبی؟کجایی؟-

اووووووم چیزه خونه ی آراد-

چیـــــــــــــــــــی؟؟-

دادنزن بعدا توضیح میدم ولی بدون جام امنه نگران نشو فعلا بای-

....بای ولی سها-

بعدا بعدا-

قطع کردم از دست این دختر

دلم واسه مهران تنگ شده بود زنگ زدم بهش

سلام مهران -

سلام عزیزم خوبی؟-

مرسی تو خوبی؟-

تو که باشی عالیم-

اخیییییی

مهران-

جانم-

یه جوری شدم

این دوروز کجا بودی؟-

الهی بمیرم ببخشید سها جان ماموریت بودم نگرانم شدی ؟-

آره خیلی

سها سهـــــــــــــــــا-

اومدم هما جون-

مهران من باید برم دوباره زنگ میزنم-

باشه عزیزم خداحافظ-

خداحافظ-

بله هما خانوم-

دخترم اتاق آقا آراد کثیف یکمی تمیزش میکنی؟-

چشم هما جون-

با سطل آب و همه بند وبساط رفتم اتاق بالا واه واه چقدر کثیفه ها

هه هه خوبه مثلا خدمتکارمو اینجا کلی شلخته است

اول تختشو مرتب کردم بعد لباساشو بردم انداختم توی لباس شویی هنوز اثر چایی که اون روز دعوا کردیم روی دیوار بود با هر جون کندنی بود پاکش کردم رسیدم به میزش یه سری مدارک که به نظر مهم میومد با خودم گفتم اگه الان همه رو آتیش بزنم میفهمه گفتم بهتره سر یه

فرصت خوب برم سراغش

رفتم زمینم سابیدم دیگه داشتم میمردم نگاه این آدم کلا وحشی یه تابلویی روی دیوار بود یه دختر توی جنگل متروکه بود و همه جارو جون گرفته بود یا خدا اینا دیه چین وحشت کردم

سهاااااا-

واااااای هما اومدم-

.....به سرعت رفتم پایین

بله هما جون؟

دختر تو کجایی رفتی یه اتاق تمیز کنیا-

وای هما اگه بدونییی چقدر کثیف بود-

از دست آقا -

با صدای در برگشتیم... وا آراد چیکار میکرد اینجا

سلام پسرم طوری شده؟-

سلام نه-

پس اینجا چیکار میکنی؟-

راه بیفت تو-

کجا-

گفتم بیا-

نه-

آره-

میگم نه-

میخوام برم لباس بخرم-

به من چه-

لامصب تو باید بیایی بفهم-

اها از اون نظر ولی من کار دارم-

میایی یا با یه زبون دیگه بیارمت-

باشه... پس صبر کن آماده شم-

زود-

....اه خیلی خب-

****

رفتم یه جین آبی و مانتو سرمه ای پوشیدم اووووم... یه شال سفید و سرمه ای پوشیدم

خب بذار چون دارم با یه پسر جیگر برم بیرون شیک باشم... یه رژ لب گلبهی و رژگونه همرنگش و یه ریمل زدم به به خودم افتخار میکنم

.. تق تق

چی شد؟؟؟؟؟

وای ... وای الان میام -

سه ساعت اونجا چه غلطی میکنی؟-

هوی.. درست صحبت کن نمیاما-

درک ... با یکی دیگه میرم-

و در باز کرد و پوزخند زد و گفت: توکه میدونی خیلیا واسم سر و دست میشکنن

زمزمه کردم:آره مثل خودت دیوونن

شنیدم چی گفتی راه بیفت-

آراد-

برگشت آروم بود ...آروم بودم

اول اون به خودش اومد

اوهم اوهم... چیزی میخوای؟؟-

نه...نه بریم-

اول اون رفت پایین منم رفتم پایین

بای هما-

خداحافظ دخترم-

رفتم بیرون آروم آروم قدم بر میداشتم واسه اینکه حرصش در بیاد... اونم به ماشین تکیه داده بود و پاشو تند تند تکون میداد...بدبخت عقده ای

یکمی زود نیومدی؟-

اا تا برم-

سها بشین تا خودم ننشوندمت-

باشه بابا-

سوار که شدیم هیچ کدوممون حرف نمیزدیم

میدونستی خیلی زبون بازی؟؟-

البته-

و به هیچ راهی مستقیم نمیشی؟؟؟-

صد البته-

خیلی پررویی-

اونم میدونم-

واااای-

هاااا-

سها-

ها-

چی؟؟؟؟؟-

بله بفرمایید-

لال شو-

اوکی-

.....تا رسیدن به مقصد کل کل میکردیم... و منم حق به جانب جوابگو بودم

پیاده شو-

رفتیم تو یه پاساژ

داشتیم میچرخیدیم و لباس نگاه میکردیم چندتا پسر اونطرف وایساده بودن و انگشت اشاره شون سمت من بود آراد گفت:موهاتو بکن تو شالت

چرا؟؟؟-

زهر مار همین که گفتم-

:داشتیم از جلوی پسرا رد میشدیم که یکیشون گفت

چطوری عروسک؟؟؟-

بقیه خندیدن یهو آراد وسط جمعیت منفجر شد و داد زد

مگه نمیگم اون موهای لعنتیتو بکن تو ها؟؟؟؟ کری ؟؟-

از ترس میلرزیدم

آراد باشه آروم ابرومون رفت-

پسره ی کثافت چی گفتی؟؟؟-

هی.. هیچی -

که هیچی آره به سمتش حمله ور شد جیغ میکشیدم داد زم-

یکی کمک کنه نامردا-

سها تویی؟؟؟؟-

علیرضا.....آره خودش بود پسر دوست بابام-

علی یه کاری کن-

رفت آرادو از پسره جدا کرد -

این یکی کیه هاااا؟؟؟-

هیچکی به خدا این فامیلمونه -

تو که فامیل نداشتی-

این پسره دوست صمیمی باباست -

راه بیفت-

....لبا

لباس میخوام چیکار گمشو زود راه بیفت -

علی پسر بافهمی بود ...شرمنده بود

....علی تقصیر تو نیست این روانی

....روانی عمته مگه با تو نیستم علی لبخندی زدو سریع راه افتاد-

****

در خونه بودیم آراد محکم پیاده شد

فلجی؟؟؟ پیاده شو-

آروم پیاده شدم-

رفتم داخل

واااااای دخترم چیشده؟؟؟-

با دیدم قیافه آراد....کم مونده بود پس بیفته-

چی شده آراد؟؟؟-

از این دختره ی.... بپرس -

شرمنده بودم

ببخشید-

خفه شو-

به من چه -

پس به عمع ی منه؟ -

شاید-

سها تا سه میشمارم برو توی اتاقت زووووود

....همیشه زور میگی بعد به من میگی زبون باز پسره ی-

بـــــــــــرو-

بـــــــــــاشه-

آقا آروم تر الان میشنون-

کیا ؟؟-

شیدا خانومو خونوادش-

....وای به حالت سها-

به من چه پسره ی کودن -

چی گفتی؟-

کی ؟ چی؟-

...تو-

...هیچی-

خوبه-

خب کجان ؟؟-

کیا آقا-

شیدا و خونوادش-

پشت تلفن-

واااای هما-

چیشده-

....آقا هیچی هما فقط برو -

:آراد

از دست این اهالی خونه اون از سها اونم از هما

راستش همش تو فکر بودم شاید سها و اونیکی سها خواهرن ولی فامیلیشون فرق میکرد چی میگم من...شیدا پشت خطه...

-جانم

-واااای عزیزم خوبی؟

-مرسی تو خوبی؟

- بد نیستم

-چرا خانومی؟ راستی چرا نمیایین؟

-همین دیگه بابام امشب نمیاد

-عیبی نداره خانوم

-یعنی ناراحت نشدی؟

نوچ

-پس بای

-بای

...دختره ی پروو حتی سلامم نکرد صد رحمت به سها

****

.... رفتم به اتاقم

.....گذاشتن پای من روی زمین همانا و صدای جیغ سها هم همانا-

-چیه؟؟چی شده؟؟

با صدایی آشکارا به حرص گفت:اینجا تازه تمیز شده بود دو ساعت جون کندم

-مهم نیست

-.... وای آراد نذار

-نذار چی؟

..بیخیال جون من-

باشه-

-غذا میخوری؟؟

-اهوم

-ها؟؟

migam mikhoram-

-اینگلیسی حالیت میشه؟؟

هرچند فکر کنم افغانی بهتر باشه

افغانی بدرد خودت میخوره نه من-

اوهوم-

هـــــــا؟؟-

بدجور تو فکر بودم سها هم پارازیت بود خوب میدونستم الان که حالم بد شه

سها..سها-

چیه؟-

قرص مسکن هست توی کمد برام بیار-

- چرا

-گفتم بیار

-میخوایی منو بکشی

حالم بد بود سرم تیر میکشید دادزدم

سهـــــــــا-

...باش-

.....کم کم همه جا تاریک و صداها قطع شد

****

-آراد ..آراد بیدارشو

چشمامو باز کردم

من کجام-

-بیمارستانی پسر خوب چت شد یهو؟؟

همش تقصیرتو-

...خب حالا-

-تو برو خونه منم باید برم جایی

....باشه پس من رفتم-

باید میرفتم مخفی گاهم-

چون.... من.... سرگرد....آراد....پوردادیانم...❓ ❓رزند شایان

...سال هاست به دنبال انتقامم ..انتقامی که تموم وجودش نفرت و بس

انتقامی بدون عشق بدون هیچ محبتی... فقط خشونت

شایان خیلی خطرناکه یادمه از سرهنگ شنیدم تا حالا توی بدن چند نفر از انسان هایی که دزدیده مواد ریخته (جاسازی کرده)

اگه نجنبیم کار خراب تر میشه و بقیه هم از بین میرن درسته که ما پلیسیم ولی شایان یه

...آدم خطرناک خیلی خطرناک

پرونده شایان توی دستای من بود به سرهنگ محبی خیلی التماس کردم تا قبول کرد

از فکر و خیال اومدم بیرون به سمت آگاهی روندم وقتی رسیدم رفتم طرف اتاق سرهنگ درو باز کردم

شهاب!!! تو اینجا چی کار میکنی؟؟-

سلام بر رفیق خودم والا سرهنگ مسافرته من الان به جاش سرهنگم بله بله-

هه روانی... راستی اون 5نفری که توی اون تیر اندازی کشته شدن کو؟؟؟-

توی جایی که باید باشن چرا؟؟-

الانا که سرهنگ نیست-

خب...آره ولی مطمئنی نمیخوایی به سرهنگ بگی؟؟؟-

آره مطمئنم-

پس بزن بریم-

****

توی ماشین آهنگ پویا بیاتی (این جاشو ننویس)پخش میشد بدجور تو حس بودم

نمیدونم چرا زندگیم اینجوریه

دلواپس اونم اونی که پشت این دوریه

دیگه نمیتونم دیگه خنده هامم زوریه

از کسی پنهون نیست که تو چشمای من خواهشه

هیشکی مثل اون نیست دل من با خیالش خوشه

رفتنش آسون نیست این جدایی منو میکشه

این جاشو ننویس خدا میدونه دل تنگشم

دست خودم نیست خدا میدونه دل تنگشم

با چشمایی خیس خدا میدونه دلتنگشم

آهنگ بدجور روی من تاثیر گذاشته بود ولی من که عاشق نبودم

دلم گفت:نیستی

عقل:نه نیست

هست-

نیست-

وای خدا یعنی من عاشق شدم-

ها عاشق؟ عاشق کی؟سها؟؟؟؟نهـــــــــــ ـه امکان نداره

دست خودم نیست خدا میدونه دل تنگشم

با چشمایی خیس خدا میدونه دلتنگشم

غیر نفس هام دارم از همه چی سیر میشم

خالی دستامو بازنده ی تقدیر میشم

دیگه عکسامو نمیاره دارم پیر میشم

از کسی پنهون نیست که تو چشمای من خواهشه

هیشکی مثل اون نیست دل من با خیالش خوشه

رفتنش آسون نیست این جدایی منو میکشه

این جاشو ننویس خدا میدونه دل تنگشم

دست خودم نیست خدا میدونه دل تنگشم

با چشمایی خیس خدا میدونه دلتنگشم

دارم دیوونه میشم خدایا این حرفا چیه که من میگم

یک کلمه:من ... از سها... بدم میاد

...من...دنبال یک چیزم...انتقام

رسیدیم کجایی پسر پیاده شو-

ها؟؟چی؟-

عاشقیا میگم رسیدیم-

(آره فکر کنم عاشقم)-

هوی با توم آراد-

باشه بابا بس کن-

نوچ نوچ تو واقعا مشکل داری-

...خودتی-

-بریم دیر شد...

-باشه ...باشه

****

-کجاست؟؟

-نمیفمم چی میگید

-خودتو نزن به اون راه شایان کجاست!!

-چه میدونم برو ازش بپرس

-بهتره جاشو بگی والا یک راست میفرستمت سینه قبرستون

تا حالا امتحان کردی؟

با ترس سرشو تکون داد و گفت:نه!!

-دوست داری امتحان کنی؟؟

-انه!!

-پس بگو

-نمیدونم

-شهاب

-بله؟

-تفنگو بده

-باشه...باشه میگم...میدونی که شایان قاچاقچی انسان؟؟

-آره...

-خب...

دادزدم :میگی یا خلاصت کنم؟؟

-او..ن هست فرانسه... قاچاق داره...هر بار یه جا میره... ولی فعلا شناسایی شده.. مجبور بیاد ایران..

کی؟؟-

به زودی...جون همتون در خطر-

...چرا-

شایان واسه همتون نقشه داره ...بیخود نیست اسم گروهشو گذاشته اتم سیاه... بذار کمکت کنم به همه - ....مشکوک شو حتی شهاب

چرا؟مگه نفوظی داره؟؟-

آره...داره-

لعنتی بگو کی میاد؟؟-

...نمیدونم ولی به زودی-

شهاب چی کار کنیم؟-

بهترین راه اینه که سرهنگو در جریان بذاریم هوم؟؟-

آره اونم هست .. فقط باید اول تاریخ بازگشتو پیدا کنیم بعد گزارش کنیم-

..باشه-

..شهاب

هوم؟-

...اسلحه-

بیا-

نـــــــه من کمکتون کردم -

تو دیگه چرا تو که خودت قوانین بازی رو میدونی یه گروگان هرجور شده باید کشته شه نذاشتم حرف - بزنه و بایه تیر خلاصش کردم

...شهاب بده دست بچه ها ما باید بریم خونه شیدا اونجاست-

منم بیام ؟؟؟-

آره-

....پس بزن بریم رفیق-

زنگو زدیم هما درو باز کرد

... رفتیم داخل

اینجا چه خبره؟؟؟-

خدا میدونه-

با چشم دنبال سها گشتم

هما-

...جانم آقا-

سها کو ؟؟-

رفته سر خاک باباش-

مگه باباش مرده؟؟-

....آره طفلی-

(به سهام مشکوک بودم دست خودم نبود یه جای کار میلنگید)

وا ترانم که اینجاست صدایی از شهاب نیومد نگاش کردم اینو باش چه زوم کرده روی ترانه-

شیدارو دیدم از پله ها پایین میومد

...وای آرادجون-

...سلام شیدا جون-

خوبی عزیزم؟؟-

...مرسی-

تودلم گفتم منم خوبم

...همون موقع باباش و مامانشو محسن اومدن

سلام آقا آراد-

سلام-

سلام آراد جان-

سلام میران خانم خوبید؟-

ممنونم-

محسن امد جلو باهام دست داد

سلام داداش-

...من داداشت نیستم سلام-

....همون لحظه در باز شد و سها وارد شد چشمای ترانه ومحسن برقی زد و چشای شیدا لوچ شد

.....تا خواست سلام کنه که گوشیش زنگ خورد

سها

اوه اوه سیما بود

الو-

درو باز کن-

ها-

میخواییم بیاییم تو درو باز کن-

آروم زمزمه کردم:آخه بیشعور من الان شماهارو نمیشناسم میشناسم؟؟؟

ها-

ها و زهر مار میگم الان من سهای جدیدم-

اها...ولی خاک برسرت حداقل اسمتو عوض میکردی-

...کی برام شناسنامه جعل کنه آخه-

اونم هست-

...فعلا

...قطعش کردم

همه زوم بودن روم تک خنده ای کردمو گفتم:تموم شدا

همه خودشونو مشغول نشون دادم.. خداییش دیونن

یهو ترانه اومد سمتم

سلام-

سلام-

اسمت چیه؟-

سها-

...هـــــــا یا قمر بنی هاشم توم هم اسم خدمتکار قبلی-

آرد گفت: والبته لجباز ترانه خنده ای کردو دستمو گرفت و رفتیم سمت اونا آراد بودو شیدا بود که با لحن زننده ای نگام میکرد

من شهابم-

منم ترانم-

شمام حتما سهایی-

دقیقا-

شهاب هی نگاه ترانه میکرد درست حدس زدم پس شهاب عاشق ترانه شده

سها جون-

جانم-

بریم بالا حاظر شیم-

بریم-

رفتیم بالا

سها-

جانم؟-

من لباس نیاوردم-

رفتم سمت کمدم و یه لباس قرمز ناز بهش دادم

مرسیییییی-

خواهش عزیزم-

منم یه لباس لیمویی پوشیدم همراه یه شال طلایی رفتیم پایین-

ترانه دختر خوشگلی بود چشمای درشت قهوه ای داشت موهاش مشکی بینی عملی و لبای نسبتا باریکی داشت وقتی وارد سالن شدیم شهاب لبخندی به ترانه زد ترانه هم خجول سرشو انداخت پایین چشم گردوندم با دیدن محسن شیدا یه مرد پنجاه ساله که احتمالا باباشه ویه زنی که مادرش بود رو به رو شدم

سلام-

اول مرده چهره ی بی تفاوتی داشت اومد جلو و گفت:سلام دختر-

(دختر ننته)

....بعد محسن که نیشش تا بناگوشش باز بود سلام کرد شیدا هم که هیچ

مادر شیدا اومد جلو وگفت:سلام دختر جوان من میران هستم

سلام میران خانوم منم سها هستم-

(یه جوری گفت خانوم جوان وای از دست خانواده اینا)

رفتن نشستن

رفتم براشون قهوه بردم و بعد نشستم پیش ترانه بحث سر اسم بود

.هرکس یه چیز میگفت یهو پریدم وسط بحثو گفتم: من هروقت دختر بیارم اسمشو میذارم .منی آ

ترانه با ذوق گفت: وای چه ناز اگه پسر بود چی؟

!!آراد زیر لب گفت: هاپو کومار بد نیست

-نخیر اسم بچه ی خودتو روی بچه ی من نذاز اسم پسر من آسام

اوه اوه ترکوندی دختر-

میران خانوم گفت: وا چه اسمایی من فقط و فقط شیدا و محسن

شیدا اسم تکیه

....نه میران خانوم هم اسم اون شیلا . شینا . شیما . شراره . شهلا . و شـ-

بسه بسه خیلی خب ولی محسن چی؟-

با پوزخند گفتم:محمد . میلاد .متین .مازیار

گفتم بسه-

باشه-

***

رفتم توی آشپزخونه برای تدارک شام که آرادم وارد شد در یخچالو باز کرد و یه لیمو ترش دراورد با تعجب نگاش کردم

آراد:ها؟ چیه؟!! دوست دارم

اومد با چاقو نصفش کنه زد دست خودشو برید و بلند گفت آخ

چی شد؟؟ ها؟؟ هما کو ؟؟-

ای وای خیلی ترسیده بودم زخم دستش عمیق بود

چیکار کنم چیکار کنم؟؟؟-

با دست جلوی خون ریزی شو گرفتم دستام یخ کرده بود آراد هم چشم ازم بر نمیداشت زمزمه کرد : توم...

ها؟؟-

هیـ..هیچی-

...زیر نگاهاش داشتم غرق میشدم یه گرمای خاصی داشت که آتشیم زد زمزمه کرد :سها

وایی دلم قیلی ویلی رفت

...جانـ-

که... شیدا اومد تو با عصبانیت گفت: چیکار میکنی دختره ی عفریته؟؟

برو بیرون-

با تعجب نگاه آراد کردم

بازم داد زد: میگم برو بیرون

آراد جان-

زووووود-

شیدام با گریه رفت

چیه تو چرا زوم کردی روم-

....ببخشید رفتم براش چسب آوردم زدم رو دستش-

ممنون... ورفت برو بابا

چند دقیقه بعد هما و ترانه برای چیدن میز اومدن داخل

...با حرص هما رو نگاه میکردم ولی اون عین خیالش نبود ماشالا هزار ماشالا

میز که آماده شد همه اومدن نشستن حالم بد بود چون رفتم سر خاک انرژی نداشتن آراد حالمو دید با لحن مهربونی گفت: بیا بشین

نه ممنون-

فقط مراعات حالتو کردم-

(ایش میمیری همیشه اندازه موچه ای مرهبون باشی(مهربون

....داشتم سوپ میخوردم حوصله برنج و اینا نداشتم چشمم افتاد به ژله برقی زد به به

داشتم ژله میخوردم که میران گفت:آخی کلفت بدبخت تا حالا انقدر غذا ندیدی؟اشک تو چشمام حلقه زد .همه با ترحم نگاهم میکردن غیر از آراد . شیدا . میران . محمد(بابای شیدا). محسن

میران:پاشو حالمو بهم زدی پاشو با اون قیافت

داد زدم

تو.... تو.... انقدر بدبختی که به جای اینکه سنگ منو به سینه بزنی خودتو درست کن نگاهی به - خودت کن هرچی سر سفره بودو خوردی یکم حیا کن خجالت بکش اگه من تا حالا انقدر غذا ندیدم مثل تو ندید بدید بازی در نمیارم حیرت زده نگام میکرد

آراد:برو تو اتاقت

تو شاهد باش حرفاشونو آراد-

باشه سها برو-

شیدا گفت : بذار مامانم یکی بزنه تو دهنش تا آدم شه

شیدا تو ساکت شو سها توم برو-

....با گریه دویدم سمت اتاقم

در اتاقم زده شد ترانه بود اومد تو من داشتم گریه میکردم یه دفعه اونم اومد خودشو تو بغلم پرت کرد و زار زار گریه کرد با تعجب نگاش کردم

وا ترانه جان تو چرا گریه میکنی؟-

...دوسال پیش با محسن توی دانشگاه آشنا شدم-

چـــی؟-

صبرکن.پسر بدی به نظر نمیومد باهم دوست بودیم بهم قول ازدواجو داده بود تا اینکه یه روز فهمیدم - منو واسه ه*م*خ*و*ا*ب*ی میخواد داشت با دوستش درمورد من حرف میزدن بعد وقتی فهمید من همه چیو میدونم بیخیالم شد این جملش همش تو ذهنم (تو نشدی یکی دیگه) ولی من دوستش داشتم رفتم در خونشون التماسش کردم مامانش اومد محسنو صدا زد ولی محسن حرفامو تایید نکرد مامانشم بهم کلی حرف زد و پرتم کرد بیرون واسه همین بود دلم واست سوخت

داشت هق هق میکرد

عیبی نداره عزیزم قصه نخور-

پس واسه همین بوده که جواب سلامتو نداد؟؟

اهوم-

...ولی محسن که-

...هنوزم عوضیه-

در باز شد وقامت آرادنمایان شد

ترانه شهاب میخواد بره گفتم تورم برسونه-

....لبخنی به ترانه زدم و گفتم ترانه همه مثل هم نیستن اینو یادت باشه

لبخندی زد وگفت: فدات گلم فعلا بای... بازم میام

به سلامت-

آراد:حرفای میران رو جدی نگیر و رفت پایین

برو گمشو پسر نادون شیدایی .چی میگم من دیوونه شدم

تا زمانی تو اتاق بودم که آراد صدام زد رفتم پایین

بله؟-

قهوه-

چشم-

هما قهوه بده ببرم-

خوبی دخترم ؟؟ -

آره بهترم-

بیا عزیزم ایناهستن-

ممنون-

بدم به همه تعارف کردم تنها کسی که تشکر کرد آراد و بابای شیدا بودن میران خانوم هم که با غیض گفت نمیخورم

/به جهنم/ درک/ دلشم بخواد/ زنک حسود/ با خودشو دختر عفریتش

واااای سها خفه لطفا خودم از خودم شکایت دارمببین به چه مرحله ای رسیدم

سها-

جانم هما جون-

دخترم من برم مش رحان کارم داره تو بیا این میوه هارو به سلیقه تزئین کن-

چشم خیالت تخت-

خب چی داشتیم پرتقال/موز/کیوی/انار

یه ظرف بزرگ شیشه ای آوردم دور ظرفو موز هایی که پوست کنده بودم چیدم وسط ظرفو انار دون شده ریختم به کیوی های پوست کنده شده هم مثلثیشون کردم و ریختم دور انارا و پرتقالا هم ریختم دور .....کیوی ها به به دهن خودم آب افتاد هه هه برات دارن میران جان

رفتم توی سالن همه چشم هاشون به دستم بود به همه تعارف کردم جلوی میران که رسیدم معلوم بود داره جونش در میادا ولی نخورد منم پوزخندی زدم و بیتفاوت بردم تو آشپز خونه این خانواده کلا مشکل ....دارن

رفتم توی اتاقم چون دیگه کاری نبود

:شعر همیشگیم رو زمزمه کردم

آتش عشق بهشت است ، میندیش و بیا

زهر غم راحت جان است ، مپرهیز و بنوش

بخت بیدار اگر جویی با عشق بساز

غم جاوید اگر خواهی ، با شوق بجوش

پر و بالی بگشا ، خنده خورشید ببین

! پیش از آنی که شود شمع وجودت خاموش

...معلوم بود دارن میرن به جهنم به من چه

بازم هوس شاعری کرده بودم یکی دیگم خوندم

پس از این، دلم بیتو چون گور سرد است

بیا بخت من شو،در آغوش من باش

مرو،بی تو شبهای من بی ستاره است

تو پروین شبهای خاموش من باش

....آخیش راحت شدم

در باز شد و باز این عجل معلق اومد روی سرما

وانو آماده کن سریع با توجه به عقبه ای که داشتم الان باید دعوام میکرد نه بیخیال باشه-

رفتم که وانو آماده کنم تموم که شد اومدم بیرون دیدم چیزی تنش نیست

واااو عجب بازویی داره این لامصب یه پوست برنز که یه زنجیر نقره از گردنش آویزون بود خودنمایی میکرد

میخوایش؟-

خیر وان آمادس-

معلومه داشتی با چشات تیکه تیکم میکردی-

...نخیرا-

وقتی رفت داخل حموم از حرص پامو کوبیدم زمین

حرص نخور خاله قزی جوش جوشی میشی با ترس برگشتم-

که دستمو کشید و بردم داخل

بیا امتحان کن-

بابا غلط کردم بیخیال شو -

...نمیشه-

التماس-

شوخی کردم بیا موهامو بشور دستم بریده-

چی؟خجالت نمیکشی مرد گنده یه زخم ترکش که نخوردی-

...زبونت کوتاه شه ایشالا این چه حرفیه بعد خندید-

...نوچ نوچ-

بیا دیگه منتظر تعارفی؟؟-

نه...رفت توی وان یه شامپو داد دستم-

(اووووم چه بوی خوبی)

واست میخرم دخترم بعدم خندید-

وا این چه امروز خوش برخورد شده .وای سها زبونت لال شده الان میبینی میشه اژدها ... اه چی میگم)
(من

وای چه موهای قهوه ای خوشرنگی داره ها

داشتم آروم آروم موهاشو میشستم که با دادش یه تکون خوردم

این چه وضعش محکم بشور-

...زمزمه کردم:بیا باز سگ شد

سگ با کی بودی؟-

سگ؟ نه بابا میگم اینجا سنگ افتاده-

پس چرا من نمیبینم؟؟-

ای بابا بیخیال شو-

خواستم موهاشو آبکشی کنم که کف رفت تو چشماش و داد زد

بابا آروم چشمام درومد آروم...هوی با توم-

تک خنده ای کردمو گفتم:آخه آدم عاقل چرا چشماتو نبستی؟

...به تو چه-

...سرشو به جلو هول دادمو گفتم : تموم شد بسه مردم

بلد نیستی موهامو بشوری تمیز نشد یه بار دیگه بشور-

...چـــــــی؟؟؟مسخرم کردی سه ساعت اینجام-

به من چه...بشور-

برو بابا دستات سالمه که خودت بشور-

...دستم زخمه-

برو بابا-

...خدا زبونتو کوتاه کنه-

همچنین اخلاق سگ تورو-

دیدی گفتی سگ-

خوب کردم ...نمیخوام-

برو برو نخواستم-

اوکی شب خوش-

...شبت مزخرف-

....آراد-

جانم...یعنی ها؟ چیه؟-

!....یه لبخند مرموز رو لبام نقش بست هه هه سوتی داد پس اونم بله-

...برو دیگه-

....چشم-

***

رفتم داخل اتاقم یادم افتاد دفتر آرادو نخوندم ...آخه عقل کل الان؟؟

.....بیخی فردا میرم...لباس خوابمو پوشیدم پریدم رو تخت و چشمامو بستم و به خواب رفتم

با صدای زنگ گوشیم بیدار شدم ساعت 5 بود رفتم صورتمو شستم رفتم پیش هما جون

سلام هما صبحت بخیر-

سلام صبح توم بخیر دخترم-

صبحانه اقا آراد اماده ست؟؟؟-

آره دخترم برو بیدارش کن-

چشم-

رفتم بالا رفتم تو اتاقش

آراد...آراد-

بیدارم برو

باشه-

رفتم صبحونشو بردم براش داشت میخورد با دهن پر گفت:

شب با شیدا میرم بیرون 11 میام

ظهرم کار دارم نمیام خونه...

باشه-

کلی خوشحال شدم وقتی رفت زنگ زدم سیما

سلام سیم سیم -

سلام خوبی؟

مرسی تو و امیر خوبین؟-

مام خوبیم چیزی شده؟-

نه میشه ساعت6 بیایین دنبالم بریم بیرون؟؟؟ -

آره گلم-

زنگ خونه به صدا درومد

سیما دارن زنگ میزنن بهت زنگ میزنم-

باشه عزیزم برو فعلا...-

فعلا....-

سلام سها جون-

سلام ترانه تویی؟-

آره عزیزم-

سلام سها جان-

معرفی میکنم مادرم نسترن-

خوشبختم نسترن خانوم-

احوال پرسی که تموم شد رفتم یه سری به غذا زدم ترانه هم اومد خب سها چند سالته فعلا هیجده چند ماه دیگه میرم تو نوزده

توچی ؟-

من بیست سالمه دانشجوی رشته کامپیوترم-

...خوشبحالت-

توم میتونی بری ولی با اجازه آراد-

آره راستی عصر میخوام با سیما برم بیرون میایی؟؟-

سیما؟؟؟-

(وای لو رفتم)

پس ... تو-

آره حاضری داشتن زندیگمو بشنویی؟-

.....آره-

من سهام فرزند محمود که پیش پدر شایان کار میکرد یه روز یه پیر مردی اومد پیشنهاد داد بیام بشم مستخدم منم چون پول نداشتیم قبول کردم رفتم شدم خدمتکارش یه مدت که گذشت آراد با یه اسلحه از خونه خارج شد منم اون روز به دلشوره ی عجیبی افتاده بودم سیمام پیشم بود بعد رفتن سیما گوشیم زنگ خورد بابام بود داد میزد سها چالوس با ماشین سیما رفتم جاده چالوس هواسم به کامیون رو به رویی نبود با شدت بهش برخورد کردم من... کلا عوض شدم قیافه ام... بابام مرد....من فقط دنبال انتقامم ترانه

وای سها...فقط مواظب باش عاشق نشی-

...هه عاشق عمرا-

...راستی آراد اونی که فکر میکنی نیست-

هست....وای 2 ساعت گذشته ترانه-

جدی؟؟؟؟وا مگه چقدر حرف زدیم؟؟-

ترانه-

جونم-

میخوام انتقامم از شایان بگیرم-

ترس تو چشمام نمایان شد

...نه سها نه اون خیلی خطرناک نزدیکش نشو هیچ وقت-

چرا؟-

بعدا...بعدا-

وا این چرا رمزی میگه؟

***

بعد رفتنشون امیر و سیما زنگ زدن گفتن یه مشگلی واسه مادر امیر پیش اومده نمیان منم گفتم: عیبی نداره نشد یه روز دیگه

بود عاشق سریال کره ای بودم ای خدا MONSTAR رفتم یه سریال کره ای گذاشتم و نگاه کردم اسمش چهار روز دیگه تولد سیما بود چی بپوشم حالا... میرم میخرم ...یادم نره در باره ی دانشگاه به آراد ....بگم... نیدونم چی شد که خوابم برد

با احساس تنشنگی چشمامو باز کردم اوه اوه ساعت 9 شب بود چقدر خوابیدما

هنوز سریال داشت پخش میشد رفتم درش آوردم و رفتم پیش هما

سلام هما جون-

سلام دخترم کجایی؟نیستی؟؟-

وا هما ندیدی خواب بودم-

وا نه مادر-

اوکی خواب بودم هما جون شام چی هست الان؟؟-

برو به کارت برس شامم الان حاضر میشه-

چشم-

رفتم اتاقمو تمیز کردم اووووم واس تولد سیما چیکار کنم؟؟

اها یه کت و دامن قرمز مشکی داشتم

دامنش مشکی بود جنس پارچه طوری بود که از دور انگار روش اکلیل بود روی دامنش یه پاپیون قرمز بود کتش قرمز بود دو دکمه بود روی جیب هاشو یقه اش تور مشکی کار شده بود در کل پوشیده و ....مناسب بود

***

دست درد نکنه هما خوشمزه بود-

نوش جونت دخترم-

من برم فعلا-

باشه عزیزم-

بود 11آراد میومد اها دفترو نخوندم الان بهترین 10

خب ساعت رفتم تو زیر زمین

زیر زمینی که پر از هنر نقاشی بود

یعنی اینارو آراد کشیده همه زمینه ای پر از چیزای مه آلود بود و جذاب

بیخیال ولی یادم باشه یکیشونو بعدا بردارم

:دفترو پیدا کردم چراغ زیر زمین روشن بود... بازش کردم

((سالگیم 14))

((دنیا اگه قشنگ بود اسمش دخترونه نبود))

زن دوم بابام امروز اینجا بود اصلا باهاش خوب نبودم جسد خواهرمو پیدا نکردم شیاد بابام از بینش برده ....دایانا کوچولو رو

لیلا:پسره احمق توکه هنوز اینجایی

بهتره خفه شی-

با کی بودی؟؟؟-

تو ..... حالم ازت بهم میخوره-

....شایـــــان-

جان لیلا؟؟-

بیا پسرتو از اینجا دور کن-

دادزدم: حیف مادر من...که زن تو شد بابا ...حیف دایانا

بهتره خفه شی چون اصلا حوصلتو ندارم-

....آره-

...رفتم تو اتاقم

....صدای بابامو یه مرد دیگه ای میومد

فالگوش وایسادم

چندتان؟-

<سهیلا <محناو<ویستا<ترلان<طنین <ترنم<ماریا<رها<شیما<...نه تا قربان-

خوبه ...خوبه ماریا رو بذار واسه خودم....ولی بقیه رو بفرست اونور پیش شمران قیمتشون صد - میلیون نه کمتر نه بیشتر شیر فهم شد؟؟

بله قربان-

...تازه فهمیدم کار بابام قاچاق انسان و از همون موقع تصمیم گرفتم که پلیـ

.....ترق

با صدای باز شدن در به خودم لرزیدم آراد با چهره ی هول ناک اومد طرفم

به به فوضول خانوم... اینجا چه غلطی میکنـــــــــی؟؟؟-

م..من ..خب ...آراد بهم مهلت بده-

مگه نگفتم فوضولـــــی موقوف ها.....گفتم یا نگفتم؟؟-

گفتی ... فقط آراد من کنجکاو بودم حالا خوب شد فهمیدی؟؟-

چیو فهمیدم چی میگی؟-

با شک نگام کرد

برو گمشو نبینمت بـــــــــــرو-

با...باشه-

رفتم بیرون اه اون یه ذره محبتیم که بهم داشت پرید

خدا بگم خفت کنه سها حالا دانشگاهو چیکنم

آراد

دختر فوضول احمق پس فهمیده پلیسم اه همه کارام خراب شد

تق...تق

-ها؟؟؟کیه؟؟

در باز شد و سها وارد شد

-آراد...من

-بسه حوصله ندارم

-...آخه

-پس فهمیدی من چه کارم ؟؟

-آره فهمیدم توم مثل باباتی قاچاقچی

(پس نفهمیده هنوز پلیسم ... خوب شد)

-ها چیه؟ طلبکاری؟

-من اینجا امنیت ندارم

-جهنمو درک گمشو وسایلتو جمع کن

(نه... سها نرو ...خواهش میکنم ..نرو)

-نخیر من میمونمو آدمت میکنم

-نه بابا؟

-آره بابا

-باشه بروبیرون

رفت درم باشدت بست

...منم یه مسکن خوردم وچشمام بستم.... دایانا... و خوابیدم

****

باصدا در فهمیدم که سهاقبل از اینکه بخواد حرف بزنه داد زدم گمشو بیرون

رفت ولی 5 دقیقه بعد اومد سینی صبحونه رو کوبوند رو میز و رفت با سرخوشی بلند شدم صورتمو شستم صبحونه خوردم و زدم بیرون....

****

سرهنگ میگی چی کار کنم؟؟-

هنوز نمیدونم-

قراره به زودی ایران بیاد-

میدونم به شهابو نعیم سپردم یه اطلاعاتی بدست بیارن توم نگران نباش-

و یه چیز دیگه شاید برات جاسوس گذاشته باشن اینجا زیاد آفتابی نشو خب؟؟

چشم قربان-

حالام برو شرکتت که مبادا شک کنن-

چشم با اجازه تعظیم کردم و اومدم بیرون-

سوار ماشین شدم راه افتادم سمت شرکت وارد که شدم رفتم سمت منشی

خب خانوم میلادی چه خبر؟؟-

آقای اعظمی واس قرار داد امدن-

با عجله گفتم: خیلی وقته؟؟

نه 5 مینی میشه-

باشه پس من رفتم ...بگو قهوه بیارن-

چشم آقا-...

وارد دفتر شدم....

سها

دیدم MONSTAR وقتی آراد رفت یه فحش بهش دادم تا دلم خنک شه بازم نشستم حدود سه ساعت

سها جان-

جانم هما جون-

بیا نهار بخور-

باشـ... صدای ماشین آراد باعث شد نظرم عوض شه هما جون نمیام گرسنه نیستم بعدا میخورم-

باشه دختر گلم-

فقط من با آراد قهرم خودت نهارو بهش بده-

.....اینم باشه رفتم تو اتاقم بازم خوابم میومد من کلا خابالوم تا سرمو گذاشتم روی بالشت خوابم برد-

اهههههه این صدای چیه رفتم پایین همه داشتن کار میکردن-

هما-

سلام دخترم بیدار شدی برو غذاتو بخور-

چه خبره اینجا؟-

قرار آقا حدود 15 نفر دخترو پسر دعوت کنن باید کار کنیم توم آقا رو ساعت 6 بیدار کن باید بره - واسه خرید منم باید برم واسه شام خرید کنم توم نهارو خوردی کمک بچه ها کن

چشم هما جون-

نهارو که خوردم نزدیک6 بود گفتم آرادو بیدار کنم بعد کار کنم

آراد....آراد کجایی؟ -

اینجام حاضر و اماده جلوم بود یه تنه بهم زد و شروع کرد به حرف زدن بعد گفت-

میرم خرید بر میگردم اگه از غیر از هما کسی زنگ زد باز نکن درو تا خودم بیام-

کمک اینام بکن

....باشه-

وقت مهمونی از اتاق بیرون نمیایی-

چرا-

چون اهلش نیستی-

اهل چی؟-

.مشروب-

..میرم تو اتاقم درم قفل میکنم-

آفرین ....من رفتم-

رفتم کمک بچه ها دیگه داشتم میمردم

که هما و آراد باهم اومدن هما 16 تا لیوان داد بچینم همراه با مشروبا و انواع شربت و شیرنیا زمانی که خواستم برم اتاقم یه شربت پرتقالو چندتا شیرنی از روی میز کش رفتم و فوری رفتم داخل اتاق

***

صدای همشون میمومد شیدا و محسنم بودن شهابم بود

....خواستم دراز بکشم رو تخت

بوم...بوم....بوم

سیخ شدم وای خدا این چه آهنگی وحشت کردم صدای جیغ و هورا میمود چند دقیقه بعد در زده شد

ها آراد؟-

...تق تق

چیه؟؟-

درو باز کردم با یه پسر 25 ساله رو به رو شدم چشما خمار و قرمز بدنی سست وارد شد

سلـــــــام عزیزم-

چی میخوایی؟-

تورو-

گمشو بیرون-

نترس یه کا رکوچک-

گفتم گمشو اومد سمتم-

تو اینجا چه غلطی میکنی؟؟-

من.... اومدم-

یه مشت آراد زد بهش که پسره نقش زمین شد آراد انقدر زدش پسره داشت خون بالا میاورد

جیغ زدم آرا بسه کشتیش

تو یکی خفه شو آشغال-

خودتی-

نظرت چیه ما باهم باشیم بد نیست-

اومد جلو

آراد مرگ من بیخی-

آراااااد-

زهـــــــرمار-

تورو جون مادرت-

.....لعنتی... لعنتی -

اصلا تو وجودت اضافس از اول باید خوب میشناختمت دختره ی ابله

آراد-

خفـــــــه-

رفت بیرون و اون تن لشم با خودش برد تا وقتی مهمونی تموم نشد از اتاق بیرون نرفتم بد جور از دست حرفای آراد ناراحت بود نامرد خیلی نامرده

با یه تصمیم آنی ساک لباسامو برداشتم . رفتم به اتاق آرد بدون در وارد شدم

چیه؟؟اینا چین؟؟؟-

:همشو ریختم رو زمین و با گریه گفتم-

بیا کدوم از این لباسام لختیه

پوزخندی زد و گفت:تاب هات

اخه بیشعور کدوم از اینا شبیه لباس های شیدا جونته من اهلش نیستم بفهم-

بیشعور خودتی کم آبغوره بگیر حالمو بهم زدی-

تو با رفتارات حالمو بهم میزنی-

برو تو اتاقت-

با خشونت رفتم سمت اتاقم اشکامو پاک کردم یاد بابام افتادم من نابودت میکنم آراد...باید نابودت کنم

دلتنگ مهران بودم بهش زنگ زدم

مهران-

سها باور کن خیلی دوست دارم ولی من خوشبختیتو تضمین نمیکنم بوق....بوق...بوق-

ای خدا این دیگه چشه-

فردا تولد سیما بود بهت ربود بخوابم

جنگل متروکه...عده ای آدم مهرانم بود...همراه یه چاقو تو ی دستش...جیغ میزدم فرار میکردم...به >> <<...چیزی برخوردم...اون...آراد بود ....منو پشت خودش...مخفی کرد و

سها سها ...دخترم-

با ترس بیدار شدم

خوا ب دیدی عزیزم-

ای کاش هما بیدارم نمیکرد ببینم چی میشد-

..ساعت3 بود خوابم نمیبرد....تا ساعت6 الکی چرخیدم

***

آخه چرا نمیشه برم-

همین که گفتم یا عذر خواهی یا خونه-

ببخشید معذرت میخوام-

حالا شد میتونی بری-

لبخند پلیدی زدم .....دارم برات

وقتی رفت آماده شدم که برم کت و دامنمو برداشتم

یه انگشتر که برای سیما گرفتم و گذاشتم تو کیفم

یه پالتو سفید خز دار پوشیدم با شلوار کبریتی قهوه ای سوخته با شال همرنگش

آروم رفتم تو اتاق آراد یه قرار داد بود مال شرکت آراد وپدر شیدا به به چه چیز خوبی به نظر مهم میومد برش داشتم و رفتم پایین

جایی میری دخترم-

آره هما جون تولد دوستم-

خوشبگذره عزیزم-

شما نمیایی؟-

آقا آراد نمیذاره-

برای عروسیش میبرمت-

وای مرسی عزیزم از در خارج شدم داشتم راه میرفتم چندتا بچه داشتن دور آتشی میچرخیدن برگه - قرار داد و در آوردم و انداختم تو آتیش

....ایول به من

***

رسیدم خونه سیما تا وارد شدم با صدای بلند خوندم

-HAPPY BIRTHDAY

-HAPPY BIRTHDAY

تولدتتتتتتتتت مبارک الهی پیر بشی

سلام کردیمو کلی خندیدیم زیاد بودیم دخترخاله هاشو امیر و پسرخاله هاش

..نهارو که خورشت بادنجون بود و من عاشقش بودم خوردیم مشغول چسبوندن باد کنکا شدیم

بهمون خیلی خوش گذشت میخندیدیم شادی میکردیم امیرم همش سر به سر سیما میذاشت چه روزایی بود موقع های که میرفتیم مدرسه....

داشتم بادکنک بعدی رو باد میکردم که یاد خوابم افتادم یعنی چی معنیش چی بود

عاشقی آیا؟-

هان؟-

تو فکری-

سیما صبح خواب عجیبی دیدم-

براش تعریف کردم اونم براش عجیب بود

تعبیرشو نمیدونی-

نه بابا بیخی -

کم کم مهمونا اومدن بینشون غریبی میکردم رفتم اتاق هدیه مو برداشتم گذاشتم تو جیب کتم مادر سیما کنارم بود بود منو به همه دخترش معرفی میکرد سیمام دروردور هواسش بهم بود داشتی حرف میزدیم ...که سیما آهنگ کذاشت و همه رفتن وسط بعد رقص رفتیم واسه شام

****

تولد تولد تولدت مبارک مبارک مبارک تولدت مبارک

HAPPY BIRTHDAY

HAPPY BIRTHDAY

مرسی عزیزانم امیر و سیما کنار هم نشسته بودن سیما آرزو کرد و چشماشو بست و کیکو برید امیرم - لپشو ب**و*س کرد

بعد از خوردن کیک و دادن کادوها مادر سیما برام آژانس گرفت از همه خدا حافظی کردم

سیما جون تولدت مبارک گلم

مرسیییییی

:سوار ماشی شدم آژانس آهنگ (با من قدم بزن از مهران آتش)گذاشته بود

با من قدم بزن حالا که با منی

حالا که بغضی ام حالا که سهممی

با من قدم بزن میلرزه دست و پام

بی تو کجا برم بی تو کجا بیام

دست من بگیر کنار من بشین

من عاشق توم حال منو ببین

حال منو ببین از دلهره نگو

از خستگی پرم بی تو میشینمو

روزارو میشمورم

هر جا بری میام

دلگرمو و بی قرار بی من سفر نرو

تنهام دیگه نذار تو بامنی هنوز

عطر تو با منه

فردا داره به ما لبخند میزنه

عجب آهنگی بود حتی راننده هم تو فکر بود

بی تو برای من فردا پر از غمه

بی تو هوا پسه دنیا جهنمه

دست منو بگیر تو اوج اظطراب

بازم منو ببخش با ب**و*سه ای بخواب

با من قدم بزن تو این پیاده رو

من عاشقت شدم از پیش من نرو

پول راننده رو دادم و زنگو زدم در باز شد وارد که شدم آراد داشت داد میزد منو که دید با وحشت اومد سمتم

سها تو مدارم منو ندیدی؟؟-

نه-

اه لعنتی پس کجاست ....همه چی تموم شد....وای خدا-

سها جان من اگه میدونی بگو-

ای بابا من نمیدونم-

رفت تو اتاق درم بست

****

نصفه شب با تکون دادنم از خواب بیدار شدم بادیدن قیافه درمونده آراد وا رفتم

چی شده؟ ساعت چنده؟-

بیخیال ساعت بیا اتاقم کارت دارم-

بلند شدم دنبالش رفتم

چی شده؟-

کمکم کن این مدارک خیلی مهم بود اگه پیدا نشه من باید برم زندان کمکم کن سها-

نه-

وراه افتادم برم قصد من فقط انتقام بود همین و بس

سها....سها ....سها-

چیه؟-

خواهش میکنم-

بازم بی توجه به اتاقم رفتم

و دراز شدم

اگه بره زندان .... بقیه .... نمیدونم قاطی کردم... بابام همیشه میگفت مهربون باش حتی تو بدترین >> <<شرایط

بلند شدم فکر میکردم خواب باشه ولی بیدار بود

آراد-

بله؟-

ن...نقشت چیه؟؟؟-

راست میگی؟-

آره-

با شوق دستمو گرفتو گفت: ببین من و تو به شیدا میگیم قراره ازدواج کنیم

-برام مهم نیست فقط زودتر....

-فردا شب مهمونی دارن تورم میبرم اماده باش

-باشه 6 بیدارت کنم؟؟

-نه دیگه نمیخوابم تو برو بخواب

وا چه مهربون شد

بیخی بابا رفتم تو تخت و خوابم برد

***

دید... دید دید....دید ...دید دیییییید

وایییییییی الهی خفه شی ساعت

نگاهی به گوشیم کردم اوه اوه 10 یعنی به آراد صبحونه ندادم؟

ای وای رفتم پایین در یخچال کاغذ زده بود(به هما خانوم گفتم برام صبحونه بیاره بابت صبح هم ممنون 4 میام نهار میخوریم بعد میریم) بیشعور

هما کو؟؟

ای بابا باید یه حال اساسی از شیدا بگیرم حالا که فرصتش پیش اومده

رفتم تو حیاط به گل ها آب دادم و شستمشون خیلی خوشگلن رفتم رو قسمت چمنا دراز شدم به یک ثانیه نرسید خوابم برد....

با تابیدن نور توی صورتم بیدار شدم من کجام الان چی شده

ساعت گوشیمو نگاه کردم اوه اوه ساعت 3 بعد از ظهر ای وای

رفتم داخل

هما گفت: خوب خوابیدی؟ دلم نیومد بیدارت کنم

-ممنون آره خوب بود

نهارو خوردم رفتم اتاقم بعدش رفتم حموم وقتی اومدم بیرون صدای آراد میومد لباسامو پوشیدم و رفتم پایین آخه صدا ی آراد از پایین میومد جای تعجب داره ها

سلام-

سلام خوبی؟-

ممنون-

برو حاضر شو-

ها-

با لبخند مرموز و حرص دراری گفت: خنگی؟؟

نه خیـــــر از این به بعد هر گونه اذیت یه مشکلایی هم داره میفهمی که حالا نوبت لبخند مرموز من - ....بود و حرص خوردن اون

رفتم تا حاضر شم یه مانتو مشکی براق و جین مشکی وشال و کیف یاسی پوشیدم

رفتم جلوی آیینه یکم کرم پودر زدم و یه رژ گونه نارنجی.طلایی.قهوه ای زدم ویه رژلب نارنجی زدم و !!یه خط چشم و ریمل به به جیگری شدما

رفتم پایین آراد یه بسته بهم داد گفت این لباسته پوشیدس

ممنون-

قابلتو نداره-

بریم منتها باید یه سرم برم پیش شهاب

رفتیم سوار ماشین دم در یه خونه نگه داشت آراد پیاده شد وگفت زود بر میگردم تو آهنگ گوش بده

ضبطو روشن کردم

کسی که با تو باشه همه چی داره

تموم زندگیشو با تو خوشبخت

واسش هیچی تو دنیا غیر ممکن نیست

فقط ندیدنش براش یکم سخته

کسی که با تو باشه کم نمیاره

با تو همیشه روی پاش میمونه

کنار تو کلی دل خوشی داره

بدون تو یه لحظه هم نمیتونه

همه دنیام تویی

لابه لای حرفام تویی

اونی که من دوستش دارم

و همه جوره میخوام تویی

همه دنیام تویی

لابه لای حرفام تویی

اونی که من دوستش دارم

و همه جوره میخوام تویی

دوباره عشق روی خوش نشونم داد

با تو یه حس تازه تو دلم جا کرد

تو که با خنده هات نشستی تو قلبم

با تو یه زندگی نجات پیدا کرد

همه دنیام تویی

لابه لای حرفام تویی

اونی که من دوستش دارم

و همه جوره میخوام تویی

****

یک ساعتی گذشته بود ساعت 6 بود

نیم ساعت بعد آراد اومد

چی شد؟-

ببخشید خیلی منتظر شدی-

خواهش-

یه سری کار داشتم و داشتم قرضیه رو براش تعریف میکردم-

اها بریم دیگه -

.....بریم و یه چشمک زد-

:آراد

!!به مهمونی رسیدیم کارتو به اون دوتا غول تشن دادم و با سها وارد شدیم خوشگل شده بود چی میگم من

وارد که شدیم چشمم اول به شیدا افتاد

!!خودشه

آراد-

چیه؟؟-

این کیه با خودت آوردی؟-

منو نمیشناسی شیدا جون؟-

هاان؟؟سها؟؟؟خدمتکار آراد؟؟؟-

صد البته-

تو....تو اینجا چی کار میکنی؟؟-

با منه-

اینو میدونم-

خب پس؟-

بس کن شیدا-

سها جان برو لباساتو عوض کن-

جـــــان؟؟-

برو سها جـــان-

چشم-

هه بدبخت شیدا و پدرش گیج بودن البته حقم داشتن

وقتی سها برگشت لباس تو تنش عالی بود

یه پیراهن سرمه ای بود که توش طرح های سفید داشت بالاتنش با مروارید کار شده بود و یه تور شفید برای سرشونه هاش داشت

قسمت پایین لباس حالت موجی بود و از کوتاه به بلند میشد که البته اون بخش کوتاهش رو با ساپورت پوشونده بود

ممنون-

قابلتو نداشت-

از شیدا چه خبر؟-

فعلا نیستش-

ولی نگاه شیدارو روی دوتامون احساس میکردم یه فکری اومد ذهنم بهتره برم باهاش برقصم

میایی بریم وسط؟؟-

منکه بلد نیستم-

جدا چرا زودتر نگفتی؟-

...حالا-

هه جوجو-

هـــآن؟ با من بودی؟-

کی ؟چی؟-

میگم به من-

من؟؟اصلا نمیفهمم-

خیلی خب انگار منم خرم-

-...شاید

-آراد

-جونم؟

-نه امروز تو کلا مشکل داری

-واسمون بستنی آوردن تموم شد دیدم لب بالاییش یکمی بستنی بود

-پاکن لبتو

-پاک شد؟؟

-نه

-شد؟

-نه

خم شدم سمتشو بستنی روی لبشو خوردم

-تو...تو چی کار کردی؟؟؟

-با خشم بلند شد و دوید رفت

-سها..... سها

لعنتی بگو مرض داشتی آخه

-سهـــــا

شیدام دنبالمون میومد لعنت به این شانس

-دونبالم داد میزد : هه چی شد؟؟ مگه عاشق نبودید؟؟

-خفه شو شیدا

-چرا؟؟؟؟؟؟؟؟

یکی محکم زدم تو دهنش

-بهتره سر به سرم نذاری

رفتم بالا سها آماده بود دستشو گرفتم

ولممم کن-

نمی کنم راه بیفت-

نمیخوام -

....به زور سوار ماشین کردم و به سرعت رانندگی کردم ببین امشب چیکار کردم

::سها

...وقتی رسیدیم بی تفاوت به اینکه منتظرم رفتم تو اتاقم و خوابیدم

***

...شب با صدای ناله ای بیدار شدم کسی جز آراد نبود ولی اون یامه شب چیکار کرد

خب....شاید اتفاقی براش افتاده.... بهتره برم با همون تاب تنم رفتم تو اتاقش داشت ناله میکرد تب داشت اونم شدید هول کردم رفتم پایین همارو بیدار کنم ولی اونم قرار بود صبح بره... پس چیکار کنم

رفتم یه دستمال خیس و آب برداشتم ورفتم تو اتاقش دستمالو گذاشتم روی پیشونیش

تبش بالاتر میرفت

ای خدا چیکار کنم؟؟؟؟

برم قرص بیارم رفتم پایین یه لیوان شربت آب پرتقال با قرص بهش دادم ولی هنوزم داشت ناله میکرد کم کم ساعت 3 بود که تبش قطع شد ولی هنوز سرفه میکرد نمیدونم چی شد که سرمو گذاشتم روی تخت و .....خوابم برد

***

....صبح با صدای سرفه آراد از خواب بیدارشدم اونم بیدار بود

سلام-

علیک-

لبخندی زد و باز سرفه کرد رفتم براش آب و قرص آوردم بهش دادم

رفتم پایین در یخچال هما یادداشت گذاشته بود

(سلام دخترم دلم نیومد بیدارت کنم زنگ میزنم به امید دیدار دختر گلم)

رفتم برای آراد سوپ درست کردم بدجور خسته بودم سرمو گذاشتم روی میز

چرا کمکم کردی؟؟-

به خودم مربوطه-

باشه ممنون-

خواهش-

میخوام برم شرکت

بیخود-

چرا حوصله نعشه کشی ندارم-

با خنده گفت:نه بابا

زن بابا-

قدیمی بود

برو بیرون-

باشه ...باشه-

وقتی سوپ آماده شد رفتم سمت تاقش روی تختش دراز بود

بیا بخور-

خودت بده-

دست که داری خداشکر فلجم نیستی-

مریض که هستم .. توکه کمکم کردی اینم روش-

ازت متنفرم-

میدونم-

بیا بخور قاشقو انقدر محکم کردم تو دهنش بدبخت رنگش قرمز شد

واااااااااااای کشتیم غلط کردم خودم میخورم-

با هر سختی بود بهش غذا دادم و بعد یک ساعتم گفتم پاشو برو دکتر

لازم نیست-

با من بحث نکن-

چشم-

:وقتی رفت گفت

غذا درست نکن خودم میارم

تو مریضی-

بیخی من کلا دوست ندارم سوپ و آش-

باشه کم حرف بزن-

هههههه بچه پرووو-

ننته-

خدایی باید این زبونتو که از نیش زنبور بدتره از ریشه بسوزونم-

واااای-

باشه...باشه-

...حالام برو بخواب

***

هووووووووی بیدارشو ساعت نه نگفتم بخواب دیگه پا نشو گفتم یک ساعت بخواب-

اه برو اونور بذار بخوابم-

خسته نشدی انقدر خوابیدی؟؟؟

برو دیگه-

گرسنت نیست؟-

نع-

مگه گوسفندی میگی بع بع-

خودت گوسفندی من میگم نع-

پاشو دیگه-

باشه تو برو-

(خداییش گرسنم بودا حالا هی ناز میام)

وقتی آراد رفت تو اتاقش عین قرقی رفتم آشپز خونه غذارو آماده کردم

:منتظر اومدن آراد نشدم و با ولع میخوردم آراد اومد با دیدنم چشماش چهرتا شد تا شد وگفت

چی شد تو کی بیدار شدی؟؟کی اومدی؟؟ کی خوردی؟؟

...کم سوال بپرس بیا بخور-

آراد

هوم؟-

میشه حقوقمو بدی باید برم خرید عید نزدیکه

باشه صبح بیدار شدی بهت میدم

ممنون-

خواهش-

راستی-

چیه-

فردا قراره شدا بیاد حواست که هست-

با غیض گفتم :آره

خب غذاتم که خوردی برو بخواب

تو قرار نیست برام تعیین تکلیف کنی-

باشه بابا بچه زدن نداره-

تو بچه نیستی ببخشیدا ولی هیولایی بیش نیستی-

...باشه-

رفتم تو اتاق واقعا خسته بودم ولی خوابم نمیبرد نمیدونستم آینده چه اتفاقی میفته

هیچکس حتی خودمم نمیدونستم که سوزوندن اون مدارکا آتش انتقامم خاموش و آتش عشقم شعله ور تر میشه....

راستی بهتره به مهران بگم آراد هم تو کشتن بابام نقش داشته-

زنگ زدم

بله؟-

منم مهران سها-

چی میخوایی؟-

من یه نفر دیگم میشناسم که تو کشتن بابام نقش داشته-

کی؟-

آراد پسر شایان-

خودشههههه-

چی؟-

هیچی...هیچی-

چیکار کنم-

باید تموم رفتاراشو بهم بگی-

کی؟-

فردا-

اوکی-

..... بای.... بوق .... بوق-

اینم با خودش درگیری داره-

...فکر کنم این قضیه بد جور روم اثر گذاشت که خوابم برد

***

قرار بود حقوقمو بدیا-

اهان یاد رفت ببخشیدالان میدم-

باشه-

بیا اینم پولت-

ممنون-

بعد رفتنش فوری رفتم اتاقشو چک کردم یه چیزایی فهمیدم

بعد زنگ زدم مهران -چی شد؟؟

سرت شلوغه؟؟؟-

نه بگو-

یه شرکت قطعات کامپیوتری داره-

آدرسشو داری؟؟؟-

<...خیابون> ....آره-

بقیه چیزارم گفتم بهش

بدردت خورد؟؟-

آره عزیزم-

(خداروشکر)

.....من باید برم بای

این دفعه من بودم که قطع کردم هه هه

رفتم پایین پله آخربودم که گوشیم زنگ خورد نگاه کردم شماره فرشاد بود

بله؟ چیه؟یه مدت غیبت میزنه بعد میایی؟؟-

سها بعدا همه چیو میگم...سها تو در خطری... سها مواظب باش ...همه در کمینتن-

سها چیز بیشتری نمیتونم بگم تورو خدا مواظب خودت باش بای

ترس تو صداش موج میزد وای خدا یعنی؟؟؟

چه غلطی کنم به کی بگم؟؟

بیخیال سها هیچی نیست

***

با شنیدن صدای ماشین آراد رفتم غذای دیشبو گرم کردم و شربت بهار نارج براش درست کردم وقتی اومد دادم بهش اول کر کرد آب وقتی خورد فهمید آب نیست

این چیه؟-

شربت....شربت بهار نارنج-

اوهم-

این چیه؟؟-

غذا دیگه-

غذای مونده؟؟؟-

من کلفتت نیستم-

هستی-

آره ولی فقط شخصی.... بعدشم من چیزیو دور نمیریزم-

خودم دور میریزم-

میل خودته فقط بگم چیزی تو یخچال نیست-

اه ....با غیض غذارو خورد و رفت بالا خوابید منم نشستنم لیست غذا های شب که شیدا میومد بنویسم - .....آشپزخونه رو تمیز کزدم که شیدا خانووم مبادا ایراد بگیره

ساعت چهار بود آراد اومد گفت:

دارم میرم بیرون زود میام-

باشه-

تا اومدن آراد خونه تمیز کردم

سها.....سها-

چیه-

بیا حاظر شو تاب بپوش-

خوب شد گفتی-

رفتم بالا یه فکری زد به سرم

اصلا آرایش نکردم شالمو مدل عربی بستم حتی یه تا رموم هم مشخص نبود یه بلوز بزرگ مال هما بود تو تنم زار میزد با یه دامن گشاد پوشیدم و رفتم پایین

....چه زود حـ-

با دیدنم زد زیر خنده مگه ول میکرد نه نمیکرد

باشه حرص خوردم برو-

من واقعا میخوام اینجوری باشم-

با عصبانیت بلند شد و داد زد:

چـــــــــی؟؟

اووووو یکم شعور داشته باش شوخی کردم-

رفتم تو اتاق یه تاب قرمز با شلوار مشکی تنگ پوشیدم یه رژلب قرمز و رژگونه و ریمل و خط چشم کشیدم به به جیگر شدم رفتم پایین

خوبه؟؟؟-

عالی-

همون موقع زنگ به صدا درومد

شیدا وارد شد

سلامممم آراد-

از آشپزخونه اومدم بیرون رفتم کنار آراد دستمو گرفت لبخندی زدم

سلام شیدا-

تو اینجا چی میکنی؟؟؟-

خونمه-

اااااا اینجا خونه آراد نه تو-

سها جون-

جانم؟-

من برم کمی استراحت کنم تو پیش شیدا باش-

چشم-

چشمت بی بلا-

وقتی آراد رفت شیدا اومد سمتم

خوب تورش کردی-

اون تور نشد-

رفتم سمت پله ها که ایکاش نمیرفتم خواستم برم از تو اتاقم ظرف بیارم

با توم دختره ی پروو کری؟؟-

.....شعور که نداری عقل داشته باش خواستم برگردم که پاشو گذاشت جلوی پامو از پله ها افتادم-

:::آراد

چه حالی بگیرم از شیدا صدای شیدا بود که گفت : بای عزیزم و با صدای در با سرعت و هیجان رفتم - ببینم چی بهم گفتن با جسم خونی سها رو به رو شدم

یا خـــــــدا-

با دو به طرفش رفتم

سها جان عزیزم باز کن چشماتو سها...سهاعزیزم-

فوری شالشو انداختم رو سرش و سوار ماشینش کردم

سها جان آروم باش بیدار شو آلان میرسیم تا رسیدم به بیمارستان مردم و زنده شدم-

دکتر براش بخیه زد بردمش خونه ولی بازم بیهوش بود

بردم روی تختش پتورو کشیدم روش وخواستم برم بیرون چشمم افتاد به دوتا عکس برش داشتم سها بود با باش عکس پرستار قبلی اینجا چه میکنه؟؟

عکس بعدی همین سها بود باسیما و امیر خدایا اینجا خیلی شبینه نه خدایا این خودشه این دوتا یکین سها... سها با ترس و وحشت از اتاق زدم بیرون

!!...وقتی بیدارشدم حالم زیادجالب نبودرفتم پایین آرادبود ... ازدست آراد

!!روبه پنجره وایساده بودوبیرونونگاه میکردوسیگارمیکشیدبلـــه آقاسیگاریهم تشریف داره

سلام-

باترس برگشت سمتم

سلام کی اومدی؟-

الان-

سیگاری هستی؟؟-

هاا؟؟-

هستی؟-

خجالت بکش مواقعی که ناراحتم بدنیست-

اهاخب زودترمیگفتی...یعنی نگران منی؟؟-

اره-

راستی تومنوبردی بیمارستان؟؟-

اهوم-

حالم خیلی بدبود؟؟-

اره-

چته؟؟-

هیچی-

رفتمسمت آشپزخونه

سها؟؟-

بله؟-

تو...توازجون من چی میخوایی؟-

یعنی چی؟-

تورواون یکی سهایکی هستین سهاصالحی-

باوحشت برگشتم سمتش

چ...چیمیگی.. تو؟-

توازجون من چی مخوایی؟-

ازکجافهمیدی؟؟-

گفتم ازجونم چی میخوایی؟-

....انتقام-

سهاگوش کن-

ببین من این چیزاحالیم نیست بفهم-

مگه چیکارکردم؟؟-

باباموکشتی-

من نکشتم اون شایان بود-

توبچه همونی توازخون همونی-

نه لعنتی من مثل اونیستم سهاخودت که دفتروخوندی-

...اینجورآدمادل ندارن... یکیم مثل تو-

سها-

آخه لعنتی به کجای دنیابرمیخوره منم خوشبخت باشم-

شایان-

چی؟-

به شایان برمیخوره بذارکمکت کنم-

من باپلیس همکاری میکنم-

چی؟کی؟اسمش چیه؟-

مهران دیبا-

مهران همچین اسمیی وجودنداره-

به توچه-

دآخه لعنتی بفهمتودرخطرمن درخطر

خیردیگه گول نمیخورم-

بامن بحثنکن سهـــــــــا-

دوستدارم-

من دوست ندارم حالیته-

به سمت گوشیم رفت محکم گرفت تودستشوکوبودندش تودیوار

چیکارکردی احمق؟؟-

دیگه کاری نمیتونی بکنی-

تهدیدمیکنی؟-

فکرکن آره-

فکرنمیکنم-

دادزد: لعنت لعنت لعنت بامن بحث نکن سهااعصابم داغون

خواست مبرم سمت اتاقم

مچ دستموگرفت

سهااینبارم باهام همکاری کن-

اونموقع همکاری نکردم کم مونده بودبمیرم چه برسه به حالا-

اگه کمک نکنی صددرصدمردی-

یعنی چی؟-

کمکم کن

باش-

یه کاغذآوردیه چیزای نوشت بعد داد دستم

اینم ازقراردادامضاکن-

باشه قراردادوامضاءکردم-

فقط من میدونم وتووشهابونعیمومحبی-

محبی؟-

بعدامیگم-

خب تکلیف گوشی بدبختم چیه؟؟-

درستش میکنم

الان میرم یکی اضافه برات میارم-

رفت یه گوشی برام آورد خطمو انداخت توش

سها-

هان؟-

گوشیت زنگ میخوره-

کیه ؟-

نوشته سیما-

بدش به من-

باشه-

الو-

سلاممم جوجو-

سلام سیما چطولی؟-

مرسی تو خوبی؟؟؟-

ممنون مرسی خوبم

تق و تق و تق کیه کیه منم منم پیامک عید شما جلوجلو مبارک-

اِاِاِ؟ چند روز مونده؟-

یعنی خاک عالم برسرت بگو خب دو روز-

جدیییی؟-

بله....واسه این زنگ زدم بگم حدود دو هفته دیگه عروسیمون-

واااااای ای جونم مبارکت باشه با آراد میام-

خوش آمدید-

مرسی گلم-

من برم امیر کارم داره بای ب**و*س ب**و*س-

بای ب**و*س-

چیگفت:میگه حدود دو هفته دیگه عروسیش گفتم توم میایی-

باشه میام-

من برای عید خرید نکردم-

اخه جایی داری بری؟-

اِاِاِا؟ راست میگیا-

...بعدا میریم واسه عروسی لباس میگیرم....الان میرم کمی استراحت کنم-

اها تا قبل اینکه برم استراحت باید بگم شب شهاب میاد

منم میگم ترانه بیاد-

باشه فقط غذا یادت نره ها-

اوکی هواسم هست-

به ترانه اس دادم که بیاد اونم قبول کرد-

حدود 2ساعتی غذا درست کردم

آراد اومد پایین و گفت:برو حاضر شو شهاب داره میاد یه لباس خوبی بپوش

خودم میدونم-

آره حتما-

آراد-

برو دیگه-

یه پیرهن نارنجی رنگ پوشیدم با شلوار چسبون مشکی شال مشکی هم پوشیدم رفتم پایین شهاب اومده بود

سلام اقا شهاب-

سلام سها خانوم-

بفرمایید-

اونا حرف میزدن منم منتظر ترانه بودم که زنگو زدن

شهاب: منتظر کسی هستین؟؟

آره ترانه-

رنگ شهاب پرید آرادم خنده اش گرفته بود

ترانه با روی شاد وارد و با دیدن شهاب یخ کرد

با خودم زمزمه کردم: ای عشق هرچه میکشم از توست

و خندیدم

ترانه کجایی؟-

ها-

سلام-

سلام عزیزم-

به آراد شهابم سلامی کرد و رفت بالا

شهاب-

بله برو پیشش مهربون باشیا-

مغرور باش-

جنابالی خودت مغروری پشم خوشش ازت نمیاد-

!!!!!!!؟مغرور-

مهربون-

بابا بسه خودم بلدم-

و رفت بالا یه چشم غره به آراد رفتم

بعد نیم ساعت ترانه با چشای گریون رفت بیرون

شهابم اومد پایین

چیشد؟-

....تقریبا حله و خندید-

اخی خوشبحالش-

بعد دو ساعتم شهابم رفت

بعد رفتن شهاب حال نداشتم یه لیوان بزرگ آب یخ برداشتم رفتم سمت اتاقم داشتم بیحال راه میرفتم پام گیر کرد به پله لیوان از دستم پرت شد تموم آب سردش ریخت روی آراد بدبخت که جلوم بود تموما خیس شد

سهـــــــا-

غلط کردم سوری بابا ببخش هواسم نبود ،یعنی چیزه پام گیر کرد-

فقط برو تو اتاق-

.... ببین-

رفت سمت آشپزخونه

...پس بیخیال شده-

..برگشتم برم

سها-

..بلـ-

صورتم از شدت آب سرد قرمز شد

ایییییییییی آراد خدا ازت نگذره-

یه لبخند کج زد و گفت قابل نداشت-

چی؟-

نوش جونت-

بچه پرووو-

برو تا یکی دیگه روت خالی نکردم-

با حرص رفتم سمت اتاق صورتمو خشک کردم

رفتم خوابیدم

****

ساعت شیش بود بدو رفتم بیرون در اتاقو با زکردم آرادم در باز کرد و سرم محکم به در خورد

آخ-

هههههههه-

زهر مار-

چیه هولی؟باید تبیهت کنم-

بیداری شدی؟-

آره-

خب داری میری وسایل یادت نره-

باشه بای-

بای-

ساعت 7 شب سال تحویل میشد تا اومدن آراد خونه رو تمیز کردم

ساعت 2 بود که تلفن زنگ خورد

بله؟-

سلا دخترم-

سلام هما جون شمایین؟-

آره گلم خوبی؟ آراد خوبه وضع خونه؟چه خبرا؟ راستی عیدتم مبارک دختر گلم-

ممنون آرادم و وضع خونه و همه خوبن عید شما مبارک-

آراد هست؟-

نه-

صدای ماشینش اومد

هما جون مگه صبر کنی داره ماشینو پارک میکنی-

باشه گلم-

آراد وارد شد

آراد-

هوم؟-

هما جون با تو کار داره-

باشه بدش به من با آرادم کمی حرف زد و قطع کرد-

نهار نمیخورم خیلی خستم بیا اینم از هفت سینت-

ممنون-

باشه خودمم غذا نخوردم تا سفره رو چیدم و رفتم حموم ساعتی که براش تهیه کردمو بردم پایین نیم - ساعت بعد آرادم اومد نشستیم سر سفره

با پرتاب شده توپ سال تحویل شد از ته دل دعا کردم همه چی به خیر بگذره آرادم داشت دعا میکرد-

عیدت مبارک آراد-

عید توم مبارک-

....

که زنگ خونه خورد یعنی کیه

اه لعنت به مزاحم

درو آراد که زد فهمید شیدا ست وارد که شد گفت : سلام آراد جونی

چی میخوایی قاتل ؟-

وا چی میگی عزیزم؟-

منو میگه-

وا توکه هنوز اینجایی؟-

پس باید کجا باشه؟-

قبرستون-

با دد آراد خفه شد

گم شئ بیرون از خونه من-

منو تهدید میکنی نشونت میدم و درو محکم بست ورفت-

آراد

بله؟؟-

شیدا که رفت اینم از عیدیت-

ساعتو بهش دادم لخندی زد ولی مغرور

ممنون-

تو همیشه انقدر اعصاب خورد کنی؟-

آره-

ایـــش-

جزیزه کیش-

بلـــه شومام بلدیا-

اونم از جیبش یه جعبه سرمه بهم داد

واااای مرسی مل منه-

پ ن پ عمم-

نوچ نوچ-

تقصیرخودته-

هردو خندیدیم

****

یه هفته ای گذشت فقط دو روز به عروسی سیما مونده بود

امروز آراد قول داده بود ببردم لباس بخرم الان خواب بود قرار بود یک ساعت دیگه بیدارش کنم بریم

ساعت 4 رفتم بیدارش کنم

آراد پاشو-

باشه الان آماده میشم توم برو حاضر شو-

رفتم تو اتاقم یه مانتو مشکی با یه شلوار سفید پوشیدم و شال سفید مشکی

یه کیف مشکی برداشتم آراد جلوی آیینه بود ایول اونم سفید مشکی پوشیده بود با لبخند همو نگاه کردیم

سوار ماشین شدیم و ره افتادیم

آراد-

جانم-

همه بچم چه مهلبون

توم بخر-

هه باشه-

تو پاساژا داشتیم راه میرفتیم که چشمم به یه پیرهن نقره ای که جنس پارچه اش لخت بود و از دور خیلی توم چشم بود یه کمربند مشکی هم روش میخورد

آراد این خوبه؟

کت که نداره-

شال واسه روش میخرم-

...اما-

خواهش بریم تو خب-

خانوم اون لباسو میدین؟-

چشم بفرمایید-

پوشیدمش به پوست سفیدم میومد خیلی ناز بود آراد درو باز کرد

ببینمت-

بیا خوبه؟-

آره ولی لختیه ها؟-

درستش میکنم-

باشه-

خوستم پولشوحساب کنم که آرادچپ چپ نگام کرد و خودش حساب کرد

مبارکتون باشه-

ممنون-

....آرادم یه کت و شلوار نوک مدادی و یه کراوت نیلی خرید

روز عروسی فرا رسید آراد منو گذاشت آرایشگاه و خودش رفت تا آماده شه هرچی گفتم ببرم آریشگاهی که سیما رفت ولی قبول نکرد

قرار بود شهاب و ترانه هم بیان

وقتی رسیدم آرایشگاه خانوم به صندلی هدایتم کرد و مشغول شد کارش که تموم شد تک زدم آراد که بیاد خودمو نگاه کردم

واااای چه جیگری شدم یه خط چشم پهن با یه سایه نقره ای و رژ لب و رژگونه کالباسی خلیل ناز شده بود آراد که اومد کلی ازم تعریف کرد خودشم یه هلویی شده بود که حرف نداشت

رتم وارد تالار شدیم همه در حال رقص بودن سیما و امیر نیومده بود مادر سیما اومد سمتمون بهمون خوش آمد گویی کرد شهاب و ترانه بودن رفتیم پیششون بعد چند دقیقه آراد اومد سمتمو گفت بریم وسط برقصیم کارت دارم

من بلد نیستم-

مهم نیست-

باشه بریم همون موقع سیما و امیرم اومدن-

دستمو گرفت آروم آروم تکون میخوردیم تو چشمای هم خیره شده بودیم

...ببین من-

تو چی؟-

من...من پلیسم سرگرد آراد پوردادیان-

چی؟کی؟ مهران؟ شایان؟ آراد؟سرگرد؟؟؟؟-

_____ _____ _____ __

ببین هردومون توی خطریم باید یه چیزایه مهمی بهت بگم وقتی رفتیم خونه بهت میگم فقط باید به حرفم -گوش کنی!!

یه جورایی شایان دنبال هردوی ماست خودتم میدونی شایان قاچاق چی انسان ها میفهمی؟؟

آره آره-

باید زود برگردیم برو همین چیزایی که بهت گفتم به سیما بگو باشه؟-

باشه-

بغ

قدم برداشتم سمت سیما

پس بگو چرا ترانه میگفت که آراد اونی که فکر میکنی نیست

سلام سیما چه خوشگل شدی-

سلام سهایی خوبی؟ مرسی-

ممنون منم خوشگل شدم-

تو که میدونی من از این عاتا ندارم-

آره میدونم خیلیل خودشیفته ای-

راستی سیما میخوام یه چیزی بگم فقط نگران نشو-

چی شده سها-

انگار نه انگار داشتم میگفتما-

ببین آراد پلیس خب بعد وقتی شایان بابامو کشت حالا آراد میگه یه قضیه ای هست باید برام بگه میگه ردو توی خطریم

وای سها مواظب خودت باش-

باشه گلم مجوریم زود بریم-

اوا چرا؟-

میدونی که-

آره-

ببخشید تورو خدا ایشالا عروسی بچه هات بچه هام جبران میکنن-

ای خدا نکشدت دختر خیلی باحالی-

برای امیرم قضیه رو گفتم از سیما شنیدم واسه شب استرس داره هههههه کلی بهش خندیدم ازشون خداحافظی کردیمو رفتیم خونه

..تو راه همش استرس داشتم خدارو شکر حداقل آراد بود

_____ _____ _____ _____

وقتی وار شدیم گفت بیا دنبالم تو زیر زمین

وارد که شدیم چشمام به تابلوا خورد

راستی آراد تو اینا رو کشیدی؟-

...نه اینا اثرای مامان-

متاسفم-

مهم نیست ببین سها اون موقعی که مادت حامله بود-

تو از کجا یمدونی؟-

صبرکن؛اون موقع بابات با شایان همکاری میکرده اون زمانی که مامانت ماهای آخرش بوده شایان یه - محموله مواد بهش داده باباتم قبول کرد ولی بعد پشیمون شد وگفت گمش کرد در صورتی که قایمش کرده بوده

اونام اول باور میکنن ولی بعدش میفهمن دورغ میگه با ماشینمامانتو میکشن

با غم نگاش کردم

الان اونا فکر میکنن تو جای اون محموله رو میدونی-

اون محموله چی به سرش اومده؟؟-

همش تو دره ریخته شده توسط بابات-

خداروشکر-

...همچین خوشحال نباش شایان به این زودیا میاد ایران سراغ ما-

...وای خدا-

از پشت یکی از تابلو عکسا یه تفنگ بهم داد

بیا-

ولی من بلد نیستم-

فردا باید برای آموزش بریم-

من نمیام-

نترس نمیمیری همه زنن-

باشه الانم برو بخواب-

باشه-

آراد-

جانم-

ممنونم-

لبخندی زد و رفت

....رفتم بخوابم ولی مگه خوابم میبرد انقدر فکر کردم ولی به هیچ نتیجه ای نرسیدم آخر خوابم برد

***

آراد...آراد پاشو بیا صبحونه بخور تا منم آماده شم-

باشه... توبرو آماده شو-

رفتم یه مانتو سبز لجنی پوشیدم یه شال وشلوار مشکی

با آراد راه افتادیم

وقتی رسیدیم گفت: هماهنک کردم خودم میام دنبالت

باشه باشه-

رفتم داخل همه چادری بودن یا خدا-

تو سهایی؟-

بله-

منم لاله هستم عزیزم حدود یک ساعتی تمرین کردیم حدودی از ترسم ریخته بود-

سر ساعت آراد اومد دنبالم تو ماشین بودیم

چطور بود؟-

خوب بود دیگه نمیترسم-

آفرین خوبه-

رفتیم خونه با هما و مش رحمان سلام و احوال پرسی کردیم

بیا تو اتاقم-

باشه-

ببین ما یه شرایطی داریم که باید ازدواج کنیم-

چیییییی؟-

مجبوریم و الا مساوی با مرگمون-

نمیدونم امشبو فکر کن و به سیما بگو-

باشه فقط کمی احتمال بده-

قبول میکنم-

باشه ..باشه-

رفتم به سیما زنگ زدم سیما گفت: والا نمیدونم بابا خره تازه هم خیلیل هم خوبه هم خوشگل هم نازه هم جیگر هم....

بسههههه-

...قبول کن یهکاریش میکنم فعلا-

فعلا آروم باش خب سها؟؟-

باشه مرسی سیما جون عزیز دلم-

بای-

بای-

رفتم پیش آراد

قبوله-

باشه ماباید از اینجا هم بریم-

جدی پس هما و مش رحمان چی؟-

اسم گروه شایان اتم سیاه خودتم باید بدون یچقدر خطرناکن اونم میبریم-

ولی من هنوزم باید فکر کنم-

دیگه واسه چی؟-

بحث بچگونه که نیست-

راست میگی باشه فقط زود که شایان بچه ها پرس و جو کردن فردا قرا بیاد-

وا یخدا باشه-

حالا برو استراحت کن زیادم بهش فکر نکن-

چیکار کنم قبول کنم یا نه؟؟

...آگه نکنم شاید

نه...نه فکرشم بده

قبول کنم؟نکنم؟کنم؟

یه شاخه گل از توی گلدن برداشتم و پر پر کردم و همزمان میگفتم:کنم؟نکنم؟کنم؟نکنم؟ ﷺنم؟نکنم؟کنم

کنم درومد یعنی قبول کنم من با مردی که ازش متنفر بودم

بودم؟یعنی الان نیستم؟

اه دیوونه شدم

بهتره قبول کنم

....هر چی قسمت بود همون میشه راهی ندارم چشمامو بستم و با این فکرا به خواب رفتم

***

چیشد؟؟-

دیشب خیلی فکر کردم باشه قبول هر چی بادا باد-

پس بهتره الان بریم واسه لباس و اینا-

الان؟؟؟7صبح؟--

باید پیش لاله هم بریم-

بازم تیر اندازی؟-

نه دیگه ،برو حاضر شو-

باشه-

رفتم یه مانتو زرشکی رنگم که بلد بود پوشیدمو جین مشکی و شال زرشکی و قرمز هم پوشیدم یه کیف بندی هم برداشتم و رفتم پایین...

من اماده ام-

سلام دخترم-

سلام هما جون-

آراد بهم گفت همه چیو-

شرمنده شرمو انداختم پایین

شرمنده نباش،قسمت همه ی انسان ها یه جوریه-

راست میگید-

آراد پایین منتظرت تو ماشین-

اها باشه پس فعلا هما جون-

برو گلم-

الان میریم کجا؟؟؟-

میریم پیش لاله-

اها-

ساعت8 جلوی آموزش تیراندازی که لاله اومد بیرون

رفتیم پایین

سلام-

سلام بچه ها-

آراد:واسه فردا باید سها رو آماده کنی زیاد وقت نداریم ما الانشم تو خطریم باشه؟؟؟وقت داری دیگه؟؟

آره وقت دارم فقط سهاباید آماده باشی ساعت راس 8 آرایشگاهم باشی-

مگه آرایشگاه دارین؟-

آره بابا یادت نره چی گفتم-

اوکی هواسم هست-

آراد:فعلا لاله

باشه آراد جان-

بای بای لاله جون-

لاله چپ چپ نگام کرد و گفت: موهاتو بکن تو

چشم-

خدا به همرات-

توی آره داشتیم لباس عروسارو نگاه میکردیم دلم پیش یکیشون گیر گرد

آراااااد

جانم؟-

اینو میخوام-

کدوم-

این که بالا نتش صدفی شکل-

خیلی خب بریم تو رفتم داخل

لباسو پرو کردم ای جونم که خوشمل جلوی سینش حالت صدفی و پر از نگین بود دکلته ام بود و از پشت بند میخورد دامنشم روش گل های کوچیک نگینی کار شده بود خیلی خوشگل بود

آراد اومد نگاش کرد

چطوره؟؟-

قشنگه-

همین؟؟؟-

آخه کت نداره-

خانومه اومد و گفت: واااای ماشالا ماشالا خیلی بهت میاد نگران کت نباش داریم اینجا

آراد خوبه دیگه مگه نه؟-

آره فقط بیا کتشم انتخاب کن-

کتشو انتخاب کردیم انقدر خسته بودم داشتم میمردم

آراد بریم خونه من خوابم میاد-

نهارو نخوریم؟؟-

نه... بیم ساعت یک-

باشه بریم-

تا رسیدیم خودمو برت کردم تو اتاق و بدون عوض کرد لباسام خوابیدم

با احساس اینکه بدنم خشک شده از خواب بیدارشدم همه جا تاریک بود واااا مگه چند ساعت خوابیدم ساعت گوشیمو نگاه کرد

!!!!یا حضرت یعقوب ساعت 9 شب من این همه خواب بودم یا کما بودم عجیب-

رفتم پایین آراد و هما جون داشتن حرف میزدن

سلام-

علیک ساعت خواب-

سلا دخترم خوب خوابیدی؟؟-

چشمامو بستم و باز کردم

آره خیلی خوب بود_

بیا تو آشپزخونه شامتو بخورد اقا شماهم بیایین

اوکی هما-

رفتیم شامو خوردیم منم همش عین معتادا چرت میزدم تو چرت بود که احاس کردم تمام صورتم خیس شد با ترس چشمامو باز کردم هما و آرا از خنده غش کرده بودن اییییی کثافت روم نوشابه ریخته بود

مرض داری؟؟؟-

تو شلوارت مگس داری-

شامو کوفتم کردی-

شامی که چرت باشه همون بهتره کوفت شه-

بعد شام میوه اینا خوردیم ساعت 11بود آراد گفت : سها برو وسایلتو آماده کن و بعد بخواب خیلی کار داریم -

باشه پس من برم شب خوش-

شب توم بخیر-

رفتم تو اتاقم مانتو لباسامو تاج و بقیه رو گذاشتم توی ساک و رفتم واسه خواب اگه غلط نکنم آراد موقع خواب چیز خورم کرده انقدر خوابم مباد.....

سهـــــــــا زود باش-

اومدم اومدم-

رفتم سوار ماشین شدم

آراد رسوندن دم آرایشگا هو گفت سیما میاد پیشت

باشه باشه-

رفتم پیاده شدم

وارد شدم

سلام لاله-

سلام سها ده دقیقه دیر اومدی-

شرمنده-

بیا بشن حدود 2 ساعت بعد سیما اومد

چشماتو باز نکن دوستت اومده-

چشم-

سلام سیما-

سلا گلم خوبی؟-

آره-

توم آرایش میخوایی؟-

آره-

برو پیش بهار-

اوکی-

ساعت 3 بود که کارم تموم شد خودمو دیدم باورم نمیشد این منم یه آرایش طلایی عسلی همرنگ چشمام برام زده بود عالی شده بودم

واییییییی سها جیگیری شدی-

ممنون توم خیلی ناناس شدیا-

اونکه بله-

لاله:آراد اومده برو

سیما با کی میری؟-

امیر تو راه-

اها اوکی بای بای-

رفتم دم در قرار بود آتلیه بریم ولی فیلم بردار نداشته باشیم

واییی چه جیگر ملوسی شده این آرادااا

سلام-

سلا م سها چه خوشگل شدی-

با خجالت گفتم ممنونم

قربونت برم-

با لبخندنگاش کردم آخیییییی احساسی شدیم

توم خوشگل شدی-

اونکه صد البته-

ای نامرد-

تک خنده ای کرد-

سوار شدیم رفتیم سمت آتیله وارد که شدیم زنه انقدر ایراد گرفت دیوونمون کرد یه ژستی بود من باید روی مبل دراز میشدم وآرادم کارم مردیم و زنده شدیم تا تونستیم

ژشت بعدی که عاشقش بود تکی بود من روی زمین دراز میشدم کمی دامن لباسمو میرفت بالا بعد خانومه دورم گل رز پرپر کرد

یه عکس دیگه آراد روی تاب بود منم با خوشحال دستامو درو گردنش حلقه کردم

خانومه گفت این بهترین و خوشگل ترین عکسمون میشه

کارامون که تموم شد به سمت تالار رفتیم

همه دورمون جمع شدن نقل و کوفت زهر مار ریختن دورمون رفتیم تو جایگاه عروس داماد بعد 5 مین سیما و امیر اومدن به روز بلندمون کردن

آراد میگفت:بابا امیر ولممم کن

بیا ببینم-

یه آهنگ شاد گذاشته بودن

همه دورمون حقله زدن و دست میزدن منو آراد م با خنده رفتیم وسط

خیلی دوست دارم ولی دوست ندارم نشون بدم

هرروز دلم میخواد بیام واست دست تکون بدم

هیچی ندارم که ازش خوشت بیاد

بذار مثل عاشقیمون مثل همیشه جون بدم

...آراد دستامو گرفته بود بهم لبخند زدیم لبخندی پر از آرامش،ولی آرامشی که ادامه نداشت

بیا باهم بریم یه جا منو تو باشیم و خدا

بیا میخوام نمونه شی بین تموم عاشقا

بیا که من میخوامتو

هر شب میبینم خوابتو

بیا میخوام زندگیمو کادو کنم بدم به تو

تو رو میخوام واسه خودم

تورو میخوام واسه خودت

من اومدم بهت بگم فقط خودم فقط خودت

تو رو میخوام واسه خودم

تورو میخوام واسه خودت

خیلی دوست دارم ولی دوست ندارم نشون بدم

هرروز دلم میخواد بیام واست دست تکون بدم

هیچی ندارم که ازش خوشت بیاد

بذار مثل عاشقیمون مثل همیشه جون بدم

<نمیدونم چرا دلم شور میزد ترانه و شهاب هول بودن>

بیا باهم بریم یه جا منو تو باشیم و خدا

بیا میخوام نمونه شی بین تموم عاشقا

بیا که من میخوامتو

هر شب میبینم خوابتو

بیا میخوام زندگیمو کادو کنم بدم به تو

با صدای جیغ مهمونا فهمیدیم حمله شده آراد با امیر و شهاب هماهنگ کرد دستمو گرفت و دویدیم و فرار کردیم....

آراد توروخدا چی شده-

فقط بدو زووووود-

رسیدیم به ماشینا

سیما امیر شها بترانه برین زووود-

مش رخمـــــان بیا-

اونام با هما اومدن هون لحظه یکی از افرد شایان به سمتمون اومد

آراد داد زد بریم زووود

سوار شدیم با سرعت میروند کلا صورتم خراب شده بود به جهنم

انقدرگریه کردم جون نداشتم

بســـــــه-

میترسم-

ماشینو نگه داشتو....

ببین سها تو باید عادت کنی عزیزم خیلی اتفاق های دیگه شاید قرار باشه بیفته که خیلی بدتر از اینه میدونستی؟

آره-

خب ببین باید درک کنی دیگه خب؟؟-

باشه-

فدات-

یهو فهمید جلوی هما و مش رحمان چی گفته اونام با لبخند نگام میکردن

فعلا که جامون امنه باید زودتر حرکت کنیم والا شاید اتفاق های دیگه ای بیفته-

باشه....باشه برو-

وقتی به روستا رسیدیم هما واسمون تشک پهن کرد و یه دست لباس بهمون داد و خودشونم رفتن بخوابن آراد زنگ زد شهاب

سلا م شهاب چی شد؟-

اها،ترانه هم هست؟؟-

به هما هم میگم-

آره بگو حواسم بهش هست نگران نباشه-

باشه فعلا-

سها:چیگفت شهاب؟

میگه خودشو ترانه هستن خونه سیما و دارن بازی میکنن-

بـــازی؟؟-

آره پرووا سیما هم میگه مراقبت باشم-

اهوم-

بریم بخوابیم-

بریم-

رفتیم تو اتاق که دیدم موهام پیچیده به هم چه غلطی کنم حالا؟؟

-بیا بازش کنم انقدر حرص نخور جوش جوشی!!

-خودتی بیتربیت موهامو با هزار زحمت باز کرد لپام گل انداخته بود

-یکی زد به شونه ام و گفت:خجالت نکش اینکارو کردم که باهم باشیم و پشت هم

-میدونم ولی...

-ولی نداره اوکی؟؟

-اوکی

رفتیم تو جا دراز شدیم

-اخخخخ چقدر خستم

-آره منم

-شب بخیر آراد

-شب توم بخیر سها جان

_____ _____ _____ _____

-سها ... سها دخترم بیدار شو

-سلام هما

-سلا عزیزم بیدار شو بیا بیرون

-اراد کجاست ؟؟

-رفته بیرون والا نمیدونم

-اها الان میام

بعد اینکه صبحونه خوردم رفتم تو روستا کفشای عروسیمو که سفید بود پوشیدم ورفتم بیرون داشتم قدم میزدم و به آیندم فکر میکرد یه دختر رد شد یه جوری نگام کرد بعد دوید و رفت تو بعد با مادرش اومدن بیرون و نگام کردم آب دهنمو با ترس قورت دادم یا خدا اینا کین جنن؟چرا زل زدن به من بدبخت!!؟؟

فوری رفتم داخل

هما این اهالی چرا اینطورین؟-

یاس و مادرشو میگی؟-

آره فکر کنم-

عادتشون به شهریا اونجوری زل میزنن عزیزدلم-

ترسیدم... راستی هما-

جانم؟-

امروز چندمه؟-

بیست-

آها اوکـــ.....همـــــــا-

چیه ؟ دختر ترسیدم-

فردا تولد آراد-

ای وای یادم رفته بود-

کیک بلدی؟؟-

آره آره-

پس درست کنیم باشه؟؟؟

آره آره-

رفتم زنگ زدم سیما

الو سیم-

الو سلام خوبی؟-

مرسی سیم-

چه خبرا خوش میگذره؟-

بله البته نه به خوشی شما-

بله بله-

سیما شهاب و ترانه هم اونجان؟؟-

آره-

بگو فردا تولد آرد بیایی اینجا-

...خطر-

بسه سیما-

اوکی-

فقط از طرف من یه دسته گل رز و یه عطر خوشبو بیار و یه دست لباسم واسه خودم-

امری؟ فرمایشی؟-

نه لطفت زیاد-

اوکی اوکی-

بای بای-

بای-

*****

بالا خره روز تولد آراد فرا رسید از صبح از خونه که رفته بیرون منو هما اینجارو دسته گل کردیم به -
...مش رحمان سپردیم آرادو دیر بر گردونه

بعد اینکه خونه رو تمیز کردیم زنگ زده شد بچه ها هم اومدن کلی خرت و پرت هم خریده بودن

سلام-

سلام بچه ها خوبین؟ خوش اومدین-

ممنون آراد کو؟-

فرستادیمش بره-

خوب کردین-

با ترانه و سیما رفتیم کیک درست کردن و تو ی قالب ریختنشون خلاصه بعد از چند ساعت کارمون تموم شد رفتیم تو اتاق تا آماده بشیم الانا بود که بیان..

هوی سیما برام چی آوردی؟؟-

گل و عطرو بهم داد-

ممنون-

بیا اینم از لباس-

وای مرسی یه پیرهن بود تاروی زانوم دو رنگ بود سفید و مشکی دامنش تنگ بود جلوشم دوتا دکمه - میخورد ساده بود و قشنگ!

راس ساعت 7 بود که آراد اومدهمراه با مش رحمان تا اومد تو همه جیغ و هورا کشیدن دست زدن

تولد تولد تولدت مبارک مبارک مبارک تولدت مبارک-

هوراااااا

وای اینجا چه خبره؟-

شهاب: خبرای خوش

امیر: تولدت خره

آراد: ممنون چقدر که شما مهربونید

ترانه:پس چی همه از صدقه سر ماست

سیما:دقیقا....

آراد: کسی دیگه چیزی نداره بگه

من دارم-

همش زیر سر تو شیطون؟؟؟-

بلههههه-

بروچ یه آهنگ باحال بذارید بریم یه قری بدیم...-

صدای آهنگ گوش فلکو کر کرد بدبخت به الان یاس و مادرش هه هه

با آراد رفتیم وسط بچه ها هم مسخرمون میکردن

امیر: حاج خانوم.حاج آقا بیاین شما هم مجلسو گرم کنید ثواب داره

وا پسر ما سنی ازمون گذشته-

امیر دستشونو گرفتو برد وسط اوناهم میرقصیدن ماهم از خنده مرده بودیم

...دقیقا زمانی احساس خوشبختی میکنی که یه آوار روی سرت خراب میشه و مام بیخبر از همه جا

موقع بریدن کیک آراد گفت پیشش باشم

....رفتم پیشش قبل بریدن کیک چشماشو بست و آرزو کرد و شمع و فوت کرد

هووووووورا تولدت مبارک-

اول من کادومو بهش دادم

وای دستت درد نکنه بابا چه خبره؟؟-

تولدت-

اونو میدونم جوجو-

جوجو ننته-

بی ادب-

سیما امیر یه ست کمربند چرم بهش دادن شهابو ترانه هم یه سکه تمام

هما و مش رحمان هم یه ساعت خوشمل بهش دادن

امیر:آقا کیک منو بزرگ بده

!!شهاب: گمشو بزرگه مال خودمه

!آراد : بسه بابا گدا گشنه ها به همه تون میدم

امیر و شهاب باهم گفتن: گدا ننته

آراد: خفه بیتربیتا

کلی بهمون خوش گذشت

شب بچه ها قبول نکردن که نرن و رفتن

داشتم ظرفارو میشستم که آراد اومدتو

-سها

-بله

....تنها چیزی که سکوتو میشکست صدای شر شر آب بود

دستاشو درو کمرم حلقه کرد منم دستامو دور گردنش حلقه کردم

بعد 5 دقیقه نفس کم آوردم از هم جدا شدیم دست همو گرفتیم و رفتیم که بخوابیم هیچ کدوم تکلم حرف زدن نداشتیم سکوت بهتر بود

.....

*****

-آرادی پاشوبریم صبحونه بخوریم؟؟

-عشقم خوبی ؟ حالت چطوره؟؟

با خجالت گفتم خوبم

-آره بریم بعد صبحونه گفت:

سها حالا که دیگه باهمیم بیا تا اخر همو حمایت کنیم قبول؟

-آره قبول

ماه بعد1

-باید برم پسیش سرهنگ توم میایی؟؟

-آره بعدش بریم دور بزنیم

-باشه

«««توی راه یه آهنگ قشنگ گذاشته بود:

میدونم تنهایی از دلم جدایی

بیا کنار من بشین

میدونم دلتو همیشه با منه

اینو از چشمام ببین

کنارت آرومم

توی عشق وجونم

به تو وابسته شدم

به یادت میمونم

از عشقت میخونم

به تو دل بسته شدم

هرجای دنیا بای مال منی تو پناه منی

آروم دلمی تو خلوت شبهای آروم کنار منی

آرامش منی مرحم دلمی

آراد برگشت بهم لبخند زد کی فکرشو میکرد منو آراد ته دلم ذوق کرد

بگو که میمونی کنارم آرومی

تویی تموم دنیام

بگو همین دیروز کنار من بودی

بگو که تو منو میخوایی

هرجای دنیا بای مال منی تو پناه منی

آروم دلمی تو خلوت شبهای آروم کنار منی

آرامش منی مرحم دلمی

آهنگ که تموم شد ماهم رسیدیم رفتیم داخل من بازوشو گرفتم

تک خنده ای کرد و گفت قربون خانوم برم من

بچه پرووو-

همینه که هست-

وارد اتاق سرهنگ شدیم

سلام-

سلام سرهنگ-

سلام بچه ها تبریک میگم-

منو آراد همزمان گفتیم ممنون بعد زدیم زیر خنده

..خب ببینید گفتم بیاید که بگم دیگه جاتون امن نیست هیچکدومتون ،باید از روستا هم برید-

حله سرهنگ-

چی چیو حله؟ -

گوش کن دخترم اونا یه باند بزرگن گوش کن

میدونم ولی ماکه جا نداریم-

داریم تو خبر نداری-

جدی؟؟؟-

بچه ها بیخیال این بحثا شنیدین چیگفتم؟؟-

بله-

خوبه حالا زودتر برید-

باشه سرهنگ خدا حافظی کردیمو اومدیم بیرون-

تو راه آراد گفت سها الان دیره باید برم کا ردارم خب؟؟

بعد از ظهر سوپرایز دارم واست-

چشم چشم-

رفتم دیدم هما داره با یه زنی صحبت میکنه

یه پسری هم کنارشون که داره با چشماش منو میخوره وا الهی کور بشی

بدون سلام کردن بهشون وارد خونه شدم هما هم بعد من اومد با هم حرف زدیم و بعد دیدم آراد نیومده خوابیدم....

با حس اینکه کسی داره موهامو نوازش میکنه بیدار شدم

سلام خانومه تنبل-

سلام کی اومدی؟-

یک ساعتی هست-

اااا؟-

ساعت 6 پاشو بریم بیرون-

اها یادم رفت الان میرم آماده شم-

خواستم برم که گفت:انعام من چی میشه ؟؟

اها حالا شد-

با خنده از زیر دستش در رفتم

***

سوار ماشین شدیم خیلی ذوق داشت

وا چرا انقدر خوشحالی یعنی چی؟کجا میریم؟-

گفتم لباس بیار آوردی؟؟-

آره-

پس صبرکن-

اوکی-

جلوی در یه خونه خوشگل شیک وایساد

چه خوشمل اینجا-

پیاده شو-

وارد خونه که شدیم داشتم راه مرفتم برقو روشن کنم پام گیر کرد و با مخ خوردم به یکی

و صدا ی آخ طرف بلند شد وا چقد رصداش شبیه سیماست

هـــــــــورا-

چه خبر-

تولدت مبـــــارک-

هین وای راست میگید؟؟؟-

کاستو بیا رماست بگیر-

دست دست دست حالا برعکس-

باند های بزرگ که صداش گوش آدمو کر میکرد بازم همه ریختن وسط

منم مونده بودم برم نرم ولی تسلیم شدم رفتم وسط

****

موقع بریدن کیک و موقع آرزو اون لحظه رعد برقی خور و بارون شدت گرفت

خیلی عجیب بود تابستون بارون؟؟

من عاشق بارون بودم همیشه میگفتم اگه بارون بیاد دعات براورده شه به همه لبخند زدم کیک و بردم جلوی پنجره همه با تعجب نگام میکردن کیکو لبه گذاشتم دستمو دراز کردم قطرات بارون به دستم خورد همون لحظه آرزو کردم همه چی حل شه و من آراد خوشبخت و بعد شمعو فوت کردم بر گشتم همه با لبخند نگام میرکردن

موقع دادن کادو ها رسید مثل همیشه اول آراد اومد سمتم دستاش مشت بود گرفت جلود بازش کرد دوتا کلید اویزون شد

خ اول اینکی کلید این خونس،دومی کلید ماشین کمری که واسه سها گرفتم-

ایـــــــول-

دمت گرم-

خوشبحالت سها-

آراد: بسه .. بسه بچه ها آروم

واااای آراد مرسی عالین-

قابلتو نداره-

بعد همه یکی یکی کادو هارو دادن سیما یه ست لولزم آرایش ترانه هم یه ساعت و هما هم یه لباس بلند به رنگ سفید که خیلی هم ناز بود

***

اون شبم به خوبی تموم شد

سها-

جانم-

چطوری تصادف کردی؟-

با کامیون-

الهی بمیرم-

سها-

آراد-

اول تو بگو-

نه اول تو-

آخه-...

بهد بازم باهم گفتیم انتقام در برابر عشق تسلیم شد انتقام خاکستر شد...

همو درآغوش گرفتیم و بعد خوابیدیم...

«««««««««««««««««««««««««««««««««« »»»»»»»»»»»»»»»»»»

صبح که بیدار شدم ساعت 10 بود آرادو بیدار کردم پا نشد

پاشووووو تنبل-

نمیخوام-

با زور بلندش کردم

ای بابا تو باز منو اذیت کردی ؟؟-

آره آره-

با سرعت اومد سمتم

واااااااای مامان-

دور مبلا میچرخییدیم دو من عالی بود همون لحظه پام گیر کرد و با مخ خوردم زمین

خاک بر سرت سها ابرومونو بردی

سها .. عزیزم چی شده؟؟؟؟-

آی آی پام-

به سرعت بلندم کرد رفتیم بیمارستان

خانوم دکتر حال زنم بده

چی شده-

..پاش-

بعد معاینه گفت: مشکل جدی نیست خوب میشه مام بعد چند دقیقه رفتیم نهارو خوردیم پام بهتر بود-

آرااد جون-

حرف بیرونو نزن-

یکم-

یکما-

چشم-

رفتیم تو پاساژا لباسو شال کرفتم آرادم کت اسپرت

داشتم راه میرفتیم که بارون گرفت

وا ی آراد مثل دیشب بارون میاد عجیبه-

...آسمون خداست-

:همونطور که قدم میزدیم زمزمه کردم

باران،باران، با تو قراری دارم

یک لحظه مبار با تو کاری دارم

و آنگاه چنان ببار ،که کامم ببرد

من در دلم از دوست غباری دارم

با لبخند نگام کرد: شاعرم که شدی

آره.. و عطسه

بفرما سرما رو خوردی بیا برو تو ماشین تو ماشین به بیرون نگاه میکردم به بارون همیشه بارون برام - ....لحظه خوبی رو داشتم اما این بار لحظه نچندان خوبی بود

وقتی رسیدم خونه آراد رفت برام قرص بخره وقتی رفت چند دقیقه بعد زنگ خونه رو زدن یعنی آراد؟؟

درو باز کردم-

دوتا مرد با لبخند چندشی وار شدن اومدن سمتم جیغ زدم:آراد بیـــــا تورو خدا اما اون دوتا دستمالی - ....رو جلوی دهنم گرفتنو

«««««««««««««««««««««««««««««««««« »»»»»»»»»»»»»»»»»»»»»»

توی انباری بودم جیغ زدم کمک یکی درو باز کنه

شیدا اومد تو

تو... اینجا چی کار میکنی؟؟؟-

آخی ترسیدی؟؟؟-

بذار برم پیش آراد-

حتما داداشمم مثل تو ترسیده-

دا...داداش....؟؟؟؟؟؟-

آره آراد برادر ناتنی منه لعنتی منم شیدا پوردادیانم-

دنیا دور سرم میچرخید چرا چرا من هیچ وقت طعم خوشبختیو نچشیدم؟؟

آراد

وارد خونه شدم در باز بود آخه چرا؟

سها خانوم خانوم جان کجایی؟؟-

یه نامه رو زمین مبود برش داشتم بازش کردم

سرگرد نگران نشو سها جونت چند مدتی پیش ما میمونه-

... لعنتی لعنتی غلط کردین دیووونه شده بودم فوری نشستم پشت فرمون و حرکت کردم به سمت آگاهی

سرهنگ زنمو دزیدن

سرهنگ

آروم باش آروم حل میشه-

بغض کرده بود عزیزم کجایی؟؟

سها

بچه ها بیایین تو-

چشمام گرد شد خدا من فرشاد شهاب محسن

یعنی چیییی؟؟؟؟

همتون کثافتین-

شیدا اومد ستم یه لگد بهم زد

آخ-

مهران:شیدا بسه بیا کنار؛خوبی عزیز؟-

گمشووووو-

.شیدا: پاشو هولم داد سمت در فرستادم بیرون

شایان : به به ببین کی اینجاس خوبی؟ سهاااا خانوم؟؟؟

چیکارم داری ؟ولم کن-

نه نه عزیزم-

شیدا-

بله بابا-

برو اون آب رو بیار-

بیا بخور-

این چیه؟؟-

آب-

یکم خوردم اه چقدر تلخ بود تفش کردم بیرون فرشاد اومد سمتم شرمنده بود ولی برام هیچی مهم نبود به زور کردن تو دهنم تازه فهمیدم تو مواد بوده

ولـــــــم کنین دست از سرم بردارین-

خفه شووووو-

ببرینش

شیدا پرتم کرد تو اتاق همش عق میزدم حالم بد بود چرا شو نمیدونست اخرشم ازحال رفتم شب بود یه زنی بالا سرم بود

چیکار میکنی؟؟-

صبر کن-

با توم-

من پزشکم-

خب؟؟؟؟-

دلیل این عق زدنات حاملگیه-

چیییییییییی؟؟؟

باید گزارش کنم تا از بینش ببریم-

تو غلط کردی-

یه آمپول بیهوشی بهم زدم و من به خواب رفتم

****

چشممو باز کردم

شیدا با لگد بهم میزد پاشو عوضی کشون کشون بردم سمت یه اتاقی

یکم میوه بخور-

بخور-

میدونستم توی اینم مواد

نمیخواممممم-

که حامله ای ؟؟؟نشونت میدم،بخووووووور-

به زور خوردم حالم بد شد

و..ول...ولم ..ک ...کن-

بردم سمت یه تخت یخوابوندم روش دیگه کار بچت تمومه

نـــــــــــه تورو خدا-

مهران:شیدا!!فعلا صبر کن

چرا-

میگم صبرکن-

مهران دستمو کشید آروم دم گوشم گفت یها دوست دارم وقتشه فراریت بدم برو برو آراد بیرونه

با ناراحتی نگاش کردم

...اشک تو چشماش حلقه زده بود امیدوارم کمکت کرده باشم

.....داد زد بـــــــرو

دویدوم فرار کردم برگشتم به عقب نـــــــه جیغ زدم مـــــــهران

....مهران تیر خورده بود آروم گفت برو و

فرار کردم داد زدم آراد کمک

آراااااااااد خودمو پرت کردم بیرون شیشه شکت فرو رفت تو دستم آرادو از دور دیدم دویدم به بچم فکر میکردم

سها بدو ...بدو عجله کن-

رسیدم بهش

آراد-

سها شهاب دستمو گرفتو کشید-

ولم کن آرادم بگو بیاد-

شهاب: ببرش خونشون...ببرینش

نـــــه نمیخوام ولم کن، با توم-

دیگه نایی نداشتم

همه چیز به سرعت گذشت یک ماهی که بدون آراد بودم...بدون عشقم

..... فقط من بودم و هما و دختری که توی شکمم بود دخترم

.....امروزسی و سه روز یاز نبودن آراد میگذشت خلیل ضعیف بود دیگه هیچی ازم نموده بود

که شهاب یک روز اومد در خونه

سلام شهاب-

سلام-

چیزی شده؟؟؟-

آره-

چـــــــی؟؟؟چه خبر شده؟؟

آراد پیدا شده تو ییمارستان،و البته ...کما-

ک..ک..کما؟؟-

آره-

با عجله سوار ماشی ن شدم و به سمت بیمارستان رفتیم همه اعضا بچه ها بودن همه ی همه

خودمو به دیوار زدم یعنی چی؟؟؟؟؟؟؟

خدایاااااااااا

شوهرم کوووووو کجاست با شماهام ها؟؟؟؟؟؟

پرستار یکی زد تو گوشم

ببخشید ولی اینجا قوانین خودشو داره-

شوهرم،وای خدا-

شهاب:پرستار این چه وضعشه خانوم حامله ست

به ما ربطی نداره-

باشه شوهرم کو؟؟-

به سی سیو اشاره کرد اونجا

با سرعت رفتم طرف شیشه بین اون همه دستگاه اشکام جاری بود حالمم بد بود خیلی بد

آراد میدونه شیدا خواهر ناتنیشه؟؟-

نه تو بهش بگو ؛تنهات میذارم-

آراد آراد پاشو پاشو

:سرمو به شیشه چسبوندم و زمزمه کردم

نگاه بارانیت را از من بر نگیر...این روزها دلم برایت بد جور تنگ میشود... دوست دارم کنارم) بنشینی و به گریه هایم لبخند بزنی ...دوست دارم برایم از روزهای خوب وعده دهی ...آمده ام بگویم دلم برای خنده های بی غصه ات تنگ شده... در پایان حرفهایم خدایا.....من دلم یک معجزه سخت (....میخواهد

....نمیدونم چی شد که از حال رفتم

«««

سها ...سها...پاشو گلم-

چه خبر شده؟؟-

سها تو 10 روزه بیهوشی-

روز؟؟؟؟؟؟؟؟10-

آره عزیزم پاشو_

آرادو میخوام-

باشه گلم آروم باش-

سیما ممنونم-

خواهش میکنم عزیزم-

خانوم بذار شوهرمو ببینم-

نمیشه-

خانوم خواهش میکنم-

نه-

خانوم همین یه بار-

باشه آروم باش-

رفتیم پیشش

آرادی کجایی؟؟؟نگران نباش خودم میارمت بیرون دستشو گرفتم-

بیدارشو د اذیتم نکن ببین دخترمو میخواد به دنیا بیاد منی آ کوچولو

فشارم داشت بازم میرفت بالا

....داد زدم سیما و بازم غرق در بیهوشی

چشمامو باز کردم آراد روبه روم بود منی آ هم بغلش بود

آراد-

جونم-

خوبی؟؟؟؟-

آره عزیزم هم من خوبم هم تو خوبی هم بچه خوبه فدای خانوم بشم-

این دفعه همه خوب بود بدون هیچ استرسی دلنگرانی

...همه چی درآرامش بود همه چی

....اومد سمتم پیشونیمو ب**و*سید نرم وآروم

***

آراد آراد بیا بچه رو ببر

باشـــــــــه صبر کن-

آراد اومد تو بده این جوجو رو منی آ همش گریه میکرد آراد تکونش داد

لباسمو پوشیدم و راه افتادیم

توی راه بودیم

آراد شایان همونطور که گفتی اعدام شد؟؟؟-

آره گلم-

شیدا چی؟؟؟

اونم زندانه

راستی میدونستی شیدا خواهر ناتنیته؟؟؟؟

با شدت زد رو ترمز

چیییییی؟؟؟؟؟؟-

آراد پشت سرمون ماشین آرادم با عجله حرکت کرد

همش تو فکر بود پشیمون شدم چرا که گفتم

وقتی رسیدیم به مراسم ترنه و شهاب باهاشون سلام و احوال پرسی کردیم

سیما اومد سمتم و گفت

این عروسک خاله رو بهش بده

سیما هم خودش یه پسر به اسم زانیار داشت

برو تو فکر باز برین یه دور برقصین-

بریم عزیزم دستشو گرفتم و رفتیم وسط-

آهنگ ای جونم از سامی بیگی

ای جونم قدمت رو چشما بیا و مهمونم شو

گرمی خونم شو ببین پریشون دلم

بیا آرومم کن

ای جونم میخوام عطر تنت بپیچه تو خونم

تو که نیستی سرگردون دیوونم

ا ی جونم بیا که داغونم

بهم لبخند زدیم ...عشقی پاک و بی کینه

ای جونم عمرم نفسم

عشقم تویی همه کسم

وای چه خوشحالم تور دارم

ای جونم

ای جونم خزونم بی تو ابر پر بارون

بیا که قدربودنتو میدونم

میدونی اگه بگی که میمونی

منو به هرچی میخوام میرسونی

تو که جونی بیا بگو که میمونی

ای جونم قدمت رو چشما بیا و مهمونم شو

گرمی خونم شو ببین پریشون دلم

بیا آرومم کن

ای جونم میخوام عطر تنت بپیچه تو خونم

تو که نیستی سرگردون دیوونم

ا ی جونم بیا که داغونم

بهم لبخند زدیم ...عشقی پاک و بی کینه

ای جونم عمرم نفسم

عشقم تویی همه کسم

وای چه خوشحالم تور دارم

ای جونم

اهم اهم ببخشید اینو جا گذاشتین منی آ رو انداخت تو بغلم چقدرناز بود-

منو آراد با خجالت همو نگاه کردیم سیما زد زیر خنده و گفت :بابا مام از اینا با امیر داشتیم نگران نباش سه نفری زدیم زیر خنده

راستی بچه قرار چند روز بعد مراسم باهم بریم کیش شما هم باید بیایین اوکی؟؟؟

اوکی-

بعد رفتن سیما آراد هردومونو بغل کرد و گفت فداتون بشم

....ما یه خانواده بودیم یه خانواده سه نفره خوشبخت خیلی خوشبخت

!!...داستان همگی ما آخرش به زیبایی ختم شد

...تو آخر خوب قصه هایی یه رویای قشنگ

...تو یه فرشته ی نجات توی کاب**و*س وحشت یه خوابی

...تو یه دست مهربون برای نوازش یک گلبرگ

...تو یک حقیقتی...یک حقیقت بی پایان

...تو رقص دلربای ساقه های طلایی گندم تو ی موسیقی لطیف بادی

...تو یه غزل عاشقانه تو رسا ترین شعر ذهن کودکانه ی منی

...تو مثل قهر بی ریای نسترن زیبا و جذابی

...تو آشوب دلتنگی غم انگیز دریا برای رسیدن به لحظه ی غروبی

...تو مثل یک مروارید همخونه ی صدف منی

...تو مثل یه سکوت قشنگ رو دست های پراز نیایش گل های یاسی

...تو یک حقیقتی یک حقیقت باور نکردنی یک وجود صبور و پر از سخاوت

...تو شیرین ترین واقعیت زنگی منی

...تو با وقار ترین و با غرور ترین نقطه شروع بهشتی خنده های منی

...تو یه باور قشنگ توی فکر و ذهن قلب ناباور منی

...تو یه حس لطیف توی سر سختی غربت آسمون خواسته های شیرین رویا هامی

...تو شیوا ترین کلام زندگی منی

...تو زیبا ترین،بی نظیر ترین قاب عکس دیوار خالی نفس هامی

...صدای تو شیوا ترین غزل بارون از آسمون پاک خداست

...تو دست نیافتنی ترین بهانه لحظه های پر از دلتنگی من هستی

...تو اولین لبخند زیبا روی لب های غصه دار منی

...تو عارفانه ترین نور چشمای بی فروغ منی

...تو مثل یه ب**و*سه لطیف رو گل برگ های پاگ گل شقایقی

...تو زیبا ترین و بی همتا ترین آرایش کلبه ی کهنه قلب منی

...تو زیبا ترین مونس ترین و خواستنی ترین حقیقت دلربای زنگی منی

!!....به پایان رسید این دفتر اما حکایت ما همچنان باقیست

خب این رمانو به پایان رسوندم دوستای خوبم

امیدوارم خوشتون اومده باشه منتظر رمان بعدیم باشید اونم یک رمان با موضوع کاملا متفاوت؛دوستتون دارم به امید دیدار..!!

(رمان آتشی از عشق و انتقام)

1392.6.28

مثل باران چشمانت دیدنیست

شهر خاموش نگاهت دیدنیست

زنگی معنی لبخند توست

...خنده هایت بی نهایت دیدنیست

..پایان